



آزادی

ای شبابوز خونین بال تاریخ

تابلدای وطنم پرواز کن

گرامی باد ۸ تیر، روز فدائیان جان باخته

محافظه کاران علیرغم مخالفت شدید افکار عمومی

در تلاش تغییر قانون مطبوعات اند

● روزنامه رسالت: هدف مقابله با شبانامه‌های ضد انقلابی است که در پوشش روزنامه منتشر می‌شوند
● کامران از مدافعان طرح: هدف حاکمیت حزب الله بر روزنامه‌هاست
● روزنامه خرداد: هدف سهولت توقیف روزنامه‌ها و دستگیری روزنامه نگاران است

در صفحه ۳

لایحه اصلاحی دولت در باره انتخابات هنوز در کشوری میز آقای موحدی ساوجی خاک می‌خورد!

به جز گروهی انحصار طلب که خواست خود را بر جامعه تحمیل کرده‌اند،

همه مردم ایران خواهان لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان در

انتخابات مجلس هستند

عده‌ای از طلاب و روحانیون قم با ارسال نامه‌ای به آیت‌الله منتظری و پرسش از وی درباره نظارت استصوابی شورای نگهبان، مقام مذهبی و سیاسی معتبری را به صحنه درگیری وارد کردند. منتظری صراحتاً نوشت نظارت استصوابی به معنای ضایع کردن حقوق مردم است.

در صفحه ۲

سازمان قضایی نیروهای مسلح نام چهار نفر از قاتلین جنایات پاییز گذشته را اعلام کرد

کسی باور نمی‌کند

گزارش سازمان قضایی فریبکارانه و برای نجات «ریشه» هاست

مردم نام، نشان و مجازات جنایتکاران اصلی را می‌خواهند

منتقل گردید، متأسفانه تلاش‌ها به نتیجه نرسید و در بیمارستان فوت کرد. به گفته نیازی با توجه به مدارک موجود و اعترافات صریح سعید امامی، وی هیچ گونه راه فراری نداشت و اگر با این اتهامات به دادگاه می‌رفت، حکم او اعدام بود.

محمد نیازی در ادامه گزارش خود گفت تاکنون ۲۳ نفر به عنوان متهم در این پرونده تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که بعد از تحقیقات لازم، عده‌ای از آنان با سپردن وثیقه آزاد شدند و ۳۳ نفر به عنوان مطلع و گواه در این پرونده مطرح هستند. وی با اشاره به دستگیری ۳ نفر که اخیراً صورت گرفته است، گفت بعضی از دستگیرشدگان نیروهای اطلاعاتی و برخی نیز دارای شغل آزاد هستند.

روز یکشنبه ۳۰ خرداد، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح که پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای پاییز گذشته را برعهده دارد، اسامی ۴ تن از عاملان قتل داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمدجعفر پوینده، محمد مختاری و مجید شریف، که آن‌ها را «عاملین» اصلی خوانده است، اعلام کرد. محمد نیازی گفت: عاملین اصلی در این پرونده با توجه به تحقیقاتی که تاکنون انجام شده و مدارکی که به دست آمده، عبارتند از مسطفی کاظمی، مسهرداد عالیخانی، خسرو براتی و سعید امامی. وی در این اطلاعیه خاطر نشان کرده است: نفر آخر، یعنی سعید امامی همین دیروز اقدام به خودکشی کرد و با این که سریعاً به بیمارستان تخصصی

رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح درباره انگیزه و هدف قاتلان روشنفکران و آزادی خواهان کشور گفت: ابعاد گسترده این قضیه ما فکر می‌کنیم هنوز کامل نشده ولی تا آنجایی که تحقیقات نشان می‌دهد نکات صریحی در این پرونده وجود دارد. یک مرحله از هدف و انگیزه این قتل‌ها و عاملین اصلی و طراحان این قضیه این بوده که نظام را در عرصه بین‌المللی و در عرصه داخلی با مشکل و بحران مواجه بکنند، بین مسئولان طراز اول کشور اختلاف ایجاد بکنند، بدینی ایجاد بکنند و نظام و دولت اسلامی را با مسایلی درگیر کنند تا به مسایل اصلی نتوانند بپردازند.

پیرامون گزارش نیازی تأکید بر چند نکته ضروری است:

جنایتکاران دوباره آفتابی شده‌اند

دیگر توسط رهبران جمهوری اسلامی به عنوان «خدمت به امنیت کشور» چاره می‌شود و از کسانی که تفاوت‌های چندانی با جنایتکارانی چون فلاحیان و درنیجف‌آبادی ندارند خواسته می‌شود کماکان برای «دشمن و برانداز و جاسوس» کشور را ناامن نگه دارند و تریبون نماز جمعه از سوی کسانی چون مصباح یزدی رسماً به تریبون تبلیغ خشونت و کشتار مخالفین تبدیل می‌گردد. این گونه موضع‌گیری‌ها است که وزرای سابق اطلاعات را گستاخ کرده است تا آنچه را «میدان دادن» به بخش بسیار مسخودی از اپوزیسیون می‌نامند، به یاد حمله بگیرند. این سخنان فلاحیان و درنیجف‌آبادی، در حقیقت حمله مستقیم به شعارهای دوم خرداد در مورد توسعه سیاسی است.

روز نهم خرداد علی فلاحیان وزیر اطلاعات اسبق جمهوری اسلامی پس از این که مدت‌ها خبری درباره او منتشر نشده بود، در قم سخنانی علیه ماهواره‌های تسلویزیونی، نهضت آزادی و جبهه ملی ایراد کرد. وی گفت: «گروه‌هایی مانند نهضت آزادی خیلی خطرناک هستند، متأسفانه یک مستقاری به اینها اجازه فعالیت داده شده که مشکلاتی را هم آفریده‌اند.»

همچنین قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر سابق اطلاعات که این وزارتخانه در دوره وزارت او مرتکب قتل‌های سیاسی پانز سال گذشته شد، اظهار داشت: «تا به قول طلبه‌ها، کسی سینه به حصر نمالیده و اطلاعات وسیعی در مورد اسلام نداشته باشد، نمی‌تواند درباره این دین اظهار نظر کند.» دری نجف‌آبادی نیز مانند فلاحیان به نهضت آزادی و ملی‌گرایان حمله کرد و گفت: «آنها از روز اول با ما نبودند، اما بعضی از دوستان سفارش آنها را کردند و صدمات ناشی از آنان تا آخر باقی است.»

به نظر نمی‌رسد مجدداً سر بر آوردن هم‌زمان فلاحیان و دری نجف‌آبادی تصادفی باشد. حتی بخش‌هایی از مضمون سخنان این دو نیز که به نیروهای ملی مربوط می‌شود، یکسان است.

با گذشت شش ماه از قتل‌های سال گذشته و نزدیک به سه ماه از اعسراف عسلی وزارت اطلاعات به دست داشتن در این قتل‌ها، کارنامه سیاه این وزارتخانه که تحت فشار افکار عمومی می‌رفت تا گوشه‌ای از آن بر ملا شود و در معرض قضاوت مردم قرار گیرد، بار

پیروزی کارگران در مقابله با نیروهای ضدکارگری

مجلس طرح اتاق بازرگانی برای تغییر قانون کار را مسکوت گذاشت

اگر طرح تازه اتاق بازرگانی نیز به اجرا درآید، شاهد کاهش مجدد اشتغال در کارگاه‌های کوچکی که بیش از ۳ کارگر دارند، کاهش تعداد کارگران ایرانی و کارگران در سن کار خواهیم بود. با حذف قانون کار در کارگاه‌های زیر سه نفر، استفاده از کار ارزان کودکان رواج بیشتری یافته و موجب خواهد شد افراد عائله‌مند و بزرگسال از این دسته کارگاه‌ها حذف شوند و کودکان کم سن و سال جای آنان را بگیرند. بدین ترتیب حتی اگر نیروی کار بیشتری هم در این کارگاه‌ها به کار گرفته شود، نیروی کار ارزان کودکان خواهد بود و کارفرمایان ترجیح خواهند داد با اخراج کارگران بزرگسال و برای کاهش

میلیون شغل در کشور ایجاد خواهد شد. اما واقعیات مغایر ادعای آن‌هاست. به عنوان نمونه می‌توان به طرح بخشودگی سهم کارفرمایی حق بیمه در کارگاه‌های زیر ۵ نفر اشاره کرد. آمارهای نشان می‌دهد در فاصله سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵، نیروی کار در کارگاه‌های ۵ تا ۹ نفر بطور چشمگیری کاهش یافت. علت عمده آن همین قانون بخشودگی بیمه بود. از زمان اجرای این قانون، کارگاه‌های ۵ تا ۹ نفره، به تدریج کارکنان خود را برای استفاده از بخشودگی‌های قانونی مرتباً کاستند که در نتیجه ۴۱۸ هزار و ۲۵۵ نفر به خیل بیکاران افزوده شدند.

مجلس شورای اسلامی کلیات طرح «معافیت کارگاه‌های کمتر از سه نفر از شمول قانون کار» را علیرغم اعتراضات کارگران، مخالفت وزارت کار و کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس و رای منفی ۹۳ نفر از نمایندگان با اکثریت ۱۰۸ رای به تصویب رساند. ولی بررسی جزئیات آن را به پیشنهاد یکی از نمایندگان به شش ماه بعد موکول کرد.

این طرح که از حمایت بخشی از کارفرمایان برخوردار است، توسط اتاق بازرگانی و عده‌ای از نمایندگان وابسته به جناح حاکم به مجلس ارائه شده بود. ارائه‌دهندگان این طرح مدعی‌اند که طرح آن‌ها اشتغال‌زای بوده و در صورت تصویب آن، بیش از دو

جنایت تازه علیه مجاهدین در عراق

ماشین کشتار جمهوری اسلامی کماکان فعال است

اقدامات و سیاست‌های این سازمانیم و تروریسم را مغایر با منافع جنبش مردم ایران برای دمکراسی و حقوق بشر می‌دانیم. اما سخن بر سر چیز دیگری است. سخن بر سر این است که مقاصد واقعی حکومت را نه با ادعاهای آن، که با اعمالش باید سنجید.

هدف این جنایات روشن است. آن‌ها که فرمان کشتار مخالفین خویش را در کشور دیگری می‌دهند و آن‌ها را با موشک زیر آتش می‌گیرند،

تجاوز می‌کنند گستاخانه به قلمرو یک کشور دیگر و ارتکاب قتل در آنجا، نشانگر آن است که ماشین کشتار جمهوری اسلامی کماکان فعال است و این حکومت آنجا که پای سرکوب مخالفان به میان می‌آید، پایبند هیچ ضابطه حقوقی و ملاحظه سیاسی نیست.

در اینجا سخن بر سر سیاست سازمان مجاهدین خلق ایران نیست. ما بارها اعلام کرده‌ایم که مخالف شیوه‌ها، رفتارها،

شش عضو سازمان مجاهدین خلق ایران در بمب‌گذاری عوامل جمهوری اسلامی در بغداد به قتل رسیدند و حداقل ۲۱ نفر دیگر به سختی مجروح شدند. جمهوری اسلامی به این جنایت اکتفا نکرد و تشیع‌کنندگان این اعضای سازمان مجاهدین در قرارگاه اشرف را از خاک ایران به موشک بست. خوشبختانه این حادثه دوم، کشته در پی نداشت، اما به مجروح شدن اتباع عراقی در پیرامون قرارگاه انجامید.

رفتن یزدی قطعی شد
جابجایی، جابجایی
مهره‌هاست!

شیخ محمد یزدی رئیس قوه قضائیه در دیدار با قضات تأیید کرد که به زودی از مسئولیت خود کنار می‌رود. او نام فردی را که جانشین وی می‌شود فاش نساخت، اما تأکید کرد که او دارای یک «رابطه ولایی» و شخصی آشنا به امور است. در روزنامه‌های وابسته به حکومت، از محمود هاشمی، که در حال حاضر عضو شورای نگهبان است، به عنوان جانشین یزدی نام برده می‌شود.

محمد یزدی از زمانی که توسط خامنه‌ای به ریاست قوه قضایی گمارده شد، این قوه را که تا پیش از آن وظیفه اصلی اش سرکوب مخالفین حکومت بود، به دستگاهی مخوف تبدیل ساخت که حتی رقبای خود در حکومت را نیز از تعرض و فشار مصون نگذاشت. یزدی با خود چهره‌های مسوثر جمعیت مولفه اسلامی را به قوه قضائیه برد و مسئولیت‌های اصلی و حساس را به آنان سپرد و این قوه را در اختیار این جمعیت ارتجاعی، دشمن آزادی و مردم قرار داد. یکی از اقدامات فاجعه‌بار یزدی در دوران دهساله ریاستش بر قوه قضائیه، حذف دادسراها از سازمان قضایی کشور و تشکیل دادگاه‌های عام است که بر پایه آن وظیفه بازرسی و بازرجویی، ادامه در صفحه ۴

یادداشت

فلسفه این دیدارها چیست؟

در خبرها بود که اعضای رهبری حزب جبهه مشارکت اسلامی با آقای خاتمی رئیس‌جمهور دیدار کردند، از وضعیت حزب خود به ایشان گزارش دادند و رئیس‌جمهور نیز برای آنان سخنانی ایراد کرد. جدا از سخنانی که در این دیدار رد و بدل شد، نفس ملاقات رهبران یک حزب با رئیس‌جمهور، سوالاتی را پیش کشید که دقت در آن‌ها در شناخت ماهیت نظام حزبی مورد نظر جمهوری اسلامی مفید است.

نخستین سوال این است که فلسفه این گونه دیدارها چیست؟ مناسبات حزب جبهه مشارکت اسلامی با رئیس‌جمهوری اسلامی کدام است که اعضای رهبری این حزب خود را موظف می‌بینند در مورد امور حزب خود و پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها و برنامه‌های آن به رئیس‌جمهور که ظاهراً هیچ سمتی در این حزب ندارد و حتی عضو آن نیز نیست گزارش بدهند؟ عین همین رابطه را حزب کارگزاران سازندگی با آقای هاشمی رفسنجانی دارد و محافظه‌کاران و تمامیت‌گرایان نیز می‌کوشند نه تنها جناح خود، بلکه کل جامعه ایران را با «رهبری» و ولی‌فقیه در چنین رابطه‌ای قرار دهند.

وقتی در تجربه نظام‌های حزبی کشورهای دموکراتیک بنگریم، چنین رابطه‌ای را در هیچ کجای دنیا نمی‌بینیم، که مقامات دولتی و حکومتی که عضو احزاب نیز نیستند، رهبران احزاب را جمع کنند، برای آن‌ها سخنرانی کنند و از آن‌ها گزارش بگیرند و یا گزارش بشنوند. زیرا در نظام‌های حزبی دموکراتیک «فرا جناحی» بودن، یک فضیلت و امتیاز نیست و احزاب سیاسی نیز احزاب نیستند، واقعی هستند که برای خدمت به رئیس‌جمهور و رهبر پدید نیامده‌اند. اما در حکومت اسلامی درست عکس آن است. شخصیت‌های طراز اول این حکومت همواره می‌کوشند خود را فراتر از احزاب و جناح‌ها قرار دهند و به آن‌ها «رهنمود» بدهند و احزاب می‌کوشند در هر فرصت وفاداری خود را به آنان نشان دهند. در مورد این کردار رهبران جمهوری اسلامی می‌توان به دو دلیل توجه کرد:

دلیل اول آن‌که آنان خود را چنان بزرگ می‌پندارند که گویا وابستگی‌شان به یک حزب و تشکیلات و جناح از بزرگی‌شان می‌کاهد. احزاب ظاهراً کوچک‌تر از آن هستند که بتوانند بزرگانی چون آنان را در خود جای دهند!

دوم آن‌که آن‌ها با فرا جناحی عمل کردن، در واقع می‌خواهند چنین وانمود کنند که نه نماینده یک فکر و جناح و حزب، بلکه نمایندگی همه مردم را برعهده دارند.

این هر دو نادرست است. شخصیت فرا جناحی یک فریب است، زیرا در جامعه‌ای که به افشار و طبقات مختلفی تقسیم شده است که هر یک گرایش‌ها و منافع مختلفی دارند، نمی‌توان کسانی را یافت که بازتاب‌دهنده این منافع مختلف باشند. نه آقای خامنه‌ای در ایران فرا جناحی عمل می‌کند، نه آقای رفسنجانی و نه آقای خاتمی. آن‌ها در عمل هر کدام گرایش معینی را تقویت می‌کنند و از امکانات و موقعیت خویش نیز در این جهت استفاده می‌کنند، اما خلاف این ادعا می‌کنند و این ادعای خلاف، صراحت و شفافیتی را که جامعه ما به آن نیاز دارد، تخریب می‌کنند.

اما تاسف بیشتر متوجه احزابی است که این‌گونه رهبران و پدران معنوی را پذیرفته‌اند و از جدی بودن حزب و برنامه‌های خود می‌کاهد. در این جا نیز یک رابطه معکوس برقرار است. آقای خاتمی هیچ تعهدی در برابر حزب جبهه مشارکت اسلامی ندارد، این حزب است که با تعهد هواداری از او تشکیل شده است. همین رابطه در مورد آقای رفسنجانی و حزب کارگزاران سازندگی وجود دارد و فاجعه‌آمیز این است که یک چنین رابطه‌ای را بین آقای خامنه‌ای با تمام یک ملت برقرار کرده‌اند. این واقعیت ناشی از تناقض نظام ولایت فقیه با یک سیستم حزبی واقعی است، نظامی که احزاب آن باید مجری فرامین رهبران حکومت باشند. احزاب سیاسی حکومتی در ایران اگر می‌خواهند احزابی جدی باشند، احزابی که کارشان دفاع از این یا آن مقام حکومتی نباشد و رابطه‌ای کاملاً نابرابر با رهبرانی اعلام نشده نداشته باشند، باید این روابط را تغییر دهند. □

اعتراض انجمن جهانی قلم به تشکیل انجمن نویسندگان حکومتی در ایران

انجمن بین‌المللی قلم در بیانیه‌ای سوءاستفاده تشکیلات شبه‌هستند و وابسته به محافظه‌کاران در ایران از نام انجمن قلم را مورد اعتراض قرار داد. در این بیانیه آمده است: مادام که انجمن قلم ایران عضو این انجمن بین‌المللی نباشد، حق ندارد خود را با عنوان «قلم» نام‌گذاری کند. «انجمن قلم ایران» که هنوز یک ماهی نیست از تشکیل آن می‌گذرد، در پاسخ به این بیانیه مدعی شده است این انجمن بین‌المللی قلم است که باید به دلیل استفاده از نام «قلم» مورد مواخذه قرار گیرد. در بیانیه این انجمن حکومتی آمده است: اگر بنا باشد واژه‌ها و نام‌ها به انحصار و مالکیت خصوصی امت‌ها، ملت‌ها، سازمان‌ها، گروه‌ها، صنف‌ها و افراد درآیند، بی‌هیچ تردیدی واژه «قلم» در مالکیت مطلق ملل مسلمان و از جمله ملت بزرگوار ایران خواهد بود و ایسن امثال «انجمن بین‌المللی» پن» هستند که باید به سبب استفاده بدون کسب مجوز از این واژه برای نام‌گذاری خود، مورد مواخذه قرار گیرند! «انجمن قلم» ایران، کمتر از یک ماه پیش با هدف مقابله با کانون نویسندگان ایران تشکیل شد. این انجمن را گروهی شبه‌هستند، که در میان آن‌ها هیچ نام آشنایی از نویسندگان و مترجمین کشور نیست و همگی از وابستگی و قلم‌زنان وابسته به جبهه ارتجاع و صجیرگویی استبداد هستند، با پشتیبانی روزنامه‌هایی مثل کیهان و جمهوری اسلامی تشکیل داده‌اند. هدف از تشکیل این انجمن شبه‌فرهنگی، مقابله با کانون نویسندگان ایران است که در ماه‌های اخیر بر فعالیت‌های خود افزوده است و موافقت ضمنی دولت را نیز برای فعالیت بدست آورده است. تشکیل این انجمن، مکمل تلاش‌های وزارت اطلاعات و نیروهای سروکوبگر برای مقابله با کانون است. □

لایحه اصلاحی دولت درباره انتخابات هنوز در کمیسیون ساوچی خاک می‌خورد

به جز گروهی انحصارطلب که خواست خود را بر جامعه تحمیل کرده‌اند، همه مردم ایران خواهان لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان در انتخابات مجلس هستند

چند هفته پیش خامنه‌ای با لحن تند و تهدیدکننده‌ای علیه مخالفان نظارت استصوابی شورای نگهبان سخن گفت و ۲۲۸ نفر از نمایندگان مجلس با نامهای خطاب به او، پشتیبانی خود از «رهبر»، سخنان او در باره نظارت استصوابی شورای نگهبان را دوباره اعلام کردند. روزنامه‌های ضد آزادی تلاش کردند این حادثه را به عنوان پایان اعتراضات علیه نظارت استصوابی شورای نگهبان تلقی و التا کنند، اما همان طور که قابل پیش‌بینی بود، با تهدیدهای خامنه‌ای، اعتراضات علیه شورای نگهبان خاموش نشد، بلکه بحث مشروعیت و قانونی بودن دخالت شورای نگهبان در انتخابات ابعاد تازه‌تری گرفت و حتی به حوزه‌های علمیه هم راه یافت.

چگونگی اعمال نظارت استصوابی در انتخابات مجلس ششم برای هر دو جناح در حکومت و همچنین برای توده‌های مردمی که می‌خواهند رای بدهند و احزابی که از حق پایمال شده خود برای شرکت در انتخابات دفاع می‌کنند، اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. محافظه‌کاران می‌دانند بدون نظارت استصوابی شورای نگهبان و حذف گسترده نیروهای غیرحکومتی و همچنین رقبای خود و چهره‌های مهم طرفدار خاتمی، مجلس ششم را از دست خواهند داد و حتی کار می‌تواند به آن‌جا بکشد که همه نمایندگان جمعیت متلفه از مجلس اخراج شوند. جناح خاتمی نیز اگر در مجلس ششم اکثریت را به دست نیاورد، آینده سیاسی نامطمئنی خواهد داشت.

جناح راست تدارکات مختلفی را برای حفظ اکثریت خود در مجلس دیده است. محافظه‌کاران جنگ اصلی و نیروی اصلی خود را به دفاع از ضرورت نظارت استصوابی و حق ویژه شورای نگهبان برای حذف هر کسی که خواست، قرار داده‌اند و تاکنون نشانه‌ای بروز ندادند که بخواهند از این سلاح برنده خود دست بکشند. اما هم‌زمان با این اقدام آن‌ها سرگرم تهیه پرونده علیه مخالفین خود هستند تا اگر نتوانستند به کمک نظارت استصوابی هر کسی را که می‌خواهند حذف کنند، آنان را با پرونده‌سازی و کشاندن به دادگاه رد صلاحیت‌شان، روزنامه سلام در باره «تاکتیک پرونده‌سازی» از جلسات منظم گروهی از نمایندگان محافظه‌کار خبر داده و نوشته است: گفته می‌شود یکی از تصمیمات اخیر آنان این بوده است که برای افرادی از جناح مقابل با طرح شکایت‌هایی پرونده‌سازی کنند و آن‌ها را به گونه‌ای به دادگاه‌ها بکشند تا طرف سوءسابقه‌ای داشته باشد که به راحتی به دست شورای نگهبان رد صلاحیت شود.

مجلس خاک می‌خورد. او هنوز لایحه را حتی به هیات رئیسه مجلس هم ندهاده است و محافظه‌کاران دولت را تحت فشار قرار داده‌اند که لایحه خود را پس بگیرد. از رفتار محافظه‌کاران چنین پیداست که آنان به هر روش قانونی و غیرقانونی که لازم باشد، این لایحه را تصویب خواهند کرد و اصلاح‌طلبان خود نیز خوش‌بین نیستند که مجلس به خواست آنان پاسخ مثبت بدهد. در آن صورت این سوال باقی است که اگر تلاش‌های دولت برای تغییر قانون به جایی نرسد، اصلاح‌طلبان در برابر تیغ تیز شورای نگهبان چه روشی را در پیش خواهند گرفت؟

مبارزه برای لغو نظارت استصوابی به یک خواست عمومی تبدیل شده است. به جز جناح انحصارطلب، همه کس در ایران خواهان لغو این حق ویژه شورای نگهبان هستند. اما اگر استصوابی به هیچ وجه باز کردن راه مخالفان و «غیرخودی»‌ها به مجلس نیست و آنان از اعتراض به نظارت استصوابی، حقوق جناح خود را مورد نظر دارند. دولت به منظور کند کردن تیغ تیز شورای نگهبان برای تصفیه و حذف مخالفین، لایحه تغییر قانون انتخابات را به مجلس داده است. هدف اصلی این قانون آن طور که تاج‌زاده معاون وزیر کشور گفته است تکیه بر اصل صلاحیت افراد است. به گفته وی بحث در این است که مرجع نظارتی نباید با تفسیر و سلیقه عمل کند و هر کس را نپسندید رد صلاحیت کند. دولت معتقد است که این کار باید ضابطه‌مند و قانونی باشد و اگر کسی رد صلاحیت شد، شورای نگهبان ملزم است، علت رد صلاحیت آن را اعلام کند تا فرد بتواند اعاده حیثیت نماید. تاج‌زاده گفته است: اگر قانون انتخابات اصلاح نشود، مشکلات جدی خواهیم داشت.

دولت علیرغم تلاش‌ها و شتاب مداوم برای طرح لایحه خود در مجلس، این لایحه هنوز کمیسیون ساوچی رئیس کمیسیون شوراها و امور داخلی

در حالی که به دنبال سخنان خامنه‌ای در دفاع از نظارت استصوابی، کمتر کسی از اصلاح‌طلبان حکومتی است که آشکارا از ضرورت لغو این نظارت و حق ویژه شورای نگهبان سخن به میان آورد، آیت‌الله منتظری بار دیگر با شجاعت و صراحت، خواستار لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان شد و آن را ضایع کردن حقوق توده مردم نامید.

آیت‌الله منتظری در نامه‌ای که در پاسخ به سوال برخی از طلاب قم نوشت و تنها در هفته‌نامه‌های آبان و پیام هاجر منتشر شد، تاکید کرد شورای نگهبان به بهانه حفاظت از اسلام، فراتر از حدود اختیارات خود عمل می‌کند و بطور مستقیم در حقوق دموکراتیک مردم ایران دخالت می‌کند. روز ۱۷ خرداد عده‌ای از طلاب حوزه علمیه قم با ارسال نامه‌ای برای آیت‌الله منتظری نظر او را درباره نظارت استصوابی پرسیده بودند. آقای منتظری در نامه خود همچنین نوشته است: برگزاری انتخابات در مسئولیت و وظیفه وزارت کشور است و نظارت قانونی شورای نگهبان صرفاً وقتی است که انتخابات برگزار می‌شود و در صورتی که اعمال سلیقه‌ای در روند انتخابات مشاهده کند، مداخله می‌کند. آیت‌الله منتظری در این نامه تاکید کرده است هر مداخله‌ای غیرازاین یعنی ضایع کردن حقوق مردم. □

وقتی هلمون هوفر بازرگان آلمانی که به اتهام داشتن رابطه با یک زن ایرانی به دو بار زندان محکوم شده بود، با پرداخت وثیقه از زندان آزاد شد و از زندان اوین مستقیماً به محل اقامت سفیر آلمان، گمان‌نی‌رفت انتقال یافت، این شایعه مطرح بود که آزادی هوفر نشانه توافق پنهان رهبران جمهوری اسلامی و دولت آلمان درباره متهمان پرونده میکونوس است. در آن

۸ تیر، سالگشت شهدای فدایی گرامی باد!

آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

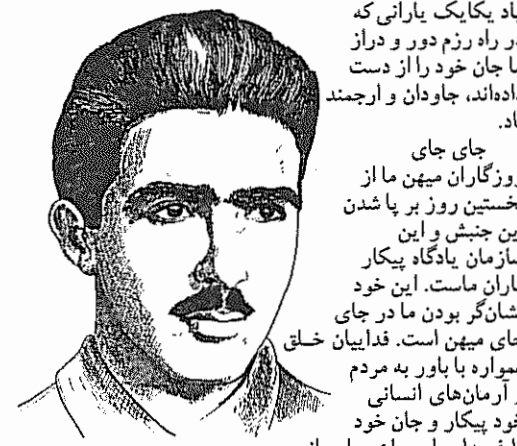
یاد یاران گرامی باد. یاد یکایک یارانی که در راه رزم دور و دراز ما جان خود را از دست داده‌اند، جاودان و ارجمند باد.

جای جای روزگاران مین ما از نخستین روز بر پا شدن این جنبش و این سازمان یادگاہ پیکار یاران ماست. این خود نشان‌گر بودن ما در جای جای مین است. فداییان خلق همواره با باور به مردم و آرمان‌های انسانی خود پیکار و جان خود را فدای ایران و ایرانی کرده‌اند.

تاریخ این سرزمین شیردلانه در راه استقلال، آزادی و سرپنداری ایران و مردم آن از زندگی و هستی خود گذشته‌اند. برای ما در سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) ۸ تیر تنها روز بزرگداشت جان‌باختگان و درگذشتگان سازمان ما نیست. این روز یادروز همه فداییان خلق است، روز بزرگداشت یاد همایون و سعید سلطان‌پور و همه دیگر فداییان خلقی است که در طول سال‌های پیکار جنبش‌ما از همگامی با یکدیگر گسستیم، اما همه‌مان به آرمان‌های انسانی بنیان‌گذاران جنبش خود و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پای‌بند مانده‌ایم. آن چه یاران ما، فداییان جان‌باخته خلق را از بسیاری دیگر از قهرمانان این سرزمین جدا می‌کند، آن است که آنان بی‌باور به جهانی دیگر و در این راه جان‌باخته‌اند. منتظران این راه و راه زندگی و جان و جوانی در راه مردم گذاشته‌اند. آن‌ها از همه دار و ندار خود گذشته‌اند و در حد توان خود کوشیده‌اند تا ایرانی سرافکننده استعمار، استعمار و بیداد نباشد. نام و یاد گرامی آنان پشتوانه و انگیزه پیکار ماست. پیکار تا پای جان آنان نشانه پای‌داری فداییان خلق در راه آرمان‌های انسانی است. انتظار قهرمان بودن از هم‌دیگر درست نیست، اما قهرمانان همواره خواهند بود و قرب و منزلت خاصی خواهند داشت. نام جزئی‌ها، احمدزاده‌ها، اشرف‌ها، پویان‌ها، تابان‌ها، لطفی‌ها، پریدارها، فتحی‌ها، مسطع‌سراب‌ها، شاندریزها، فرهودی‌ها، سنجرلی‌ها، بیژن‌زاده‌ها، ابراهیمی‌ها و صدها و صدها فدایی دیگر در کنار یاد فروهرها، مصدق‌ها، فاطمی‌ها، مزدک‌ها، مانی‌ها، افضل‌ها، ارانسی‌ها، بسدیع‌زادگان‌ها، مختاری‌ها و کورورکرور آزاده دیگری است که در هزاران سال

از جان‌شان گذشته‌اند نمی‌توان با چرخش قلم از صفحات تاریخ این کشور و مردم پاک کرد. نام جزئی‌ها، احمدزاده‌ها، اشرف‌ها، پویان‌ها، تابان‌ها، لطفی‌ها، پریدارها، فتحی‌ها، مسطع‌سراب‌ها، شاندریزها، فرهودی‌ها، سنجرلی‌ها، بیژن‌زاده‌ها، ابراهیمی‌ها و صدها و صدها فدایی دیگر در کنار یاد فروهرها، مصدق‌ها، فاطمی‌ها، مزدک‌ها، مانی‌ها، افضل‌ها، ارانسی‌ها، بسدیع‌زادگان‌ها، مختاری‌ها و کورورکرور آزاده دیگری است که در هزاران سال

همچنین علی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات را به عنوان مباشران دستوردهندگان جنایت برلین معرفی کرد و حکم جلب علی فلاحیان را صادر کرد. نام علی فلاحیان بعداً به عنوان یکی از طراحان اصلی جنایات زنجیرهای فدایی سال گذشته در تهران علیه نویسندگان و آزادی‌خواهان کشور دوباره بر سر زبان‌ها افتاد. اکنون او آزاد است و یوسف امین نیز به وی پیوسته است. □



یوسف امین، قاتل رهبران حزب دموکرات کردستان ایران آزاد شد

است، جمهوری اسلامی در مقابل آزادی هوفر، آزادی یوسف امین را خرید. یوسف امین در جریان قتل رهبران حزب دموکرات کردستان ایران در رستوران میکونوس برلین در سال ۱۳۷۱، در برابر درب ورودی رستوران وظیفه

زمان دولت آلمان این شایعه را تکذیب کرد. با توجه به استقلال قوه قضائیه آلمان، گمان‌نی‌رفت که دولت بن از قانون ویژه استفاده کند و دستگاه قضایی را برای پذیرش درخواست جمهوری اسلامی تحت فشار بگذارد. اما اکنون روشن شده

نکته‌هایی را برعهده داشت. دادگاه میکونوس، یوسف امین را به ۱۱ سال زندان محکوم کرد. او بعد از گذراندن ۷ سال دوران زندان، هفته پیش آزاد شد. دادگاه میکونوس، رهبران جمهوری اسلامی: علی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و

امیرانتظام را آزاد کنید!

خانم الهه امیرانتظام، طی نامه‌ای به حجت‌الاسلام رهبر پور رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی، خواستار آزادی همسر خود عباس امیرانتظام شد.

خانم امیرانتظام در نامه خود به خودداری مسئولین زندان از آزاد کردن عباس امیرانتظام در پی صدور حکم آزادی توسط قاضی پرونده و عدم اجازه حضور امیرانتظام در دو دادگاه خود اعتراض کرده و از اقدام مسئولین دادگاه که پرونده وی را در اختیار وکلائی مدافع او قرار ندادند، انتقاد کرده است.

خانم امیرانتظام در پایان نامه خود تاکید کرده است عدم آزادی عباس امیرانتظام بر مبنای دستور دادگاه انقلاب است که ابتدا به صورت شفاهی و سپس به صورت کتبی صادر شده است. خانم امیرانتظام در این نامه از رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی خواسته است که همسر او را آزاد کند.

جنایت تازه علیه...

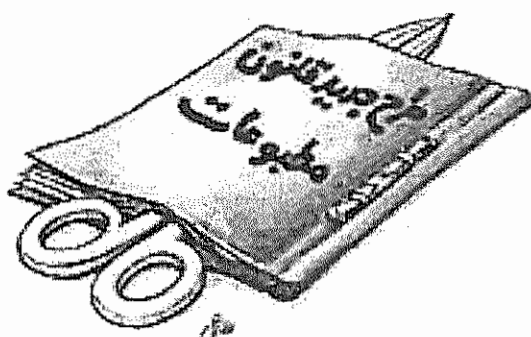
ادامه از صفحه اول
از کلیپ‌های تیز آشکار بوده است. اگر این اهداف روشن است، چرا دولت آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان مذهبی که در پی گشایش سیاسی داخلی و تنش‌زدایی خارجی هستند، به اعتراض بر نمی‌خیزند و این گونه اقدامات را محکوم نمی‌کنند؟ مگر نه این است که قهر، قهر می‌آورد؟

متأسفانه شواهد بسیار، حاکی است دولت آقای خاتمی نیز، چنین جنایاتی را در مورد سازمان مجاهدین مجاز می‌داند و در برابر دیگر مخالفین نیز توصیه می‌کند. او اخیراً از مقامات وزارت اطلاعات خواست کشور را برای «جاسوس و برانداز و دشمن» نامن کند. باز شواهد بسیار حاکی است همه جناح‌های حکومت توافق دارند برچسب‌هایی که خاتمی به کار برد نه تنها مخالفین، بلکه همچنین شامل سایر سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون می‌شود که شیوه مبارزه قهرآمیز نیز ندارند.

یکی از اهداف جمهوری اسلامی، همواره این بوده و هست که همه نیروها، از جمله نیروهای اپوزیسیون، در برابر اعدام و ترور اعضای مجاهدین توسط حکومت سکوت کنند و به این راضی شوند که این شیوه‌های سرکوب شامل آنها نخواهد شد. ما اعلام می‌کنیم هرگز دست از محکوم کردن و دادخواهی بابت این گونه جنایات پرتواخیزان، و از سایر آزادی‌خواهان و نیروهای دمکرات نیز دعوت می‌کنیم در برابر تروریسم جمهوری اسلامی سکوت نکنند. این دقیقاً منطبق بر مصالح و منافع جنبش آزادی‌خواهان مردم ایران است که تابوها در مورد شیوه برخورد حکومت به مجاهدین و سایر نیروهای اپوزیسیون شکسته شود.

حساب محافظه کاران روشن است. آن‌ها جز زبان قهر، زبان دیگری در برابر مخالفین خود نمی‌شناسند. اما نیروهای جنبش دوم خرداد باید از دولت آقای خاتمی بپرسند کجای سیاست بسم‌گذاری و به موشک بستن کشور همسایه با سیاست صلح‌خواهی دارد، و این چه گشایش سیاسی است که سهم بخشی از نیروهای سیاسی از آن، قتل و کشتار است. چرا در برابر این گونه جنایات سکوت و بدتر از آن بسا آن‌ها همصدایی می‌شود؟

محافظه کاران علیرغم مخالفت شدید افکار عمومی در تلاش تغییر قانون مطبوعات اند



مطبوعات مستقل و منتقد از چند طرف هدف حمله سازمان یافته محافظه کاران قرار گرفته‌اند. دادگاه انقلاب و وزارت اطلاعات از یک سو و نمایندگان وابسته به جناح خامنه‌ای از مجلس از سوی دیگر، با همراهی صدا و سیما، دادگاه مطبوعات، روزنامه‌های کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی و ستاد برگزاری نمازهای جمعه و اکثریت ائمه جمعه یک جنگ واقعی و تمام عیار علیه مطبوعات به راه انداخته‌اند و خاکریز به خاکریز پیش می‌روند.

آن‌ها آگاهانه صدای شیور جنگ را در روزهای اخیر پسانین آورده‌اند تا به دور از هیاهو و جلب توجه مردم، ابتدا در مجلس طرح قتل مطبوعات را به تصویب برسانند و با اتکالی به آن یورش‌های را شروع کنند. این خبر به طور موقوت از رهبری جریان محافظه کار به بیرون درز کرده و در میان اهل مطبوعات داخل کشور مطرح است که گفته‌اند: روزنامه‌های پس از دوم خرداد را ببندید!

در برابر این لشکر ارتجاع، روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلبان و دموکرات، دانشجویان، روشنفکران و همه آزادخواهان ایران قرار گرفته‌اند که قلب تپنده دستاوردهای جنبش خود، یعنی مطبوعات دفاع می‌کنند و می‌کشند اکثریت محافظه کار مجلس را در برابر فشار افکار عمومی و اراده خود، فلج سازند و به همانگونه که در جریان استیضاح وزیر ارشاد، محافظه کاران را شکست دادند، این بار نیز آنان را به عقب نشانند.

«اصلاح» قانون مطبوعات راهی است که دشمنان آزادی برای سرکوب آزادی بیان و ایجاد اختناق سیاسی در کشور پیش گرفته‌اند. برای تصویب این قانون، نمایندگان جناح

ارتجاعی‌ترین قانونی است که در طول ۱۲۰ سال عمر مطبوعات در ایران، برای سرکوب آنان تدارک دیده شده است. کامران نماینده اصفهان در مجلس و از طراحان این طرح گفته است که هدف «اصلاح» قانون مطبوعات، حاکمیت حزب‌الله بر مطبوعات است. روزنامه رسالت، که پشتیبانی همه جانبه از این «اصلاحات» را برعهده دارد، هدف تغییر قانون مطبوعات را جلوگیری قانونی از انتشار شب‌نامه‌های ضدانقلابی در پوشش روزنامه، خوانده است. در بررسی و نقد این طرح، روزنامه خرداد در مقاله‌ای به نام «نسل وارونه و مطبوعات» نوشت: «مضمون اصلی آن چه در این طرح عنوان شده است، سهولت توقیف مطبوعات و لغو امتیاز آن‌هاست. در واقع با کمترین ادعای تخلف در مورد یک نشریه، این امکان وجود دارد که تشریهای توقیف شود.»

دولت با طرح اصلاح قانون مطبوعات مخالف است و نمایندگان هوادار دولت در مجلس بنا به گفته مجید انصاری تلاش می‌کنند آن را از دستور بحث مجلس خارج کنند. اما شمار طرح‌هایی که در مجلس در فاصله دو سال اخیر به ابتکار محافظه کاران به تصویب رسانده‌اند کم نیست. ارزیابی ما این است که اگر دولت با قاطعیت مقاومت در برابر این طرح ممصمند و می‌داند صدای هر روزنامه‌ای که قطع شود، ضربه‌ای است به مبارزه آنان برای تأمین دموکراسی و مردم سالاری در کشور.

مردم، دانشجویان، روشنفکران، آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبان واقعی این هدف را دریافته‌اند و از همین رو طرح مقاومت در برابر این طرح ممصمند و می‌داند صدای هر روزنامه‌ای که قطع شود، ضربه‌ای است به مبارزه آنان برای تأمین دموکراسی و مردم سالاری در کشور.

ارتجاعی‌ترین قانون

طرح اصلاح قانون مطبوعات که جریان راست آن را برای تصویب به مجلس داده است، به استاد اظهارات همه افراد آگاه به وقایع روزنامه‌نگاری،

بسه دنبال شکایت وزارت ارشاد از نشریه «هسویت خویش»، حشمت‌الله طبرزدی سردبیر و حسین کاشانی مدیر

سازمان خبرنگاران بدون مرز از فشار بر مطبوعات ایران ابراز نگرانی کرد

سازمان خبرنگاران بدون مرز با انتشار بیانیه‌ای، از وضعیت کنونی مطبوعات ایران و فشارهایی که از سوی محافظه کاران بر آن‌ها وارد می‌شود، ابراز نگرانی کرد. در بیانیه این سازمان آمده است: روزنامه‌نگاران روزنامه‌های مستقل از سوی دادگاه‌های تحت کنترل محافظه کاران زیر فشار هستند و روزنامه‌ها به پهنانه‌های واهی به خاطر مسائل بسیار جزئی و پیش‌پاافتاده توقیف، روزنامه‌نگاران بازداشت و بعد از سپردن وثیقه‌های سنگین آزاد می‌شوند. بیانیه خبرنگاران بدون مرز می‌افزاید: در سال ۱۹۹۸، ۱۱ نشریه تعطیل و تعلیق و ۱۰ روزنامه‌نگار نیز بازداشت شدند. در ماه‌های نوامبر و دسامبر همان سال نیز ۵ نفر از ناراضیان و روشنفکران، از جمله دو روزنامه‌نگار به قتل رسیدند که این جنایت سبب نگرانی و احساس عدم امنیت در میان محافل روشنفکر و آزادی‌خواه شده است.

این بیانیه می‌افزاید: قانون پیشنهادی جدید مطبوعات نیز احتمالاً روند سرکوب را شتاب بیشتری خواهد بخشید. بیانیه فوق فهرستی از دستگیری‌ها را ارائه داده و می‌نویسد: در روز ۲۱ آوریل محسن کدیور یکی از روشنفکران اصلاح‌طلب به اتهام نشر افکار ضدحکومتی و نگارش مقالاتی به ۱۸ ماه زندان محکوم شد. در روز ۲۹ مه، مدیر عامل خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) و مدیر مسئول روزنامه دولتی ایران و محمدرضا زهدی مدیر مسئول روزنامه اصلاح طلب آریا به دادگاه احضار و سپس با سپردن وثیقه آزاد شدند. عیسی سرخیز مدیر سابق اداره کل مطبوعات در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به دلیل عدم رعایت دستور دادگاه مبنی بر تعلیق انتشار روزنامه زن به دادگاه فرآ خوانده شد. خبرنگاران بدون مرز خواهان توقف فوری برخوردها با روزنامه‌نگاران و ایجاد محیط مساعدی برای رشد و شکوفایی مطبوعات مستقل و آزادی‌خواه در ایران شد.

آدم‌کشی به خاطر پوشیدن پیراهن آستین کوتاه

می‌خواست انتقام دوم خرداد را از این جوان بگیرد و نشان دهد که غیبت حزب‌الله از خیابان‌ها موقت بوده و زمان آن رسیده است که دوباره آفتابی شود. آن جوان را انصار حزب‌الله کشتند. شاهدان عینی و مردم به‌تازگی از این رویداد می‌پرسند:

آیا این حادثه فقط یک بی‌قانونی عادی بود و مهاجمان افراد «مخفی» بودند که سرشان به جایی وصل نیست و یا از آن «مخفی»ها و گروه‌های فشاری هستند که دست حمایت جستی و عسکراولادی پشت آن‌هاست؟ اگر دولت با این گردن‌کشی‌ها، با باند‌های جنایتکار، با ضرب و شتم مردم و دانشجویان در روز روشن، برخوردی قاطع تر می‌کرد و جنایتکاران و گردنکشان را به موقع در جای خود می‌نشاند، انصار حزب‌الله باز هم می‌توانستند به خاطر پوشیدن پیراهن آستین کوتاه آدم بکشند؟

اکنون یک هفته است تیریز در تب جنایت تازه باند‌های حزب‌الله می‌سوزد، جنایتی که با واژه‌ها نمی‌توان صحنه آن را به تصویر کشید. مقتول از نسل همین جوانانی بود که دو سال پیش با شور و شوق روی شانه‌های خود خاتمی را به ریاست جمهوری رساندند. آن روز آمده بود به سخنان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و سخنگوی دولت گوش دهد و از زبان مهاجرانی بشنود که پاسخ دولت بعد از دو سال به خواسته‌های نسل او چیست؟ او نه فقط بی‌پاسخ ماند، بلکه جان خود را بر سر اشتیاق و پرسشی که وی را به محل سخنرانی مهاجرانی کشانده بود، از دست داد. پیراهن آستین کوتاه به تن داشت. قداره‌بندان و قمه‌کشان حزب‌الله او را به خاطر همین پیراهن آستین کوتاه عریضه کشان زیر مشت و لگد گرفتند. حزب‌الله چنان دچار جنون کشتن و تشنه خون بود که بر پیکر غرق به خون و در حال اغمای او اسان تسمی‌داد.

درگیری مردم با پاسداران در جاده تهران - ورامین

تصادف روز ۱۵ خرداد و مرگ یک دختر بچه جرقه‌ای بود که کاسه صبر و بردباری مردم را لبریز کرد و خشم آنان را علیه حکومت به نقطه انفجار رساند. مردم ابتدا در محل تصادف اجتماع کردند و جاده تهران - ورامین و راه عبور و مرور اتومبیل‌ها را بستند. شمار جمعیت به سرعت از صدها نفر گذشت. تظاهرات آرام مردم با دخالت پاسداران که برای پراکندن آنان به منطقه اعزام شده بودند، به درگیری و جنگ و گریز جوانان با مأمورین منجر شد. مردم برای دفاع از خود در برابر حملات پاسداران به ایجاد راه‌بندان و آتش زدن لاستیک‌ها پرداختند و دسته‌هایی از جوانان و زنان با شعارهای ضدحکومتی به اتومبیل‌های دولتی و بانکی که در محل تظاهرات بود آسیب‌های سنگین وارد کردند. بعد از پیوستن نیروهای ویژه ضدشورش به پاسداران و درگیر شدن آنان با مردم، شورش به زور سرکوب پایان گرفت و خاتون آباد در ماتم دختری خردسال فر و رفت.

منطقه خاتون‌آباد در جاده تهران - ورامین شنبه ۱۵ خرداد، صحنه تظاهرات و درگیری خونین مردم با پاسداران و مأمورین امنیتی جمهوری اسلامی بود. این تظاهرات بدونال کشته شدن یک دختر بچه بر اثر تصادف با خودرویی که از جاده تهران - ورامین می‌گذشت، روی داد. در این تظاهرات صدها نفر از اهالی منطقه ساعت‌ها با مأموران سپاه درگیر بودند. جاده تهران - ورامین یکی از جاده‌های پررفت و آمد منطقه است و تاکنون چند نفر به هنگام گذر از عرض جاده قربانی تصادف با اتومبیل‌هایی شده‌اند که با سرعت در حال ترده هستند. اهالی منطقه بارها با ارسال نامه و حضور جمعی در فرمانداری از مسئولان خواسته‌اند با نصب پل‌هواپی و تعریض جاده، امکان رفت و آمد آنان را از عرض جاده تأمین کنند و خطر تصادف و مرگ مردم و به ویژه کودکان را برطرف سازند. اما مسئولین محلی همواره به این خواسته مردم بی‌اعتنایی نشان داده‌اند.

سخنران مراسم بزرگداشت شریعتی دستگیر شد

دانشجویی علم و صنعت با فرستادن نامه‌ای به ریاست دانشگاه، خواهان «واکنش» نسبت به این گردهمایی شد و تهدید کرد که در غیر این صورت راساً اقدام خواهد کرد. بسیج دانشجویی در گردهمایی که روز چهارشنبه ۲۶ خرداد با حمایت و حضور نماینده نهاد رهبری در دانشگاه برگزار کرد، تهدید کرد اگر ریاست دانشگاه با عوامل این سخنرانی برخورد نکند و معاونت دانشجویی و فرهنگی و همچنین مدیریت کل فرهنگی فوق‌برنامه را از کار برکنار نساود، امتحانات پایان ترم را تحریم خواهد کرد. رئیس دانشگاه حاضر نشد برای پاسخگویی به این جماعت در مسجد دانشگاه حاضر شود.

مراسم بزرگداشت علی شریعتی در دانشکده علم و صنعت تهران، به تشییع کشیده شد و سخنران مراسم دستگیر شد. در این مراسم که از سوی انجمن اسلامی دانشکده علم و صنعت برپا شد، دکتر عبدالحسینی سخنران مراسم، ولایت فقیه، اعمال خامنه‌ای و همچنین هاشمی رفسنجانی را مورد انتقاد قرار داد. سخنرانی او با واکنش تند بسیج دانشجویی و برخی مقامات دانشکده مواجه گردید. انجمن اسلامی دانشکده مذکور نیز طی اطلاعیه‌ای سخنان سخنران را محکوم کرد! به نوشته روزنامه نشاط، دکتر عبدالحسینی به دنبال ایراد سخنرانی دستگیر شد و واحد اندیشه انجمن اسلامی دانشکده علم و صنعت منحل گردید. بسیج

دادگاه انقلاب حشمت‌الله طبرزدی و حسین کاشانی را دستگیر کرد

بعد از روز جمعه، حشمت‌الله طبرزدی نیز به همین صورت به زندان افکنده شد. وزارت ارشاد علیرغم تقاضاهای مکرر مسئولان هفته‌نامه پیام دانشجوی، که از سوی وزیر سابق ارشاد توقیف شده بود، حاضر به رفع توقیف از این نشریه نشد و مسئولین اتحادیه اسلامی دانشجویان دانش‌آموختگان سرانجام مجبور شدند نشریه دیگری منتشر کنند که بیش از سه شماره دوام نیاورده است.

دادگاه انقلاب در مورد این نشریه به همان ترتیب عمل کرده است که در مورد نشریات دیگر عمل می‌کند. تنها راهی که دادگاه انقلاب در پیش پای مسئولان روزنامه‌های منتقد می‌گذارد، زندان است. اما در این میان رفتار وزارت ارشاد جای تامل دارد. آقای مهاجرانی وزیر ارشاد، علیرغم زست‌های دموکراتیکی که می‌گیرد، هم در جریان توقیف روزنامه‌های توس و جامعه و هم یک بار دیگر، در مورد نشریه هویت حشمت‌الله نشان داده است که معیارهای بسیار تنگی دارد و همواره آماده است تا در اعمال فشار، سانسور و حتی تعطیلی روزنامه‌هایی که اصلاح‌طلبند، اما به حکومت وابسته نیستند و حامی قدرتمندی نیز ندارند، با آزادی همکاری کند و در این راه حتی پیش‌قدم شود.

فرهنگ و ارشاد اسلامی «در پی تخلفات اداری و نیز درج پارهای مطالب خلاف مصالح عمومی در شماره‌های اخیر نشریه هویت خویش» طبق ماده ۱۲ قانون مطبوعات از مدیرمسئول این نشریه کتبا به دادگستری تهران شکایت کرده است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هفته گذشته درباره چاپ برخی از مطالب در نشریه هویت به این نشریه اطلاع‌رسانی کرد اما توضیح نداده است که «مطالب خلاف مصالح عمومی» که در این هفته‌نامه به چاپ رسیده است، کدام مطالب بوده است. اما به شدت صبح امروز، ظاهراً اتهامات این نشریه «عدم تعادل، تندروی‌های کسودکانه، خواسته‌های نامعقول، تفساسیری از اوضاع که مشابه آن را صرفاً در نشریات آن سوی مرزها می‌توان جست» بوده است!

پیش از این که شکایت وزارت ارشاد از هفته‌نامه هویت خویش مورد رسیدگی در دادگاه مطبوعات قرار گیرد، دادگاه انقلاب سردبیر و مدیر مسئول این هفته‌نامه را به زندان افکند. روابط عمومی اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی اعلام کرد دادگاه انقلاب حسین کاشانی را به دادگاه احضار کرده و بعد از بازجویی دستور بازداشت او را داده است. دو روز

بحث‌های پراهمیت در باره جنبش دانشجویی

● بهزاد نبوی: ما هیچ نیازی به این که ۱۰ هزار نفر آدم را در خیابان جمع کنیم نداریم
● احمد زید آبادی: جنبش دانشجویی باید بیش از هر چیز توان دفاع از کيان و استقلال خود را پیدا کند
● تقی رحمانی: شعارهای دفتر تحکیم وحدت مبنی بر تضمین حق مخالفان، اعتقاد به آزادی و عدالت نشان داد که می‌تواند راه استقلال و رادیکالیسم را بیابد و در جهت آن گام بردارد



انتقادات گروهی از نیروهای اصلاح طلب به سردمداری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به دانشجویان به خاطر «تندروی» های آنان، به صفحات روزنامه‌ها کشیده شده است و بحث‌ها و موضع‌گیری‌های مهمی را پیرامون جنبش دانشجویی دامن زده است.

روزنامه خرداد قسمت‌هایی از سخنرانی بهزاد نبوی را به چاپ رساند که در آن وی دفتر تحکیم وحدت را یکی از پنج مانع تحقق سیاست‌های دولت خوانده بود. روزنامه خرداد از قول بهزاد نبوی نوشت: «دفتر تحکیم وحدت که باعث ایجاد بحران و تشنج و جنجال در جامعه می‌شود، آن هم به دلیل آن که رهبری این تشکیلات به خوبی انجام نمی‌شود».

به دنبال چاپ این اظهارات بهزاد نبوی تکذیب‌های برای روزنامه‌ها فرستاد و آن چه را به نام او نوشته شده «عاری از صحت» خواند. بهزاد نبوی نوشته است: «مطلب مذکور از فراز مذکور از سخنرانی اینجانب به شرح زیر است: یکی از موانع دولت آقای خاتمی خودمان هستیم. خودمان با کارهای احساسی و نسجیده‌ای که انجام می‌دهیم، ما هیچ نیازی به این که ۱۰ هزار نفر آدم را در خیابان جمع کنیم نداریم. ما هیچ نیازی به این که مثلا خوف و جنجال راه بیاندازیم نداریم. به خواست خدا جامعه، جامعه‌ای آگاه است. اگر ما هوادار شعارهای دوم خرداد و خواهان تحقق آن هستیم، آن چه که ما باید انجام دهیم، آگاه کردن مردم با نشریات، با مقالات، با سخنرانی‌های جمع و جور و خیلی منظم و نه در خیابان راه افتادن و امثال این‌ها».

جنبش دانشجویی استقلال می‌خواهد

در همین حال، روزنامه نشاط در مقاله‌ای تحت عنوان «شهادت‌های مدنی، جنبش دانشجویی و ضرورت تجدیدنظر» به قلم احمد زیدآبادی، فشار علیه دانشجویان و عدم حمایت از آنان را مورد نقد قرار داد و نوشت:

«رفتار سیاسی در ایران بسیار غیراخلاقی شده است. یکی از جلوه‌های این رفتار غیراخلاقی، استفاده ابزاری بازیگران صحنه قدرت از نیروهای اجتماعی حامی خود است. بازیگرانی که فقط در پی بالا رفتن از نردبان قدرتند استفاده ابزاری از دیگران را نه تنها جایز می‌شمارند بلکه آن را علامت زیرکی و هوشمندی خود می‌دانند. اما آن دسته از نیروهای اجتماعی که بر مبنای «احساس و وظیفه اخلاقی» به حمایت از برخی بازیگران صحنه قدرت

پرمی خیزند و در این راه متحمل آزار و اذیت‌های فراوان می‌شوند، فقط هنگامی به نیت بازیگران مورد حمایت خود پی می‌برند که خود نیاز به حمایت پیدا می‌کنند. اما بازیگران قدرت در چنین شرایطی نه فقط از حامیان خود حمایتی به عمل نمی‌آورند، بلکه با متهم کردن آن‌ها به «تندروی» و «مرحله‌سوزی»، آن‌ها را به عنوان مسبب بروز مشکلات معرفی می‌کنند. این نحوه برخورد از آن روست که بازیگران قدرت، نیروهای اجتماعی را به عنوان «فدایی» خویش در منازعه با رقیب می‌خواهند و کوچکترین حرکت مستقل آن‌ها را با خشونت پاسخ می‌دهند. متأسفانه جنبش دانشجویی ایران با چنین وضعیتی روبرو شده است. بسیاری از دانشجویان فعال طی چند سال اخیر، تمام نیروی خود را از روی صداقت و اخلاص در جهت دفاع از برخی جناح‌های سیاسی در برابر جناح‌های دیگر به کار گرفتند و در این راه کتک خوردند، بازداشت شدند و حتی از ادامه تحصیل محروم گشتند. همین دانشجویان که اینک در معرض تهاجم و فشاری بیسابقه قرار گرفته‌اند، خود را تنها و بی‌پناه و حتی متهم می‌بینند. چرا این ماجرا که در تاریخ جنبش دانشجویی ما پراسابقه است، بار دیگر تکرار شده است؟ قاعدتا عوامل بسیاری در این امر دخیلند، اما عمده‌ترین عامل شاید این باشد که جنبش دانشجویی ایران به صورت یک جنبش اجتماعی درنیامده و در حد یک «جنبش سیاسی» توقف کرده است.

جنبش دانشجویی بیش از هر چیز باید توان دفاع از کيان و استقلال خود را پیدا کند و آن‌گاه به دفاع از دیگران برخیزد. این امر، مستلزم اجتماعی شدن جنبش و در نتیجه تجدیدنظر اساسی در روند حرکت کنونی است.»

راهی که گریزی از آن نیست در مقاله دیگری به قلم تقی رحمانی در همین روزنامه،

جنبش دانشجویی بیش از هر چیز باید توان دفاع از کيان و استقلال خود را پیدا کند و آن‌گاه به دفاع از دیگران برخیزد. این امر، مستلزم اجتماعی شدن جنبش و در نتیجه تجدیدنظر اساسی در روند حرکت کنونی است.»

رحمانی در مقاله دیگری به قلم تقی رحمانی در همین روزنامه،

کمک مالی

رفقای واحد ونکور کانادا کمک مالی به خانواده شهدا ۱۵۰ دلار کانادا
رفقای واحد ونکور کانادا کمک مالی به نشریه کار ۱۳۰ دلار کانادا

روز ۲۰ خرداد ماه، مراسم چهل و پنجمین زادروز محمدجعفر پوینده، نویسنده و مترجمی که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای پاییز گذشته به طور فجیعی توسط وزارت اطلاعات به قتل رسید، بسم مزار او در امامزاده طاهر برگزار شد.

این مراسم به دعوت خانواده پوینده برگزار شد. در اطلاعیه‌ای که از سوی این خانواده منتشر شد، برخی از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر که پوینده چندی پیش از مرگش آن را ترجمه کرده بود، درج شده و از جمله آمده است «هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد».

در این مراسم صدها تن از یاران، دوستان، آشنایان پوینده و همچنین تعدادی از اعضای کانون نویسندگان ایران شرکت داشتند و سخنرانان بر ضرورت پیگیری و رسیدگی سریعتر به حقوق پوینده تأکید کردند.

روزنامه صبح امروز در سرمقاله خود یکشنبه ۱۶ خرداد ماه خود، زیر عنوان «صراحت و شفافیت، تندی و خشونت» نوشت، آقای خاتمی سقف انتظارات مردم را نمایندگی نمی‌کند و مردم حق دارند مطالبات ویژه خود را مطرح کنند که آقای خاتمی به دنبال آن‌ها نیست و در سرمقاله روز ۲۶ خرداد در سرمقاله دیگری به نام «توصیه به اعتدال» مدعی شد جامعه امروز ما با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد. به قسمت‌هایی از این دو سرمقاله توجه کنید:

صبح امروز روز ۱۶ خرداد به قلم آقای اکبر گنجی: «یکی از ارکان نظام مردم‌سالار، شفافیت، علنی و صراحت است. آزادی بیان برای آن است که شهروندان با صراحت و بطور شفاف بتوانند درباره تسامی مسأله‌ها و موضوع‌ها اظهار نظر و گفت‌وگو نمایند. نقد تابوها، اسطوره‌ها، خطوط قرمز، رویه‌ها، سیاست‌ها، سنت، نظام و... از ارکان نظام‌های آزاد و مردم‌سالار است.»

بدون شفافیت و صراحت نمی‌توان مدعی ایجاد نظامی مردم‌سالار شد. از این رو نباید صراحت لهجه، شفافیت و علنی و نقد، خشونت و تندی تلقی شود. به عنوان نمونه بحث و گفتگو درباره نظریه ولایت فقیه،

ادامه از صفحه اول داستان و قاضی همگی در یک نفر به نام قاضی جمع شد. پس از دوم خرداد، دستگاه تحت هدایت یزدی، به یکی از بزرگ‌ترین موانع تحول در ایران تبدیل شد و به ویژه به دشمنی آشکار با مطبوعات برخاست. عملکرد سیاه یزدی در قوه قضائیه، اصلاحات در این قوه و برکناری محمد یزدی از ریاست آن را به یک خواست عمومی تبدیل کرد. اما سید علی خامنه‌ای که اختیار برکناری ریاست قوه قضائیه را در اختیار دارد، به این اعتراض‌ها هیچ توجهی نکرد. اخیراً یزدی، در دیدار خداحافظی خود فاش ساخته است که همه اقداماتی که انجام داده

است، با تایید خامنه‌ای بوده است. او ضمن دفاع از همه اقدامات سیاه خود گفت: «اگر تصمیمی در قوه قضائیه گرفته شده، این تصمیم متناسب به مقام ولایی بوده است.» یزدی می‌رود، ولی این «مقام ولایی» در جای خود باقی است و آن گونه که رئیس فعلی قوه قضائیه گفته است، رئیس آینده این قوه نیز «رابطه ولایی داشته و نسبت به مقام ولایت ارادت خاصی دارد.» به این ترتیب از هم اکنون روشن است که رفتن یزدی و آمدن جانشین او تغییری در ماهیت و کارکرد قوه قضائیه نخواهد داد. شاید یزدی آن گونه که خود می‌گوید از ادامه این

ادامه از صفحه اول راکشته‌اند و بعد از این که خیالشان از جانب او راحت شده است، نام وی و چند نفر دیگر را به عنوان عاملین اصلی قتل‌ها اعلام کرده‌اند تا از این طریق سرخ‌ها برای شناسایی عاملین واقعی جنایات را کور کنند. ۲. دخالت آشکار وزارت اطلاعات در قتل‌ها، که بعداً به «محافل» در این وزارت‌خانه محدود شد، اکنون به اقدام دو تا سه نفر انجامیده است که فرد اصلی از این جمع نیز «خودکشی» کرده است. چرا مسئولین موقعیت این افراد در

شد، برخی از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر که پوینده چندی پیش از مرگش آن را ترجمه کرده بود، درج شده و از جمله آمده است «هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد».

در این مراسم صدها تن از یاران، دوستان، آشنایان پوینده و همچنین تعدادی از اعضای کانون نویسندگان ایران شرکت داشتند و سخنرانان بر ضرورت پیگیری و رسیدگی سریعتر به حقوق پوینده تأکید کردند.

در آستانه برگزاری این مراسم، همسر محمدجعفر پوینده از جریان پیگیری قتل‌ها ایراز ناراضی‌تری کرد و گفت همه انتظار دارند که مسئولان قضایی با سرعت و قاطعیت و بی‌پرده

حکومت دینی، دادگاه ویژه روحانیت، وزارت اطلاعات، رابطه با آمریکا، قتل‌های محفلی، اتهامات پیرونده حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی و... بسیار حساسیت‌برانگیز است. برخی بر این گمانند که این‌ها حریم‌های ممنوعه‌ای هستند که هیچکس مجاز نیست در آن را بگشاید تا مردم و نشیگان وارد آن شوند و درباره آن بطور شفاف، علنی و باصراحت گفتگو کنند.

اما پرسش این است که آیا ورود بدین حریم‌های ممنوعه را باید خشونت، تندی و اهانت تلقی کرد یا عدم جواز ورود بدین مناطق نشان از عدم مردم‌سالاری و تضییع حقوق شهروندان دارد؟

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «علنی بودن به معنای زدودن سانسور است، به معنای امکان حضور خبرنگار در همه جا و آزادی او در خبر دادن است. علنی بودن به معنای علنی شدن همه دادگاه‌ها و لغو دادگاه‌های ویژه است. مسأله مهم بعدی بیان مطالبات و انتظارات شهروندان است. آیا بیان مطالبات و انتظارات شهروندان باید مستلزم «تندی» و «تندتری» باشد؟

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

به تکالیف قانونی خود عمل کنند. خانم پوینده تأکید کرد: کسی فکر نکند که با عقب افتادن دادرسی، آتشی که در سینه ماست خاموش می‌شود. ما از پیگیری قتل‌ها مستصرف نمی‌شویم، طولانی شدن جریان پیگیری، ما را فقط مصمم‌تر می‌کند. خانم پوینده اظهار امیدواری کرد سرنوشت پرونده قتل‌ها، فدای جنگ بین جناح‌های سیاسی شود.

«اصول» و مقولاتی هستند که خود بیشتر سینه‌چاکانه به افراطی‌ترین شکل در نشریه خود از آن دفاع می‌کردند. مطالعه نشریه شماره ۳ هویت خویش چیزی جز عدم تعادل، تستندروی‌های کبودکانه، خواسته‌های نامعقول، تفسیری از اوضاع که مشابه آن را صرفاً در نشریات آن سوی مرزها می‌توان جست، نمود می‌دهد. این نشریه از مصادیق روش «چپ‌روی» و «چپ‌نمایی» در شرایط کنونی جامعه ماست و اگر به این نکته توجه کنیم که پایگاه اولیه بروز ظهور این نشریه نیز جریان راست افراطی بوده است، شک و شبیه در اصالت و صداقت این نیروها تشدید می‌شود.»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز در ادامه این مقاله خود نوشته است: «با این حال، حتی اگر شواهد ظن فوق را به کناری نهم، با یاری گرفتن از «عقل جمعی» می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی چه کسانی «آب» به «آسیاب خشونت‌آفرینی» می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن، اندیشمندانی نظیر حجت‌الاسلام والمسلمین کدیور باید تساوآن آن را بسهند. جامعه ما امروز با تبعیت و پیروی از شعارهای اصولی دولت خاتمی است که می‌تواند در عرصه داخلی و خارجی موفق و سرفراز باشد!»

صبح امروز: از این مقاله تا آن مقاله!

شود؟ نظام‌های مردم‌سالار نماینده انتظارات مردم‌اند. این نظام‌ها از طریق احزاب، سندیکاها، مطبوعات و... دانش از مطالبات مردم مطلع می‌شوند و سعی می‌کنند این مطالبات را عملی سازند.»

صبح امروز نوشته است: «آقای خاتمی نماینده و نماد جنبش مدنی و جنبش ضدخشونت ایران است، اما باید در نظر داشت که آقای خاتمی سقف انتظارات و مطالبات این دو جنبش را بیان نمی‌کند، بلکه کف آن را پی می‌گیرد. لذا جنبش جامعه مدنی و جنبش ضدخشونت حق دارند مطالبات و انتظاراتی را فراتر از آنچه آقای خاتمی دنبال می‌کنند، بیان و درخواست نمایند و این موضع هیچ ارتباطی با خشونت، اهانت و تندی ندارد...»

صبح امروز روز ۲۶ خرداد: «نشریه هویت خویش که سابقه و پیشینه نشریه پیام دانشجویان را یدک می‌کشد، با «چپ مستقل» نامیدن خویش، عنان قلم را چنان رها کرده است که آقای خاتمی و نیروهای وسیع اجتماعی هوادار ایشان را به عنوان چپ انحصارطلب و محافظه‌کار می‌نامد و خواستار برخوردی با «ریشه‌های تر» و «تندتری» با

دست رقبای بدهند. برگماری مجدد لاریجانی به ریاست صدا و سیما از سوی خامنه‌ای، تایید این فرقیه است که برای او در انتخاب مهره‌هایش، نظر مردم کسب‌کننده اهمیت ندارد، وفاداری بی‌چون و چرای آن‌ها به ولایت فقیه اهمیت دارد.

قوه قضائیه به علت تسلط ولی فقیه بر آن، یک قدرت خارج از هرگونه کنترل و نظارت مردم و حتی قضاوت و کارکنان این دستگاه است. از همین روست که خواست و واقعی جنبش دموکراتیک و مدنی در ایران، تنها تغییر رئیس این قوه نیست، بلکه آن است که این قوه از تسلط ولی فقیه بیرون آید و زیر کنترل و نظارت مردمی قرار گیرد و رئیس آن نیز توسط خود قضاوت انتخاب شود.

تقدی سرهم کرده‌اند، تشکیل بدهند که هیچ اطلاعاتی از آن به جامعه داده نشود و با صدور حکم‌هایی برای آنان بخواهند پایان ماجرا را اعلام کنند. نسبت به این توطئه باید هشدار بود. ۳. آقای خاتمی در ماجرای این قتل‌ها، رفتار تلخ و شیرینی داشته است. او با محکوم کردن صریح این قتل‌ها و تأکید بر این که تا روشن شدن ریشه این جنایات از پای نخواهد نشست، راه را برای پیگیری این جنایات گشود. اما پس از مواضع شجاعانه خود در گام‌های نخست، با آنان که می‌خواستند «فتیله» ماجرا را پایین بکشند همراه شد و دیگر ماهماست در این مورد

تقدی سرهم کرده‌اند، تشکیل بدهند که هیچ اطلاعاتی از آن به جامعه داده نشود و با صدور حکم‌هایی برای آنان بخواهند پایان ماجرا را اعلام کنند. نسبت به این توطئه باید هشدار بود. ۳. آقای خاتمی در ماجرای این قتل‌ها، رفتار تلخ و شیرینی داشته است. او با محکوم کردن صریح این قتل‌ها و تأکید بر این که تا روشن شدن ریشه این جنایات از پای نخواهد نشست، راه را برای پیگیری این جنایات گشود. اما پس از مواضع شجاعانه خود در گام‌های نخست، با آنان که می‌خواستند «فتیله» ماجرا را پایین بکشند همراه شد و دیگر ماهماست در این مورد

تقدی سرهم کرده‌اند، تشکیل بدهند که هیچ اطلاعاتی از آن به جامعه داده نشود و با صدور حکم‌هایی برای آنان بخواهند پایان ماجرا را اعلام کنند. نسبت به این توطئه باید هشدار بود. ۳. آقای خاتمی در ماجرای این قتل‌ها، رفتار تلخ و شیرینی داشته است. او با محکوم کردن صریح این قتل‌ها و تأکید بر این که تا روشن شدن ریشه این جنایات از پای نخواهد نشست، راه را برای پیگیری این جنایات گشود. اما پس از مواضع شجاعانه خود در گام‌های نخست، با آنان که می‌خواستند «فتیله» ماجرا را پایین بکشند همراه شد و دیگر ماهماست در این مورد

حتی سخنی نیز نگفته است و وعده‌هایی را که داده بود فراموش کرده است. اکنون که توطئه آشکاری برای پایان دادن به این ماجرا و نجات «ریشه‌ها» در جریان است، از رئیس‌جمهور انتظار می‌رود، به مواضع روزهای نخست خود پیرامون این ماجرا بازگردد و اجازه ندهد جنایتکاران اصلی از مجازات رهایی یابند. مردم ایران گزارش سازمان قضایی نیروهای مسلح را باور نخواهند کرد، آنان به دنبال شناسایی جنایتکاران حقیقی هستند و نام و نشان و مجازات عادلانه آمران و عاملین اصلی قتل‌ها را می‌خواهند.

سیاست ما سازمان ما

بحث علنی پیرامون مسائل درونی همواره ضروری است

مبحث دوم: سازمان ما

فرخ نگهدار

قسمت پایانی

نظرات در پایه اجتماعی

این که کنگره ششم باید لزوماً با اطلاع از و با توجه به نقطه نظرهایی که در پایه اجتماعی ما در حال گسترش است تصمیم بگیرد یک مسأله عاجل است. من، مثل بسیاری رفقایان در خارج، نیز اطلاع یافته‌ام که بخشی از فعالیتی که بطور طبیعی در حوزه تأثیر سیاست ما بوده‌اند بعد از تحولات ناشی از دوم خرداد به این باور رسیده و یا به این صرافت افتاده‌اند که نظر به سوابق شناخته شده‌ای که دارند موجودیت سازمان در خارج کشور مانع از آن است که بدون نگرانی در فعالیتهای جریان‌های اصلاح طلب حکومتی مشارکت جدی داشته باشند. آنها تصور می‌کنند وجود و فعالیت سازمان ما - و دیگران نیز - در خارج کشور بیش از آنکه در جریان‌ها و روندهای جاری در ایران موثر باشد برای کسانی که می‌خواهند بر این روندها موثر باشند مسأله‌ساز و دست و پاگیر است.

گروه دیگری از نیروهای ما بعد از ۲ خرداد به تدریج به این نتیجه رسیده‌اند که فضا دارد برای حضور سیاسی چپ با هویت خاص آن مساعد می‌شود. آن‌ها بعد از سال‌ها اکنون مفید می‌دانند که سازمان ما در خارج کشور ارتباط‌های سابق را به تدریج احیا کند و در اقدامات و حرکاتی که زمینه برای مشارکت در آن‌ها هست مشارکت خود را انعکاس دهد. آن‌ها خواهان ارسال اسناد سازمان به داخل هستند و نیز مفید می‌دانند که مثل قبل از انقلاب مساحتل فعال چپ مرکب از عناصر شناخته شده وابسته به سازمان یا حزب توده ایران و دیگران تشکیل گردد و در مبارزات کنونی، پروژه دانشجویی، حضور سیاسی یا عملی در حد امکان متشکل داشته باشد.

نظر دیگری در ایران وجود دارد که نه جذب شدن در جریان‌های اصلاح طلب حکومتی را تأیید می‌کند و نه راه‌انداختن مجدد ارتباطات گروهی - تشکیلاتی با هدف فعالیت سیاسی و سازمانی را. آن‌ها گرایش اول را با معیارهای آمرانگرایانه و گرایش دوم را با معیارهای امنیتی مردود می‌دانند. آنها در عوض معتقدند که در ایران هنوز فضا آن طور باز نشده که برآمد سیاسی و سازمانی و مستقل چپ امکان‌پذیر باشد. و چون متحمل شدن در صف اسلام‌گرایان را نیز خلاف می‌دانند، معتقدند که عموم فعالین چپ باید در مرحله کنونی به کار اجتماعی، به کار فرهنگی، به کار مستقل با هویت آشکار چپ روی آورند. آنها می‌گویند فعالین چپ اگر بخواهند مفید باشند نمی‌توانند «حزب چپ» درست کنند. آنها باید شکل تک‌منظوره درست کنند؛ انجمن دموکراتیک بسازند و روابط خود را بسپهرده پیچیده نکنند. علاوه بر اطلاع دارم که در میان این گرایش عده‌ای هم می‌گویند بهترین کار پیوستن به جریان‌های اپوزیسیون قانونی فعال در ایران است.

و بالاخره عده‌ای نیز هنوز منتظرند که سازمان به آن‌ها بگوید چه کنند. و جالب‌ترین که من تاکنون نشنیده‌ام که کسی از رفقای ما، و یا علاقه‌مند به سایر گروه‌های برون مرزی چپ، در داخل کشور، حرکت خود را براساس شعارهای «فعالیت آزادانه سازمان ما» یا حتی «فعالیت قانونی و علنی» آن تنظیم کرده باشند.

سیر رویدادهای کشور در سستی است که دارد، علیرغم مقاومت‌ها ایران را بسوی بسط ارتباطات با دنیا سوق می‌دهد. در دو ساله آتی حجم روابط میان مهاجران سیاسی و ایرانیان برون مرزی چپ ایران، چه به واسطه رفت و آمد چه از طریق رسانه‌ها و چه از طریق اینترنت به سرعت گسترش خواهد یافت. اشتباه محض است اگر کسی خیال کند جناح راست یا دستگاہ‌های امنیتی قادرند جلوی روند را بگیرند. کم مانده که ما دیگر سازمان‌های برون مرزی در عمل به سازمان‌های سیاسی «نیمه مهاجر» بدل شویم. سازمان‌هایی که جز معدودی از مسئولین بقیه امکان یابند به کشور تردد کنند. نظر به این ملاحظاتی خطای نابخشودنی خواهد بود هرگاه ما به کنگره برویم که برای آینده سازمان تصمیم بگیریم اما به برهانه یا دلیل مصر نباشیم که بدانیم نیروی سازمان، چه در ایران و چه در خارج، در عمل چه می‌تواند و چه خواهد کرد.

در وضع فعلی مهمترین کار در تدارک کنگره شناخت و جمع‌آوری نقطه نظرهایی است که در زمینه سیاست سازمان در میان علاقه‌مندان در آن وجود دارد. کنگره تدارک‌کننده کنگره‌ایست که شرکت کنندگان آن دقیقاً می‌دانند نیروی ما در ایران به کدام سیاست‌ها حساس است و به چه نسبت از کدام سیاست‌ها و از انجام کدام اقدامات حمایت می‌کنند.

آن یک گزارش مستند به نطرسنجی اجراشده در پایه اجتماعی سازمان به کنگره ارائه می‌شود و نقطه نظرهای موجود در پایه اجتماعی در باره اصلی‌ترین مسائلی که ذهن همه ما را به خود مشغول کرده است، منعکس شده باشد.

تا این لحظه که این سطور را می‌نویسم هنوز مطمئن نیستم درکی از شورای مرکزی سازمان تا چه میزان چنین درکی از امر «تدارک کنگره» پذیرش دارد و اگر دارد تا چه میزان اعضای دستگاه رهبری سازمان خود آماده‌اند برای آن وقت بگذارند. اگر پاسخ به هر دو دگرگون‌کننده باشد آنگاه می‌توان برای انجام سه کار مهم زیر تصمیم‌گیری کرد:

۱ - انجام یک دور نظرسنجی از طریق

نمونه‌پرسی
۲ - مراجعه به رفقایانی که به کشور تردد و یا از ایران مسافرت مطلوب دارند و جمع‌آوری نقطه نظرهای آنان از طریق مصاحبه
۳ - محول کردن وظیفه تعیین سوال‌های پرسشنامه و مصاحبه‌ها به دو رفیق که هر یک جداگانه و با رای شورا انتخاب می‌شوند. (طرح هر سوال باید حداقل پیشنهاد یکی از آن دو باشد).
احاطه مسئولیت استخراج نتایج کار و تهیه گزارش برای ارائه به کنگره به مسئول شورای مرکزی.

ساختار و شیوه انتخاب دستگاه رهبری
ساختار حزبی ایده‌آل ساختاری است که در آن «حداکثر کارایی با حداقل دموکراسی» عین شده است. در بحثی که تا اینجا داشتیم همه صحبت از این بود که چگونه می‌توان دموکراسی بیشتری در سازمان نهادی کرد. ما تا اینجا هنوز بحث نکرده‌ایم که کارایی رهبری را چگونه می‌توان ترمیم کرد و گرنه در امتیختن حداکثر دموکراسی با حداقل کارایی کاری بسیار سهل و البته بی ثمر است. اما قبل از پرداختن به جنبه‌های عملی مایلیم به یک مسأله دیدگاهی اشاره کنم.

رهبری توانقی - رهبری رقابتی
ساختار، شیوه انتخاب و روش کار دستگاه رهبری سازمان ما، نسبت به سازمان‌های مشابه برون‌مرزی، گرچه به مدل ایده‌آل نزدیک‌تر است اما به هیچ‌وجه مطلوب نیست. در عین حال در این دستگاه درک واحدی از الگوی ایده‌آلی که باید مدل قرار گیرد نیز وجود ندارد. بسیاری از ما در واقع به کارکردن در همین وضعی که هستیم عادت کرده‌ایم. و به اعتقاد من ناسنجیده، نیز می‌گوئیم همان را ادامه دهیم. ساختار مطلوب و شیوه مناسب کار دستگاه رهبری سازمان ما، مستقلاً و مشخصاً از انشعاب‌های اوایل انقلاب به بعد، ساختار و شیوه‌ای بوده است که به کمک آن بتوان امکانات برای حصول توافق در دستگاه رهبری را به حداکثر رساند.

تأمیل غالب و حتی عمومی در سازمان ما برای سال‌ها این بوده است که ترکیب ارگان‌های دستگاه رهبری سازمان انعکاس‌دهنده طیف گرایش‌های موجود در سازمان باشد. یعنی: اولاً: تعداد نمایندگان هر فکر در کنگره به اندازه هواخواهان در تشکیلات باشد، ثانیاً: ترکیب اعضای شورای مرکزی متناسب با تعداد نمایندگان هر فکر در کنگره باشد، ثالثاً: شورای مرکزی هیات سیاسی - اجرایی را طوری برگزینند که ترکیب آن انعکاس‌دهنده تنوع آراء موجود در شورا، کنگره، و سازمان باشد، و بالاخره: بهترین کس برای مسئولیت هیات سیاسی و شورارکسی است که از یک اعتماد «فراجناحی» برخوردار باشد و بتواند آراء متنوع درون ارگان‌های مرکزی را به هر تدبیر به سازش و همزیستی برساند.

این شیوه رهبری و حزب‌مداری مختص احزابی است که تصور اعضای آن‌ها بر آن است که چیزی به اسم «درست»، «خیر»، «حق» و یا «مطلق» در دنیا و در خارج ذهن ما وجود دارد که همه ما می‌گوئیم به آن برسیم لذا می‌توان انتظار داشت که در حزب، اگر تدبیر ضرور در نظر گرفته شود، وحدت فکری شکل بگیرد و یا حفظ شود.

کمیونست‌ها همه چنین تصور می‌داشتند. اما تجربه انشعاب رقیب اقلیت و انشعاب رقیب مصطفی مدنی و سپس معینی و کشتگر به ما آموخت که اگر نخواستیم حد ارض‌کننده‌ای از خواست طرف مقابل را برآوریم، در عمل خواستهای که انشعاب اجتناب‌ناپذیر بود، ما، یعنی اکثریت، هم در پذیرش برنامه شکوفایی جمهوری اسلامی و هم در پروژه وحدت با حزب توده ایران جز این کردیم. نه به این معنا که در این دو حرکت هر کس از ما روی حرف خود تا به آخر ایستاد. انعطاف و برآیندگیری آن وقت هم وجود داشت منتها درون جناح‌ها با هدف به دست آوردن یا حفظ اکثریت و کنترل سازمان.

پس از انشعاب‌ها وقتی مسئولیت دستگاه رهبری سازمان بر عهده من گذاشته شد تمام حواسم این بود که مبادا حدت بحران فکری و سیاسی که سازمان را فرا گرفته بود به شکسته شدن اعتماد متقابل گرایش‌های واگرا در مرکزیت سازمان و «اجتناب‌ناپذیری» یافتن انشعابی دیگر بیانجامد. یگانه چاره در «فراجناحی» عمل کردن و تأمین یک رهبری واقعا توانقی بود. بدین منظور می‌بایست حتماً در اتخاذ هر تصمیم مهم سیاسی همه‌گرایش‌های موجود در رهبری به شکلی سهیم

می‌شدند و مسئولیت می‌پذیرفتند. پیش‌گرفته شدن خط مشی مبتنی بر سرنگونی جمهوری اسلامی و تصویب قطعنامه معروف استراتژی تاکتیکی (مصوب پلنوم وسیع فروردین ۶۵) به اتفاق آراء بوده است. در تمام دهه ۶۰ سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به شیوه «توافقی» رهبری شده است و همه عناصر دستگاه رهبری، دست کم به هنگام تصویب، در قبال آن مسئولیت پذیرفته‌اند. ویژگی خاص کار من در آن دوران این بوده است که همه گرایش‌های دستگاه رهبری، تأکید می‌کنم همه گرایش‌ها، را در هر تصمیم‌گیری مهم تا هر حد ممکن سهیم سازم. اما از آن زمان یک دهه گذشته و فکر همه ما به مقیاس وسیع عوض شده است. ما درک کرده‌ایم که می‌توانیم در حین اختلاف، که گاه بسیار هم جدی است، در یک سازمان باقی بمانیم فقط اگر قواعد بازی را رعایت کنیم. ما یاد گرفته‌ایم که به هنگام بروز اختلاف یکدیگر را به خودی و بیگانه، و هر یک با حقوقی نامساوی، تقسیم نکنیم. و مهمتر از همه ما داریم یاد می‌گیریم که چگونه برای غالب شدن نظریات و سیاست‌هایی که به آنها باور داریم تلاش کنیم بی آنکه این تلاش مناسبات با کسانی که با این نقطه نظرها مخالفند را بحرانی و گسسته کند؛ بی آنکه سازمان را بسوی انشعاب سوق دهد.

اما متأسفانه این آموزش گرانقدر با عوارض جنی همراه بوده است. بسیاری از کادرهای ما امروز بر این اعتقاد یا حامل این تلاشند که هر کس نظری «غیر» ارائه کند به نوعی او را به «تعديل» آنچه می‌گوید ترغیب کنند. این اصلاً خوب نیست که در میان ما میانجیگری، بی‌طرفی بین‌الجناحی و میان‌روی یک فضیلت شده است. مفاهیمی چون «سازش»، «انعطاف»، «توافق»، پروژه آنجا که موضوع مبارزه برای پیشبرد نظرات در سازمان مطرح است، در میان ما چون آبی می‌شوند بی معنا می‌شوند. سانتیسم وقتی به کار می‌آید که دو افراط فراگیر شوند. سانتیسم اگر همه گیر شود بی معنا خواهد شد.

در دوران بحران حادی که سازمان ما را در نیمه دوم دهه ۶۰ هم می‌شکافت وجود عناصری که بتوانند میانجی باشند واقعا مغتنم بود. اما از روزی که سازمان با کنگره اول آن بحران را دور زد تا امروز براسی تعداد «پروتون‌ها» و «انگترون‌ها» در دستگاه رهبری سازمان ما اصلاً با تعداد «نوترون‌ها» آن تناسب نداشته است. من قصد ندارم وسعت استقبال کنونی از میان‌جی‌گری در سازمان را یا صرفاً با موقعیت‌های گذشته آن مربوط کنم یا آن را صرفاً نمادی از رشد روحیه تحمل و مدارا در سازمان قلمداد نمایم. فروکش کردن تعارضات و چالش‌های سنگین فکری و سیاسی با فروپاشی ساختارهای فکری - سیاسی ما، با هزاران مصیبت ناشی از پرتاب شدن به اروپا و بلعیده شدن توسط مشکلات کسب و کار و زندگی روزمره، ما پس آمده‌ای روحی روانی آن، به برداشتن من، نیز از ارتباط نزدیک داشته است. خوشبختانه، هم به علت تکانه‌های ناشی از ۲ خرداد و هم به دلیل جایگزین شدن ساختارهای فکری و سیاسی تازه در ذهن بسیاری رققا و رشد آتکای به نفس ناشی از آن، ضرورت تغییر در اشکال سازمان‌دهی، نحوه‌گزینش و شیوه هدایت دستگاه رهبری سازمان را از نو مطرح و یا جدی کرده است. هوزمان عده بیشتری از رفقای ما به این نتیجه می‌رسند که سیاست‌گذاری و اجرا قبل از آنکه حاصل توافق گرایش‌های مختلف درون دستگاه رهبری باشد محصور رقابت دکوراتیو و تعارض فکری آن‌هاست. این فکر اکنون پایه نیرومند یافته که گرایش‌های مختلف باید قبل از هر کنگره هر یک پروژه خود را برای اداره سازمان ارائه دهند و به هر رفیق نیز فرصت داده شود که حمایت خود از یکی از این پروژه‌ها را اعلام کند. این فکر که خویست پلاتفرم‌های مختلف در یک پلاتفرم به سازش برسند هر زمان در ذهن عده بیشتری از ما بی‌معنا می‌شود. در عمل در نهایت تعداد پلاتفرم‌ها، مطابق تجربه سایر احزاب، عموماً به ۲ پلاتفرم تنزل می‌یابد تا شانس غلبه افکار مخالف گرایش غالب به حداکثر برسد.

اگر تشخیص جهت و حد رشد تمایلات در سازمان در این زمینه درست باشد آنگاه باید همه روی اشکال عملی تغییر ساختار دستگاه رهبری سازمان و نیز روی روش انتخاب آن از هم اکنون فکر کنیم. در حال حاضر کسانی که معتقد به رهبری بر اساس سازش‌اند و رقابت برای تسخیر ارگان تصمیم‌گیری روزمره، یعنی هیات سیاسی اجرایی را نادرست می‌بینند البته قابل ملاحظه‌اند. اما اولاً

این وضع تا کنگره مسلماً باز هم تغییر خواهد کرد، ثانیاً شتاب رویدادها به آنجا رسیده است که اگر مکانیسم‌های تصمیم‌گیری به همین حد موجود بماند و نا کارا باقی بماند هیچ تضمینی نخواهد بود که کسانی که شرکت فعال و کارایی سازمان در روندهای سیاسی جاری را طلب می‌کنند دیگر منتظر تحول در دستگاه رهبری نباشند. توجه داشته باشیم که اصلاح نیست تعداد کسانی که تصمیم خود را گرفته و هم اکنون دارند مستقل عمل می‌کنند.

این بحث در حال حاضر در دستور کار کمیسیون طرح‌های سازمانی است. در کمیسیون دو نظر وجود دارد. یک نظر صلاح را در اداره سازمان به شیوه‌ای می‌بیند که مخالفت با سیاست‌ها و تصمیمات ارگان‌های رهبری سازمان به حداقل برسد. یک نظر صلاح را در آن می‌بیند که اداره سازمان به شیوه‌ای باشد که زمینه شکل‌گیری نیروی متشکل منقذی که با شیوه وقت هدایت سازمان مخالف است را در سازمان به حداکثر برساند. ساختار و شیوه‌گزینش دستگاه رهبری سازمان در کنگره آتی تابع آن است که کدام یک از دو فکر، یا دو مصلحت فوق پذیرفته شود. فشرده این دو روش را می‌توان چنین بیان نمود:

- ۱- اگر بخواهیم سیاست و سمت‌گیری و هدایت سازمان بر پایه توافق گرایش‌های درون کنگره باشد باید شورایی را برای سیاست‌گذاری و رقابت بین گرایش‌ها به هر روشی که می‌تواند در آن سهم داشته باشد و سیاست‌های سازمانی را به هر روشی که می‌تواند در آن سهم داشته باشد و سیاست‌های سازمانی را به هر روشی که می‌تواند در آن سهم داشته باشد.
- ۲- اگر بخواهیم سیاست سازمان بر پایه رقابت بین گرایش‌ها باشد باید شورایی را برای سیاست‌گذاری و رقابت بین گرایش‌ها به هر روشی که می‌تواند در آن سهم داشته باشد و سیاست‌های سازمانی را به هر روشی که می‌تواند در آن سهم داشته باشد.

هدایت آن بر عهده مسئول هیات است.
۴ - شورای مرکزی سازمان عالیترین ارگان سازمانی در فاصله دو کنگره است و وظیفه آن اعمال کنترل و نظارت بر کار هیات سیاسی - اجرایی است.

۵ - شورای مرکزی بین ۲۰ تا ۳۰ عضو خواهد داشت. نیمی از اعضاء در کنگره و نیمی دیگر توسط واحدهای منطقه‌ای تشکیلات انتخاب خواهند شد.

۶ - شورای مرکزی دارای یک هیات رئیسه ۳ نفره دائمی خواهد بود.

۷ - وظیفه تدارک اجرایی کنگره شامل برگزاری و تهیه گزارش آن، وظیفه تدارک و برگزاری اجلاس‌های شورای مرکزی و نیز وظیفه پیگیری انتقادات و اعتراضات به هیات اجرایی - سیاسی بر عهده هیات رئیسه است.

۸ - اجلاس شورای مرکزی هر ۶ ماه یک بار است.

۹ - از زمانی که با پروژه معینی برای هدایت سازمان تا کنگره هفتم تدوین کرده و یا حمایت خود را از یک پلاتفرم معین اعلام کرده‌اند دعوت می‌شود برای عضویت در هیات سیاسی - اجرایی نامزد شوند.

۱۰ - در دور اول رای‌گیری هر رفیق به سه نامزد رای خواهد داد. این رای امتیازی خواهد بود.

۱۱ - پس از قرائت آراء و تعیین ۳ نفر اول انتخابات در دور دوم رای‌گیری هر کس به یک نفر از ۳ نفر رای می‌دهد و کسی که بالاترین رای را بیاورد به عنوان مسئول هیات سیاسی برگزیده خواهد شد.

۱۲ - مجدداً در اجلاسی کنگره از داوطلبان عضویت در هیات سیاسی ثبت نام می‌شود و هر رای دهنده به تعداد ضرور برای انتخاب اعضای هیات سیاسی، منهای یک نفر، اسامی مورد نظر خود را خواهد نوشت. رای‌گیری غیرامتیازی خواهد بود.

۱۳ - پس از قرائت نتایج آراء از میان حائزین اکثریت آراء عده لازم - ۴ نفر دیگر - به هیات سیاسی اجرایی راه خواهند یافت.

در مورد این شیوه چند توضیح ضروری است: اول، تعیین‌کننده این نیست که رای‌گیری برای انتخاب رهبری سیاسی مستقیماً در کنگره صورت گیرد یا در شورای مرکزی. مهم این است که اول مسئول هیات سیاسی انتخاب شود و سپس کسانی که مایلند برای تحقق پلاتفرم پیشنهادی او با او همکاری کنند خود را مجدداً نامزد کنند.

دوم، این طرح وقتی می‌تواند متضمن مقصود باشد که تمام اختیارات سیاست‌گذاری و اجرا در انحصار هیات سیاسی و تحت کنترل جدی مسئول آن باشد. هم شورا و هم بخصوص شریه کار باید سیاست‌گذاری به نام و برای سازمان، اما خارج از کنترل هیات سیاسی - اجرایی را اکیداً ممنوع کنند. ارگان‌های موازی سیاست‌گذاری باید برچیده شوند.

سوم، تجربه نشان داده که اگر قرار باشد سیاست‌گذاری برای سازمان مرکزی باشد مسئول هیات سیاسی یا خود مستقیماً مسئول نشریه باشد و یا دست کم حتماً کسی به عنوان مسئول نشریه برگزیده شود که به پلاتفرم مسئول هیات رای داده و در این رابطه به عضویت هیات سیاسی نیز انتخاب شده است.

چهارم، اگر بخواهیم یک هیات سیاسی فعال و مسئول داشته باشیم لزوماً در وضع فعلی باید آن هیات کوچک باشد. وگرنه یا کارها معطل می‌ماند و یا به هیاتی غیربرگزیده محول خواهد شد. این را همه به تجربه دیدیم.

پنجم: من در اینجا تا تأثیر ضرور سایر نیروهای چپ بر کنگره و ضرورت آن صحبت نکردم. این موضوع باید جداگانه، و در اسرع وقت، در سازمان ما به بحث گذاشته شود. اشتباه بزرگ خواهد بود هرگاه کنگره ششم بدون مشورت، مشارکت و تأثیر عملی سایر سازمان‌های چپ و دموکراتیک ایران برگزار شود.

بحث‌ها پیرامون سیاست ما و سازمان ما را در اینجا با این امید به پایان می‌برم که کنگره ششم ما بتواند نه فقط برای سازمان ما، که برای همه نیروی چپ در ایران یک نقطه چرخش باشد. آرزو این است که کنگره ششم ما بتواند گسست موجود میان حرکت خود و پایه اجتماعی چپ را پل زند. آرزو این است که ما سازمانی عرضه کنیم که مناسبات درونی آن تجلی‌گاه ایده‌آل‌های ما، دموکراسی و سوسیالیسم، باشد؛ سازمانی که هر کس آن را آزادانه برگزیند و به همان اندازه صاحب آن باشد که دیگری.

ما در این راه موفق خواهیم بود هرگاه از بیان شفاف خود بیم نکنیم؛ هرگاه برخورد نقادانه درآمیخته با زبانی نیکخواه را یگانه ابزاری بیایم که ما را مددکار است.

ایران با شتاب به سوی تحول می‌رود. گوش میلیون‌ها جوان ایرانی برای شنیدن صداها در خارج از دایره دریافت‌های فقهی بسیار مشتاق است. آن‌ها دارند به آن سوی دیوار گوش می‌کنند و بسیار شیار و با دقت. الگوی ما برای زیستن در دنیایی دیگر، عاری از نابرابری و تبعیض، هرگاه در وجود و در عمل خردمند سازمان ما تجلی یابد، بی‌گمان گوش نوازی بی‌جایگزین این موج عظیم نواخته تواتر شد. برای چپ ایران روزهای خوب در راه است.

کوشه‌ای به شیوه‌ها

ما در سازمان روزها و روزها در باره «پایان دادن» و «اصلاحات» گفتگو کرده‌ایم و بی‌گمان تا آخرین روز جمهوری اسلامی این گفتگو را پی خواهیم گرفت. همه می‌دانند که باور بیشینه فدیاییان خلق در این زمینه‌ها با پاور رفیق فرخ یکسان نیست. ما گشاده‌رو آمادهٔ پی‌گیری گفتگو با رفیق فرخ در بارهٔ همهٔ زمینه‌های زندگی و پیکار سازمان هستیم و یکایک فدیاییان خلق در این سال‌های دراز پیکار خود نشان داده‌اند که توانایی زودن هر گونه کژی و کژروی در دیدگاه‌های خود را دارند. برچسب‌های نجسی چون «فرصت‌طلبی» و «عصیت» نه تنها گروای از کار ما نمی‌کشایند، که به پیوندهای میان ما که آن‌ها را پس از آن سال‌های آموزنده و تلخ «چپ» و «راست»، با تلاش شیبانه‌روزی دوباره بند زده‌ایم. آسیب‌های چشم‌گیر می‌زند. کاش رفیق فرخ در گزینش واژه‌هایش در برخورد با رفقای هم‌سازمانی خود هم درنگ بیش‌تری می‌کرد.

رفیق فرخ در نوشتهٔ خود یکی از دلایل عمدهٔ برآمد سیمای عمومی سیاست موزاری را فقدان تکیه بر یک تحلیل بنیادین از روندهای اجتماعی و تحولات عمیق دهه‌های اخیر در جامعهٔ ما و همهٔ سیاست‌گزاران سازمان را فاقد یک تحلیل جدی و شناخته شده از منشا قدرت هر یک از جناح‌های حکومتی می‌داند. او تحلیل‌های ما را گاه نتیجهٔ استفاده از وسایل تولید بسیار کهنه و از کار افتاده و گاه نیز نداشتن هر نوع مدل تئوریک و مدت معین و صرف اتکا به «پراگماتیسم» و «شم سیاسی» می‌داند. او از سوی دیگر بر آن است که اگر سیاست‌گزاران ما به یک مدل تحلیلی معین متکی باشند، کار سازمان پیش خواهد رفت.

آن چه‌برای که او از سازمان می‌نماید برابر است با نافرهیختگی (بی‌سواد) سیاسی سازمان. اندرزگوی نیشتم، تنها باز این را گفتنی می‌دانم که این شیوهٔ برخورد با دگراندیشان سیاسی، دست‌کم در سازمان ما ره به جایی نیکو نمی‌برد. در سازمان ما هیچ‌کس نیست، باز هم می‌گویم، هیچ‌کسی (در میان رهبران سازمان هم) نیست که در همهٔ این سال‌های دور و دراز هیچ گاه سو لای درز پیش‌دیده‌ها، بررسی‌ها، پرآوردها و اندیشه‌هایش نرفته باشد. یک آموزش بزرگ آموزگار زمان این است که هر گاه یک بار نادرست گفتی، هواره از نادرست‌گویی از آژیسر بداری. تنها آن کس که پیش‌آمدن نادرستی دیواره از خود را به یاد فراموشی سپارد، هیچ‌گاه گوش شنوایی برای گفتار دیگران نخواهد داشت.

بگذارید این را هم بگویم که راه کارها و شیوه‌ها بیش از ابزار اندیشهٔ ما نیستند. افزارهای همهٔ ما برای بررسی روی‌دادها و روندهای کشور و برنامه‌ریزی برای آن‌ها یکی نیست. اگر هم این راه کارها و شیوه‌ها یکی می‌بودند، به ناچار به برخوردی یکسان از سوی همهٔ ما نمی‌انجامیدند.

۲ خرداد و هم‌سویی‌های ما

۲ خرداد بزرگ‌ترین «نه» آشکار ما ایرانیان در ۲۰ سال زندگی جمهوری اسلامی است. نیروهای که در ۲ خرداد می‌کنجند، چنان گوناگون و نام‌خوانند که خدا می‌داند. یگانگی نیروهای ۲ خرداد در «نه»، خود به پای بهمن هم نمی‌رسد. در میان کسانی که خود را از این جنبش می‌دانند، نیروهای چشم‌گیری هستند که به راستی به ولایت فقیه پاور دارند. در «آری» هم که میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است. تنها هم‌سویی زمینی همهٔ ما در کاستن «محدودهٔ اختیارات ولی فقیه» است. آری، کاجی به از هیچ‌چی است، باری پایین آوردن خواست ما و درون‌مایهٔ هم‌سویی، به پشتیبانی از «ولایت مشروطهٔ فقیه» هفت‌دست آفتابه لگن برای گشودن است.

گروهی از کسانی که خود را ۲ خرداد می‌دانند، از واژه‌هایی یکسان سود می‌جویند. باری خودشان هم می‌گویند برداشت‌شان از این واژه‌ها چیست. هیچ‌کس نمی‌داند آینده چه پیش خواهد آورد. باری خاتمی همین امروز برداشت خود از جامعهٔ مدنی را بلند بلند می‌گوید و برداشت او با خواست ما بسیار نام‌خوان است. بیشینهٔ ما مردم در بهمن به خیابان‌ها آمدیم تا برنامه‌هایی را که می‌پنداشتیم در آن‌ها یگانگی در کشور پیش بریم. از این روگر چه بهمن در بسنجان خسود یک‌پارچگی در «نه» بود، یک‌پارچگی در «آری»‌های آرزوهایمان نیز بود. بیشینهٔ مردم ما به راستی استقلال و آزادی می‌خواستند. بیش‌تر آن‌هایی که در آن روزها سینه به سینهٔ بیداد می‌ساییدند، نمی‌خواستند سر مردم‌شان خود کلاه بگذارند. کاستی کار ما آن بود که آرزوی گنگ به ناچار پایه‌های برای هم‌گامی روزمره نیست. ما به بهایی‌گراف این را آموخده‌ایم. من چون بسیاری از رفقای خود از یادآوری پی‌آمد هم‌سویی ما فدیاییان خلق با خمینی و پیروانش در بهمن پشتم می‌لرزد.

سخن از «جبههٔ» ۲ خرداد بنیانی سست دارد. یک جبههٔ سیاسی هنگامی است که گروهی از نیروهای سیاسی با هم گفتگو و هماهنگی کرده و پس از آن در راه برنامه‌هایی روشن و روراست همکاری کنند. پیش‌نهاد پشتیبانی یک‌سویه از خاتمی و نیروهایی که می‌خواهند سر و ته «نه»

مردم در ۲ خرداد را هم بیاورند، پند بخردانه‌ای نیست.

سیمای ما

اگر یک گروه هم‌توازن چیره‌دست سازهای خود را چنان کوک کنند که نوای آن نوازش‌گر گوش خودشان باشد، بی‌گمان برای دیگران نیز خوش‌آیند و آرامش‌بخش خواهد بود، اگر شوندگان از این گونه آهنگ‌ها خوششان بیاید. همه می‌دانند که آفریده‌هایی از هنرمندان که به دل خودشان بنشیند، همگان را بیش‌تر خوش می‌آید. سازمان فدیاییان خلق ایران (اکثریت) هیچ‌گاه نباید سخنی را تنها برای خوش‌آیند دیگران بزند. این دیگران هر که می‌خواهند، باشند، از «چپ»‌ها گرفته تا راست‌ها. برجسته‌تر این که نباید ما سخنی را بر زبان بیاوریم که در ته دل‌مان آن را پاور نداریم.

رفیق فرخ! کاش هنوز هم مردم ما را به این می‌شناختند که فدیاییان خلق روراستند و تنها به بهره‌وری از نیروهای مردم می‌اندیشند. بسیاری از ما سخت اندوه‌گین هستیم از این که بخشی از مردم ما را سیاست‌باز و دورو می‌دانند.

شما می‌گویید نمی‌دانید چرا همواره این برداشت از سیمای سازمان در میان دست‌کم گروهی از نیروهای مردم می‌اندیشند. بسیاری از ما همیشه یک چشم به تحولات در صفوف طرفداران جمهوری اسلامی داریم. چرا برخی ما را هنوز هم نیروی استحاله می‌دانند؟ این برداشت در سال‌های آغازین چرخش سیاست ما از آن رو بود که نیروهایی که از سیاست «شکوفایی» ما آسیب دیده بودند، باور به راستین بودن این چرخش نداشتند و امروز از آن جا آب می‌خورد که برخی از فدیاییان خلق مانند شما، خودشان می‌گویند و می‌نویسند که ما رفرمیست هستیم و شما پس از کنگرهٔ پنجم سازمان می‌آید و می‌گویید که سازمان خواهان پایان دادن به جمهوری اسلامی نیست. بر این پایه برداشت آن چینی از سازمان نیز بی‌بنیان نیست.

این درست است که سیمای سازمان ما از سال‌های آغازین بنیان‌گذاری آن و از سال‌های پس از بهمن تا کنون دگرگون شده است و باور من این است که ما در راه پایداری سیمای خود پیش می‌رویم. این هم درست است که ما نباید این دگرگونی را به گونه‌ای از گونه‌ها بازنامیم. باری درست نیست که ما برای خوشایند دیگران سیمای خود را دگرگون کنیم.

دگرگون کردن سیمای سازمان از دو راه شدنی است. یکی آن که خود ما دگرگون شویم و سیمایی هم‌خوان با درون دگرگون‌شده‌مان به دیگران بنمایانیم. دیگر آن که دگرگون نشویم و خود را تنها بزرگ کنیم. اگر ما ناخواسته و بدون باور به نیاز به دگرگونی آن چه هستیم و برای خوشایند دیگران یا در این راه گذاریم، خودکنی کرده‌ایم. هر گاه نیز تنها به بزک چهرهٔ خویش بسنده کنیم، خود را دگرگون را فریفته‌ایم.

سیاست ما در بارهٔ ولایت فقیه

این که ما در سیاست‌گذاری برای این یا آن زمینه و زمان پیکار خود چشم به ارزیابی دیگران داشته باشیم، از دو نگاه خرده‌گفتنی است. نخست این که یک سازمان چه ارجی در میان مردم خواهد داشت هر گاه برای یافتن راه و چاه پیکار خود و دیدن سود و زیان آن برای مردم چشم به دست و دهان دیگران داشته باشد. دوم آن که این شیوه دست‌کم در بارهٔ ایران ما بسیار هنگام ما را به کژراهه خواهد کشاند. نمونه‌وار به همین دو خسران نگاه کنیم، بیش‌ترین و برجسته‌ترین نیروهای سیاسی در درون و بیرون از کشور مردم را به شرکت نکردن در برگزاری ۲ خرداد فراخواندند. در سال‌های پس از بهمن نیز بیش‌ترین نیروهای سیاسی از خمینی پشتیبانی کردند. این شیوهٔ نگاه درست نیست. و این گواه که این کار را نکنیم چرا که هیچ‌کس این کار را نمی‌کند، هم دردی از ما و مردم و کشور درمان نمی‌کند.

شاید در دستور گذاشتن «پایان دادن به حکومت ولایت فقیه» در برنامهٔ پیکار امسال سازمان درست نبوده باشد، باری این که گویا دیگران این کار را نکرده‌اند، نمی‌تواند گواهی برای بازداشتن ما از این سیاست‌گذاری باشد. اگر بر این باور باشیم که راه‌بند قانونی هر دگرگونی بنیادینی در ایران و ولایت فقیه است، گزیری از این نداریم که پایان دادن به آن را راستای پیکار خود گذاریم. شورای مرکزی سازمان در نشست پیشین خود در این راستا تلاش برای لغو نظارت استصوابی را در دستور کار پیکار ۶ ماهه و یک سالهٔ سازمان قرار داد. روند روزمره‌ای که امروزه در میهن ما در کار

پیرامون برخی زمینه‌های زندگی و پیکار سازمان

بیژن اقدسی، مشاور شورای مرکزی فدائیان خلق ایران (اکثریت)

قسمت پایانی

است، بستن دست ولی فقیه است و این خود بزرگ‌ترین گام در راستای پایان دادن به حکومت او.

برای پیکار باور نیروهای چپ و دموکرات در ایران تلاش برای هم‌گام کردن این نیروها چشم ناپوشیدنی است. بررسی‌ها و آزمایش‌های بسیار و گوناگون روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و دیگر دانشمندان گواه آن است که یک «اقلیت» تنها هنگامی کارسازی چشم‌گیر بر دیدگاه «اکثریت» دارد که هماهنگ و بدون نوسان کار کند. همه در این باور هم‌خوانیم که بیشینهٔ ایرانیان مانند ما نمی‌اندیشند. اگر ما دست‌کم به پی‌ریزی کارکرد خود بر پایهٔ خرد، دانش و اندوخته‌های آدمی باور داشته باشیم، گزیری به کنار از آن نداریم که همواره در هماهنگ کردن و همکاری با دیگر نیروهای دادپژوه و باورمند به مردم‌سالاری بر آییم. زمینی کردن این نیاز بنیادین برای ما با دشواری‌های بسیاری همراه است. این نوشته جای بررسی این دشواری‌ها نیست، تنها همین بس که بیشینهٔ زندگی و دور و نزدیک هر یک از ما با دیگر نیروها و پیکارگران سیاسی و پار احساسی و شخصی این بیشینه از بزرگ‌ترین راه‌بندهای همکاری ما هستند.

بسنده کردن به هم‌سویی توده‌وار در پایین و چشم‌پوشی از تلاش برای هماهنگی در بالا تنها به پی‌نمایی یک‌ساز مردم می‌انجامد و پی‌آمدهایی گذرا دارد. از آن جا که تلاش همه نیروهای مردمی آزادی و داد در سرزمین هزاران‌سالهٔ ما همواره تلاشی آگاهانه بوده است، نمی‌توان آن را پیش‌آمدی به راه انداخت و چشم‌داشت دگرگونی‌های بزرگ از آن داشت.

زیان دیگر چشم‌پوشی از گسترش هم‌نویی و هم‌کاری سازمان‌یافته و انگذاری پیشاپیش چهری جنبش مردم به نیروهای دیگر است. اگر چنین شود ما باز سیاهی لشکر این و آن خواهیم شد. این به خوبی پیش‌دیدنی و شدنی است که اگر ما نیروهای چپ و میانه ایران بخردانه در راه هم‌کاری و هم‌نویی با یک‌دیگر بر آییم، در آینده‌ای نه‌چندان دور بر روند پیکار مردم بسیار بیش از امروز کارساز خواهیم بود. گر چه تلاش ما همین امروز نیز بی‌بازتاب نیست. چنان که آمد یافتن راه و چاه همکاری نیروهای میانه و چپ در گنجایش این نوشتار نیست.

بسنده کردن به هم‌سویی توده‌وار در پایین و چشم‌پوشی از تلاش برای هماهنگی در بالا تنها به پی‌نمایی یک‌ساز مردم می‌انجامد و پی‌آمدهایی گذرا دارد. از آن جا که تلاش همه نیروهای مردمی آزادی و داد در سرزمین هزاران‌سالهٔ ما همواره تلاشی آگاهانه بوده است، نمی‌توان آن را پیش‌آمدی به راه انداخت و چشم‌داشت دگرگونی‌های بزرگ از آن داشت.

زیان دیگر چشم‌پوشی از گسترش هم‌نویی و هم‌کاری سازمان‌یافته و انگذاری پیشاپیش چهری جنبش مردم به نیروهای دیگر است. اگر چنین شود ما باز سیاهی لشکر این و آن خواهیم شد. این به خوبی پیش‌دیدنی و شدنی است که اگر ما نیروهای چپ و میانه ایران بخردانه در راه هم‌کاری و هم‌نویی با یک‌دیگر بر آییم، در آینده‌ای نه‌چندان دور بر روند پیکار مردم بسیار بیش از امروز کارساز خواهیم بود. گر چه تلاش ما همین امروز نیز بی‌بازتاب نیست. چنان که آمد یافتن راه و چاه همکاری نیروهای میانه و چپ در گنجایش این نوشتار نیست.

چرا «فعالیت قانونی» نه؟

«فعالیت قانونی» در گفتن ما برابر با باور به پیکار در چارچوب قانون نیست. بنیان «فعالیت قانونی» التزام به قانون‌های امروزین جمهوری اسلامی است. همه در این هم‌باوریم که قانون‌های امروزین جمهوری اسلامی بنیان استواری برای زندگی نیروهای سیاسی نام‌خوان نیست.

چرا «فعالیت قانونی» نه؟ ما یک پار در همین جمهوری اسلامی فعالیت قانونی را آزموده‌ایم. سازمان ما همهٔ برنامهٔ خود را در چارچوب همین قانون ریخته بود و راستش را بخواهید تلاش آشکار امروزین برای پایان دادن به ولایت فقیه را هم کنار گذاشته بود. ما خواهان آن هم بودیم که سپاه به سلاح‌های سنگین مجهز شود. همین جمهوری اسلامی ما را برای آن پشتیبانی هم نمی‌خواست. نه تنها نمی‌خواست، که ما را گرفت، شکنجه کرد، فراری داد، دزدید، در به در کرد و کشت. من نمی‌گویم که تنها باورهای ما دگرگون شده‌اند. نه خیر! بی‌گمان بخشی از آن‌ها نیز دگرگون شده‌اند. همهٔ خواست من این است که این دگرگونی را نشان دهند. ما این دگرگونی را نشان داده‌ایم و می‌دهیم. ما با آن‌ها نامه‌نگاری خواهیم کرد. می‌خواهیم تنها بازگشت امن ما را بپذیرند، می‌پذیریم که در انتخاباتی آزاد در همین جمهوری اسلامی خود را در کنار آن‌ها به گزینش و ازمن مردم گذاریم، می‌پذیریم که همه با هم به دادگامی مردمی روی ما تا در آن گناه و کیفر هر یک از ما برای آسیب‌هایی که به این کشور زده‌ایم بررسی شود یا همهٔ ما را عفو کند و

و، توپ در زمین آن‌هاست. آن‌ها باید با دگرگون کردن قانون‌های خود نشان دهند که دگرگون شده‌اند.

باورمندان به فعالیت قانونی می‌گویند پس ما باید چه کار کنیم؟ من می‌گویم ما باید پیکار مردم را در این سمت سازمان دهیم. باری مگر نه این که سازمان دادن تلاش مردم برای دگرگون کردن این قانون‌ها، برای برداشتن نهاد نامردمی ولایت فقیه از بستند قانون‌های جمهوری اسلامی خود تلاشی غیرقانونی و بر پایهٔ قانون‌های امروزین جزا و قضا مستوجب مجازات است؟ پس قانون‌های قضا و جزا باید دگرگون شوند. خسته‌تان نکنم. همه می‌دانیم که گر کار در تلاش برای پایان دادن به همه‌کاره بودن ولی فقیه است و این همه‌کاره بودن نیز در نظارت استصوابی چهره آشکار می‌کند. پس دست‌کم باید نظارت استصوابی از میان برداشته شود. باری مقام قانونی فراتر از قانون ولی فقیه نمی‌خواهد چنین شود. حکم هم که حکم ولی فقیه است. پیکار قانونی ما در همین جا پایان می‌یابد. هر چه فراتر از این می‌رود غیر قانونی است. شاخ و شانه کشیدن برای ولی فقیه غیرقانونی است. اگر چشم خود را بر روی زندگی سیاسی کشور بندیم، باید ببینیم که جمهوری اسلامی راهی به کنار از فعالیت غیرقانونی برای هیچ یک از مخالفین خود نگذاشته است.

جمهوری اسلامی به نیروهایی نیز که به قانون‌های آن گردن می‌گذارند، حق پیکار آشکار و سازمان‌یافته نمی‌دهد. دیگر کار، خواست و نیاز ما از آن گذشته است که دولا دولا شترسواری کنیم. نهضت آزادی نیز غیرقانونی است. این که چرا خوش‌بختانه کاری به کار آن‌ها ندارند، این چه ما می‌خواهیم آن است که قانون‌ها را به گونه‌ای دگرگون کنند که ما بتوانیم بر پایهٔ آن‌ها به همین قانون‌های آن‌ها نامه‌خوان باشیم و برای دگرگون کردن آن‌ها نیرو بسیج کنیم.

بر پایهٔ قانون‌های امروز اگر هم زیانم لال، زبانم لال، سازمان ما خواب‌نما شود و در کنگرهٔ ششم به جمهوری اسلامی التزام دهد، باز هم ما غیر قانونی هستیم، چرا که باور نداشتن و بازگویی این نساپاوری به ولایت فقیه خود غیرقانونی است.

برای اسن یک سخن خشک و خسالی رئیس‌جمهور و رهبر هم بسنده نیست. من گواه قانونی می‌خواهم که پیکار آشکار فدیاییان خلق از سوی نیروهای حکومتی سرکوب نشود. ما می‌دانیم با این و آن اوباش تک و توک و کله‌خشک چه کار کنیم.

ما خود غیرقانونی بودن را برنگزیده‌ایم. آن‌ها ما را غیرقانونی کرده‌اند. ما امروز غیرقانونی هستیم. اگر کسی امروز در ایران به نام سازمان پیکار کند، کارش غیرقانونی است. ما در خواب‌های خوش به سر نمی‌بریم. در جمهوری اسلامی پیکار می‌کنیم و در آن‌جا خودمان و پیکارمان غیرقانونی هستیم. سخن به این سادگی است.

ما که تبعیت ایران را پس نداده‌ایم. این آن‌ها هستند که حقوق دار و ندار شهروندی را هم از ما گرفته‌اند. این دیگر داستانی خسته‌کننده است که این کار را نکنیم تا به دست آن‌ها بهانه ندهیم، آن کار را نکنیم تا به دست آن‌ها بهانه ندهیم. راستش ناسازگاری من با خشونت برای بهانه ندادن دست جمهوری اسلامی نیست، برای آن است که کار کشور با خون و خون‌ریزی به هیچ جایی نمی‌رسد. این شیوهٔ یک‌سره کردن کار از آن زمان‌های پیشین زندگی آدمی است. این یک باور است نه تلاش برای گرفتن بهانه از دست آن‌ها.

اگر ما بخواهیم با گرفتن همهٔ بهانه‌ها از دست آن‌ها به فعالیت قانونی دست بیاییم، نمی‌توانیم با بیش‌تر از ۲۰ - ۳۰ درصد از چهرهٔ خود رو در روی مردم بایستیم. این مرگ سیاسی ماست. اگر ما بخواهیم به راستی کاری کارستان بکنیم، باید ببینیم که در کجای کار هستیم. ما غیرقانونی هستیم، این بدبینانه و دروغ نیست، این خود خود روزگار ماست.

اگر این را ببینیم می‌توانیم به این بپردازیم که چگونه باید تلاش غیرقانونی و مردم‌سالارانهٔ خودمان را برای دگرگون کردن این قانون‌ها سازمان دهیم. تنها آن روز می‌توانیم راه‌های شدنی رساندن سخن دار و ندار خود به مردم را جویم و بیابیم.

این باوری آسیب‌رسان است که تنها هنگامی می‌شود با جمهوری اسلامی نامه‌خوانی و در راه دگرگونی آن تلاش کرد که همهٔ کارهای ما قانونی

باشد. این همان چیزی است که خامنه‌ای می‌خواهد. چرا؟ چون اگر چنین باشد ما با افسوس و دریغ و او با آرامش و آسایش باید سالیان سال سرپر بالین گذاریم.

آری ما باید تلاش کنیم تا مردم بدانند که ما می‌خواهیم بر پایهٔ قانون کار و پیکار کنیم و این را هم بگویم که مردم این قانون‌ها حق زندگی را از ما گرفته‌اند.

تازه اگر روزش رسید، باید بر سر «شرط و شروط» خود با جمهوری اسلامی گفتگو کنیم. نمونه‌وار این که آن‌ها باید دست‌کم فرمان «عدم پیگرد» و نه عفو عمومی بدهند تا ما بتوانیم بر سر میز گفتگو با آن‌ها بنشینیم. این کارها هزاران هزار ریزه‌کاری دارد و ساده‌نمایی آن‌ها نه تنها به سود ایران و ایرانی نیست، که آسیب‌های بسیار بزرگی به نام ما و به دستاوردهای پیکار مردم می‌زند.

بسیاری از ما دل‌مان برای ایران لک زده است. من با این امید زنده‌ام که روزی به خاک خود بازگردم و یک بار دیگر هم که شده چمن‌زارهای شقایق‌پوش آذربایجان و ابرهای سفید گله گلهٔ آن و بشمار تارک‌ها و دژه‌های سربلند آن را ببینم، به تخت‌جمشید بروم و در میان جان‌های سرگردان کورکور ایرانی که از دیرباز در این سرزمین فرهنگ‌ساز زندگی کرده‌اند و جان داده‌اند، به شادی چرخشی بزنم. باری این دریغ و افسوس و چرخ روزگار که در درنگ ما برای این دیدار راکم و کم‌تر می‌کند، نباید بنیان سیاست سست‌بنیان دیگری باشد. اگر ما یک بار دیگر در کژراهه‌های بزرگ گام گذاریم، مرگ خود را نشان زده‌ایم.

یک کوتاه

این که رهبری سازمان ما در بیرون از مرزهای میهن زندگی و کار می‌کند به هیچ روی برابر با این نیست که ما در ایران نیرو نداریم و سازمانی بیرون‌مرزی هستیم. گر چه کنگرهٔ دوم سازمان با این آرزو و انگیزهٔ نیک که جان پیکارگران ما در ایران را از گزند گزمنگان بیداد پناه دهد، پیوند میان فدیاییان درون و بیرون مرز را برپید، باری این به هیچ روی برابر با از میان رفتن آن یاران نیست. آنان نیز چون ما و بیش‌ترشان بیش‌تر از ما فدایی خلق‌اند و آن گونه که درست می‌دانند در راه آرمان‌ها و برنامهٔ همه‌مان تلاش و پیکار می‌کنند. کاش رفقای ما پایهٔ این یا آن باور خود را بر دوش این یاران نمی‌گذاشتند. این بدبختی «طرف‌دار داخلی‌ها» بودن یا نبودن را بهتر می‌دود یک بار برای همیشه برچینیم. فدیاییان خلقی که در ایران زندگی می‌کنند، چنان که باید در سیاست‌گذاری سازمان کارساز نیستند، چرا که جمهوری اسلامی راه این کار را از آنان گرفته است. باری یک تن هم در برخی بیرون‌مرزی سازمان ما نیست که اندیشه و راهی خود را بی‌نیاز از اندیشه و رای آنان بدانند و هر آن کار که می‌تواند، نکند تا آن رقتا حقی برابر با ما داشته باشند.

در بارهٔ طرح برنامهٔ رفیق تکهدار

رفیق فرخ در بارهٔ طرح برنامهٔ خود کوتاه سخن گفته است، من نیز کوتاه پاسخ می‌گویم

الف: سیاست‌ها

– ما نباید دست خود را در پوست‌گردوی هماهنگی با کسانی بگذاریم که امروز در ایران در قدرتند و از همکاری با بخشی از نیروهای آزادی‌خواه و دادپژوه که در چارچوب کشیده شده از سوی رفیق فرخ نیستند، چشم‌پوشی کنیم.

– ۲ خرداد ائتلاف نیست. ما باید بگویم روی سخن‌مان با کیست. اگر روی سخن ما با نیروهایی است که در حکومتند، هنوز برای گفتگو با آن‌ها خیلی خیلی زود است.

– دوری از سخن با ناسزا پسندیده است. نیک‌خواهی برای بدخواهان مردم پذیرفتنی نیست.

– ما واداریم بسیاری کار غیرقانونی بکنیم و باید این کارهای خود را به خوبی سازمان بدهیم. باید از این نادرست‌نمایی پرهیز کنیم که پیکار در راه آماج‌ها و برنامه‌های سازمان قانونی است.

– ما نباید سیاست مقابله با پناهجویان را در پیش گیریم

– پشتیبانی از گسترش رابطه با اتحادیهٔ اروپا به ویژه برخی از کشورهای آن، گسترش ارتباط با «کشورهای اسلامی»، در راستای برپایی بازار مشترک نیرومند منطقه‌ای، گسترش ارتباط با کشورهای بزرگ غیرغربی چون چین، هند و روسیه و تنها عادی‌سازی رابطه با آمریکا سیاست درست است.

ب: اقدامات

– فرستادن دوبارهٔ همان نامهٔ نخست شورای مرکزی برای خاتمی و درخواست دوبارهٔ پاسخ. – خودداری از هرگونه مراجعهٔ شتاب‌زده به نهادهای جمهوری اسلامی از وزارت کشور گرفته تا وزارت ارشاد و نمایندگی‌های آن. – شرکت نکردن در نشست‌هایی که از سوی جمهوری اسلامی گذاشته می‌شوند.

– ندادن رهنمود گرفتن پاس‌پورت جمهوری اسلامی به فدیاییان خلق و خودداری از سپردن مسئولیت‌های سازمانی به کسانی که پاس‌پورت جمهوری اسلامی دارند. نادیده گرفتن این کور، نادیده گرفتن پیش‌افتاده‌ترین پیش‌گیری‌های امنیتی است. ☐

«سلطنت دمکراتیک»؛

سرایی که با دوم خرداد رنگ باخت!

ف. تابان

همه مقام‌ها و نهادهای غیرانتخابی و غیرمسئول از میان برداشته شوند و جمهوری در چهره اصیل و ناب خود سرانجام در کشور ما نیز برقرار شود. در این روند و در این تلاش، جامعه ما در حال وداع با همه مظاهر هرگونه نظام، نهاد و مقام غیرانتخابی، در شکل روحانی و غیرروحانی، است. و طبیعی است که در این تلاش، دیگر مردم ایران به هیچ حکمران غیرانتخابی، حتی اگر چهره‌ای بسیار دمکراتیک نیز به خود بدهد، تن نخواهند داد.

عامل عینی و نیرومند در این میان حضور میلیون‌ها جوان تازه نفسی است که پای در میدان مبارزه و سیاست گذاشته‌اند، و سرنوشت ایران را تحت تاثیر خواست‌ها و نیروی خود قرار داده‌اند. این نسل جوان، گذشته را به یاد ندارد، از شکست‌های تلخ نسل‌های پیشین خود نصیبی نبرده است، بدبینی‌های نسل‌های پیش از خود را ندارد، یک پارچه شور و شوق است. این نسل گرفتار مقایسه میان بد و بدتر نیست، به گذشته نمی‌اندیشد، در فکر احیای «افتخارات» سلطنت نیست، رو به جلو دارد و جمهوری کامل و دمکراتیک می‌خواهد.

چنین است که می‌بینیم، هر چقدر جنبشی که از دوم خرداد برخاسته است، پیشتر می‌رود، بر مشارکت سیاسی، حق انتخاب مردم تا آخر و در همه زمینه‌ها، تاکید می‌کند و شعارهایی را به میان می‌کشد که نشانه جمهوریت و دمکراسی است. در این جنبش هیچ نشانه و سمبلی از بازگشت به گذشته وجود ندارد. این جنبش بار دیگر در کار ارزش‌گذاری به همه آن مفاهیم و سبمل‌هایی است که نه فقط در دوران سیاه بیست ساله اخیر، بلکه همچنین در دوران سلطنت پهلوی، مطرود و محکوم بود. آزادی احزاب و مطبوعات، حق انتخاب، حق مشارکت و ارج‌گذاری بر شخصیت‌هایی که مورد غضب و سرکوب استبداد بوده‌اند، از این جمله است. جنبش دمکراتیکی که در ایران به پا خواسته است همه نشانه‌ها و مفاهیمی را که در این دوران بیست ساله غمناک غمناک شده، آرام آرام احیا می‌کند و ارج می‌نهد، در این میان فقط یک «استثناء» وجود دارد: سلطنت!

مردم ایران و جوانانی که اینک پیشقراول آزادی در ایران هستند، می‌دانند جنبشی که آغاز کرده‌اند، رو به گذشته ندارد. این جنبش وظیفه احیای آن چه را بر عهده دارد که با انقلاب بهمن آغاز شد و ناتمام ماند، برپایی یک جمهوری دمکراتیک و کامل در ایران!

آن کز قلبها گریخته...

ملیحه محمدی

آنگاه / خورشید سرد شد / و برکت از زمین‌ها رفت / و سبزها به صحراها خشکیدند / و ماهیان به دریا خشکیدند /... دیگر کسی به عشق نیاندیشید / دیگر کسی به فتح نیاندیشید / و هیچ کس دیگر به هیچ چیز نیاندیشید / در غارهای تنهایی بیهودگی به دنیا آمد / و هیچ کس نمی‌دانست، / که نام آن کیوتر غمگین، / کز قلبها گریخته ایمانست.

اشاره کوتاه رفیقی در حوزه حزبی ما، هنگامی که از گذشته و آرمان کمونیستی‌اش حرف می‌زد، مرا به یاد این شعر فرخاد، «ایه‌های زمینی»، انداخت. رفیق ما گفت - همچنان که بسیاری از ما می‌گوئیم - من از گذشته تدامتی ندارم. و سپس کمی غمناک زمزمه کرد: حداقل شوری و ایمانی داشتم. و حقیقت این است که مدت‌هاست، این اندیشه، همین اندیشه که چرا فضای مبارزه ما اینچنین از شور و ایمان تهی است، ذهن مرا مشغول کرده است. علاقه‌ای ندارم که به پاسخ‌هایی فکر کنم که احتمالا خواهند گفت: «نه رفیق، شور و ایمان هنوز هم داریم...» و نه مایلیم تاکید کنیم که در میان تمامی فراز و فرودهای زندگی نسل ما، این خلاء، این بی‌ایمانی و این کم‌شوری، دردناک‌ترین جنبه‌ایست که هستی او را فرا گرفته است.

بیاد دارم میانه سال پنجاه و شش بود، همان سال‌هایی که شور و شیدایی عرفانی ما، پرچم سرخ مارکسیسم برداشته بود، و به انقلاب جهانی با اعتقاد، و نیز با اعتماد چشم دوخته بود. همه زشتی‌ها و همه کمی‌ها و کاستی‌ها، از آنجا که میرا بودند، حقیر بودند و ما را از پای نمی‌انداختند و همه آنچه نیکبختی و پیروزی انسان را می‌ساخت، نتیجه حتمی مبارزه‌ای بود که ما دلخوش و سرخوش پیش می‌بردیم. سه زوج جوان بودیم که در حول و حوش همان ایام ازدواج کرده بودیم. همسر من دو رفیق مجاهد داشت که هر دو از باور مذهبی دست کشیده و مارکسیسم لنینیسم را پذیرفته بودند. یکی از این رفقا پس از اعلام تغییر عقیدتی خودش، با بحران عاطفی همسرش مواجه شده بود. همسر او می‌گفت که تابم می‌خورد، وقتیکه، آن نور ایمان و صداقتی را که پس از هر وعده نماز در چهره همسرش می‌دید، و برای او انگیزه و شور مبارزه بود، دیگر نمی‌بیند. او احساس می‌کرد این کمبود، به آن استواری و قاطعیتی که آن‌ها در مبارزه به آن نیاز دارند، آسیب می‌رساند. و من حیرت می‌کردم که چگونه این ایمان پرشوری را که راه مبارزه، برای رفایی طبقه کارگر و رفایی بشر از چنگال تمامی ستم‌ها را روشن می‌کند، او نمی‌بیند! و چرا حس نمی‌کند که شور و ایمان و ایمان، بیش از هر کجا اینجاست!

زمان درازی نیاز داشت تا او به این حس من و ما دست بیاید؛ و با شور و شوق یک عابد، یک زاهد، در جلسات مطالعات جمعی ما، در جلسات انتقاد و انتقاد از خود کوبنده ما بنشیند. من از زمان بیشتری نیاز داشتم، تا درک کنم و باور کنم که آن شوری که نیرومندترین سلاح هر مبارزه است و بالاترین سروری است که انسان از تمامی هستی دریافت می‌کند، از هیچ مکتب خاصی بر نمی‌خیزد، مگر ایمان و اعتقادی محکم، روشن و بی‌شائبه، که در ضمیر انسان نشسته و به باور تبدیل شده باشد. و دریام که آن حس والا و الهی که انسان معتقد را سرشار می‌کند، در مارکسیست، در سوسیال‌دموکرات، در عارف، در موسیقی‌دان و ریاضی‌دانی که به ضرورت امر خویش رسیده است، به یکسان خالص و ناب و تعریف‌ناپذیر است! و اینک دریغ می‌آید از این که با سن کمتر و دانش اندک‌تر، از چنان ایمان و باوری سرشار بودم که همه سختی‌های روی زمین بی‌مقدار بودند و هر کلام و کرده‌ای در مسیر ما مضمونی و ارجی داشت و اینک با کوله‌باری سنگین‌تر از دانسته‌ها و تجربه‌ها، اینچنین تهی از شور و با دلسردی مبارزه‌ای را که هنوز همه عقل و شعورم تایید می‌کند، دنبال می‌کنم.

امسال روز اول ماه مه، اینستا در شهر برلین، راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات گسترده‌ای برپا بود. ضمن راه‌پیمایی؛ مدتی در کنار گروهی از راه‌پیمایان وابسته به حزب سوسیال‌دموکرات آلمان که به سیاست‌های حزب در قبال مساله بالکان اعتراض داشتند، قرار گرفته بودیم. سرودهاشان سروری در پیرامون آنان می‌پراکند و همه راه‌پیمایان دیگر را به تمایل به سمت آنان و تکرار شعر و شعارهای آنان وادار می‌ساخت. علیه جنگ، برای صلح، برای عدالت...

از شور و ایمان چیزی از کمونیست‌ها که دقایقی بعدتر آن‌ها را در میدان الکساندر پلاتز دیدیم کم نداشتند. آن شور پاورساز را آن روز در میان تمامی آن گروه‌هایی که آنجا بودند می‌توانستی ببینی: سوسیال‌دموکرات‌ها، کمونیست‌ها، اتحادیه‌های کارگری، کردهایی که برای حمایت از اوچالان گرد آمده بودند! و همه و همه کسان! زیرا آن روز و آن جا، قول و حرف و خواست روشنی وجود داشت. این طور هم بود که همه کم و بیش هم‌نظر بودند که مراسم امسال گسترده‌تر و پرشورتر از سال‌های پیش است و انگیزه مخالفت با جنگ نیروی بیشتری را فراهم آورده است... و در این حضور انبوه‌تر، هر کسی را در طلب باور خویش پرشورتر و مصمم‌تر می‌دید. این راست است که انسان‌ها در همراهی به هم نیرو می‌بخشند اما این همراهی باید از همراهی برنجیزد، و اما این همراهی، در روشنی و شفافیت اندیشه پدید می‌آید؛ نه از چگونگی یا چرایی اندیشه. و این حقیقت از موهده‌ای است که انسان به شور، به آن شوق، به آن ایمان نیرومندی که همدلی، که همراهی، و همگامی می‌آفریند، نیاز باطنی دارد، به ویژه انسان مبارز.

رفیق ما با دریغ از گذشته پرشور و پرانگیزه خود

یاد می‌کرد، همچنانکه بسیاری از ما نیز! اما این تصور نیز شاید در میان باشد که کنار گذاشتن شیوه قهرآمیز مبارزه، یا دور شدن از مارکسیسم انقلابی و در یک کلام نفوذ اندیشه مسالمت در صفوف ما، آن شور و شوق‌ها را از میان برده است. اما هیچ یک از این‌ها نیست مگر این که آن دقت و آن روشنی باورساز در نظر و ایده ما موجود نیست. و این روشنی پدید نمی‌آید! زیرا در حالی که مدت‌هاست در سازمان ما اندیشه‌ها و گرایش‌ها گوناگون شکل گرفته است، هیچ تلاشی از هیچ سو، برای روشنی بخشیدن و تعریف این باورها ممکن است تنها به متد و روش‌های شناخت برگردهد، و یا نه! بسیار جدی و بنیادی باشد. اما در هر حال صاحبان اندیشه همواره امکان تغییر و تبدیل ایده‌های خویش را چه در قالب و چه در محتوا دارند. به شرطی که این ایده‌ها منظم و تعریف‌پذیر باشند. در حالی که سرزده‌های جدایی‌اندیشه‌های ما از یکدیگر محو و ناخواناست، یعنی ما نمی‌دانیم به واقع کدام اختلاف‌نظر‌ها، یا سلیقه‌ها را با یکدیگر داریم، در اهداف با هم متفاوت و یا حتی متضادیم؟ و یا در شیوه‌های عملی، در نتیجه و جو اشتراک ما و حتی راه‌های مبارزه فکری سودمند ما و یکدیگر نیز محو و در واقع مسدود است. و ادامه این وضعیت استحاله در ناسک و بدفرجامی را به درون بسافت‌های فکری و سیاسی سازمان ما می‌کشاند. و حتی به بنیادهای عاطفی تاکنون نیرومند آن، آسیب می‌رساند. «براست» با بار تحقیرآمیزش، «چپ» با کنایه خشونت‌بارش، القابی هستند که از اتهام سازش علیه منافع مردم تا انگ بخوردی سیاسی را با خود حمل می‌کنند و در یفا به سادگی و سنگینی در سازمان ما جا خوش می‌کنند.

سنگینی در سازمان ما نیاز دارد که راه و هدف مبارزه را روشن و بی‌خنده ترسیم کند، تا ما باز بتوانیم پیش‌تر و پیش‌تر از هر چیز به راه‌های جامعه‌مان، به آرمان انسانی‌مان، با ایمان و اطمینان، و با غرور و رضایت بنشینیم و عمل کنیم. این شور و غرور در جامعه ما و در میان مردم ما وجود دارد و عمل می‌کند، مردمی که عمدتاً وابسته به هیچ کدام از مکاتب فکری و نظری نیستند و تنها باورش‌شان در این مرحله، اعتقاد به رفایی از سلطه استبداد و ضرورت دگرگونی است.

رفقا، ما در تداوم آرمان عدالت‌خواهانه خویش است که هنوز پابرجا و راه‌جوییم، اما استواری و استحکام قدم‌های ما، در گرو روشنی راه‌ماست و راه روشن در گرو هدف روشن است. برای آن که این روشنی‌ها حیات سیاسی سازمان ما را دربر بگیرد، برای آن که سازمان ما بتواند نقشی متناسب با آرمان دیرینه‌اش ایفا کند، باید امروز دیگر به صراحت و وضوح به این دو پرسش پاسخگو باشد: ۱- برای آینده ایران چه می‌خواهد؟ ۲- از کدام راه‌ها؟

فضای حاکم بر ایران میسر نیست، لذا تبلیغ و ترویج غیرمستقیم (مخفی) در دستور کار قرار می‌گیرد، و لازمه این کار بکارگیری نیروهای شوریده داوطلبی است که در خارج از کشور عاقل و باطنل، فرسوده می‌شوند. بدین لحاظ با بکارگیری این روش و با برخورداری از تکنولوژی ارتباطی، می‌توانیم ۱ - سطح آگاهی توده‌ها را ارتقا دهیم ۲ - پیوندی نیمه‌ارگانیک بین مردم و سازمان برقرار سازیم ۳ - احساس مزمن یهودگی غالب بر روح مبارزان را بزدانیم. البته شک نیست که این نوشتار آگاه به مخاطب شمائی که ترسیم می‌نماید هست. ولی دوستان، گره آزادی و عدالت را بدون خطر کردن، کسب نتوان کرد. عینک‌های خوش‌بینی را باید از چشم‌ها برداشت، حد آگاهی سیاسی را که هم‌اکنون در جامعه ایران جاری در آن حد نیست که فشاری برای حکومت در پذیرش احزاب دگراندیش باشد، حتی از اینهم بالاتر درخواست اجرای مفاد قانون اساسی در زمینه احزاب، در دستور اجرای هیچک از چریانات و فعالیت سیاسی داخل نیست. و علیرغم آنکه رفیق نگهبان پیشنهاد می‌نماید ما نیز چون پاره‌ای از نیروها برای «امکان حضور عسلی و در نتیجه قانونی به هر تدبیر» وارد کارزار تامین شرایط برای فعالیت آزاد سازمان شویم و کار مخفی نکنیم، این تنها بکارگیری گسترده نیروهای سازمان در شاخه‌های مختلف (که البته چگونگی این سازماندهی، خود بخشی جداگانه را می‌طلبد) و تبلیغ و ترویج - آگاهی‌های مرحله به مرحله در میان آحاد مردم است «راه‌کار» بیرون‌رفت از وضعیت کنونی یا حفظ پرنسب‌ها باشد. اما پیش از هر اقدام نیازمند برنامه‌ایم؟! یک برنامه هدفمند و منسجم، که بنظر من جان‌مایه نوشتار رفیق نگهبان نیز هست و هر رفیق منصفی با آن توافق دارد. چراکه بدون برنامه و بدون باورمندی به آن و به نیروی خویش در بهترین حالت به یک سازمان صرفاً نغ، نغو تبدیل خواهیم شد که خود نیز خودمان را جدی نمی‌گیریم، چه رسد به دیگران!

با یاد «ماندنی» و از زبان مانده‌ها - «بدنبال راه کار»

نیما -

بهترین وضعیت آنچنان درگیر تامین معاش خویش‌اند که یا چون رفیق جلال از بام تا شام دنده عوض می‌کند تا بتواند نرول پول‌های قرض کرده را بدهد یا چون کاک ابراهیم در ماتم چگونگی تهیه پول درمان در حال از دست‌رفتن خویش‌اند. و این باز تمام ماجرا نیست. البته در جای خود این بخش از روانشناختی زندگی سیاسی - اجتماعی - خانوادگی مبارزان ایران، پرداختی فنی و مستدیک از سوی آگاهان را می‌طلبد.

باری، جاری بودن زندگی از جان بدربردگان «راه کار» می‌طلبد.

در فرهنگ سیاسی فدائیان گوئی چنین جای‌گیر شده که کار مخفی مترادف است با فعالیت‌های چریکی - عملیات نظامی و در یک کلام فعالیت جدا از مردم. ابتدا باید گفت کار مخفی یک عکس‌العمل طبیعی هم‌راد آدمی است و تاریخ آن به زمانی برمی‌گردد که خود را شناخته و توانسته دیگرگونه بیاندیشد و آنچه هست را نپذیرد. اما این همیشه حاکمان و پاسداران کهنگی و سیاهی بوده‌اند که شرایط را بر نوگرایان و نواندیشان تنگ کرده‌اند و آنان را مجبور به خفای ناخواسته نموده‌اند. پس بناچار نواندیشان برای حفظ و اشاعه نو، آزادی، شادی، عدالت و در آخرین کلام زندگی انسانی می‌بایست از جان مایه می‌گذاشتند. چراکه کژمکان این سگان هرزه عملی‌ظلم و تاریکی همه جا را می‌یویند تا حتی سوی تازگی برنیاید. لیک اینک در پایانه قرن بیستم تکنولوژی ارتباطات شرایطی ایجاد نموده است تا آدمی در

جریان‌های سیاسی غیرمذهبی بیخشد. صحبت از قانون و قانونی بودن بحث پسندیده‌ایست ولی با کدام پرنسب‌ها و کدام قوانین، اینکه رفیق از رادیو BBC فاکت برای غیرقانونی بودن ما می‌آورد جای تعجب دارد! آیا همین دستگاه خبررسانی «شین فین» را تا پای میز مذاکره غیرقانونی نمی‌خواند، آیا دولت‌های بریتانیایی کیر این جریان را غیرقانونی نمی‌خواند، ولی آیا برای مردم ایرلند نیز چنین بود؟ دوست عزیز اینکه مردم مشتاق آگاهی از گفته‌ها و برنامه‌های سازمان فدائیان نیستند دلیلش غیرقانونی اعلام کردن سازمان توسط حکومت (که من از آن بی‌خبرم) نیست، چرا که خیلی چیزهای دیگر (مشروبات الکلی، فیلم‌های ویدئویی، آنتن‌های ماهواره‌ای و...) ولی مردم به شکل‌های مختلف و با پرداخت تاروانی کزاف تاکنون به این امور غیرقانونی؟! پرداخته و می‌پردازند، چون آموخته‌ها و آگاهی‌های مکتسبه مردم چنین حکم می‌کند. پس مسئله برمی‌گردد به سطح آگاهی توده‌ها و عدم حضور محسوس ما در جامعه.

بدون شک در سال‌های پس از ۱۳۶۲ هیچک از چریانات چپ حتی یک نفر بر پایه اجتماعی خود در داخل کشور نیفرودند. چراکه از یک سو فروپاشی کاخ «سوسیالیسم واقعا موجود» و از سوی ددمنشی‌های هارترین بخش جمهوری اسلامی، امان از آذیخواهی را برده بود. پس نمی‌تواند صحبت از علاقه‌مندان جدید باشد و از علاقه‌مندان قدیم نیز نمی‌توان انتظار داشت. حتماً یادمان ترفته که چگونه بی‌پناه و برنامه در مقابل گرگ‌ها ره‌ایشان کردیم، در ثانی در

با سلام و درود به همه آنان که بدنبال راه‌کار بیرون‌رفت از مرداب مهاجرت و پیوست به جویبار مبارزات مردم میهن عزیزمان ایران هستند. ابتدا نگاهی خواهیم داشت به بخش دوم مقاله «سیاست ما سازمان ما» نوشته رفیق نگهبان و سپس پیشنهاد راقم در چگونگی پیوند ارگانیک داخل و خارج.

فعالیت آزادانه - فعالیت قانونی» با علم به اینکه طرح یک درخواست می‌تواند اهداف مستعدی را مد نظر داشته باشد، علیرغم انگاره‌های رفیق باید گفت نمی‌تواند این ابتدائی‌ترین هدف طرح درخواست فعالیت آزاد برای احزاب که همانا سنجش میزان پابندگی جمهوری اسلامی به قوانین خودساخته و همچنین معطوف داشتن افکار عمومی بین‌المللی به میزان این پابندگی در جهت فشار بر حکومت در جهت پذیرش مبانی دمکراسی و حقوق شهروندی، مدنظر نباشد. چراکه این در جهت جمهوریت و نهادینه گشتن اساسی مدنیت که همانا حکومت قانون است، خواهد بود. اما اینکه او «پذیرش فعالیت در چارچوب قانون اساسی را تجویز اعضا و هواداران سازمان به قدرت دفاعی» می‌شمارد، خود بخشی جذاب است. ما می‌گوییم اینها به حرف‌ها و قوانین خودشان باور ندارند، او می‌گوید این قانون اساسی حامی و مدافع‌ماست. این گفته باز این سوال همیشه را در مقابل این طرز تفکر قرار می‌دهد. «نهضت آزادی ایران»؟ که تک‌تک سیاست‌گذاران این جریان هم مسلمانند و هم در سال‌های گذشته پست‌های مختلف سیاسی - اجتماعی این حکومت را دارا بوده‌اند و هر کدام زبانا، قلما و عملا تعهد و التزام خود را به قانون اساسی جمهوری اسلامی به منصف ظهور رسانیده‌اند، اما باید دید از کدامین حقوق مندرج در قانون اساسی در رابطه با احزاب برخوردارند. آری در مورد تک‌تک اعضا و هواداران این جریان بعنوان شهروندان ایران زمین قوانین جمهوری اسلامی جاری است، ولی این برخورداری از حقوق شهروندی؟! کدام قدرتی دفاعی را به آنها بخشیده، که حال به

دمکراسی و سرمایه‌داری، یک رابطه ناهمگون

فرامرز دادور

در این نوشته سعی بر این است که به رابطه ناموزون مابین مناسبات سرمایه‌داری و نظام دمکراتیک برخورد شود. قبل از ورود به موضوع اصلی بحث، تعریف از دو مقوله سرمایه‌داری و دمکراسی مناسبت دارد. مقصود از سرمایه‌داری، با استفاده از تحلیل مارکسیستی، به آرایش ساختاری و مناسبات موجود در جامعه‌ای (امروز تقریباً در سراسر جهان) گفته می‌شود که در آن خصوصیات به مانند مالکیت خصوصی بر وسایل تولیدی، روابط دستمزدی و مناسبات کالایی (قیمت‌گذاری به مثابه میانگین ارزش مصرف اجتماعی) غالب باشد. همچنین، در این جا منظور از دمکراسی به شرایطی اطلاق می‌شود که بر مبنای ساختار سیاسی - اجتماعی دمکراتیک یعنی وجود برابری‌های سیاسی (تأمین حقوق مدنی) و توزیع عادلانه ثروت (عدالت اقتصادی)، شهروندان به طور خلاق و آگاهانه در تمامی شئون عمومی در جامعه شرکت داشته، از حداکثر آزادی‌ها و استقلال عمل ممکن برخوردار باشند. بحث عمده در این مقاله بر این است که استیلای نظام سرمایه‌داری مانع اصلی در مقابل استقرار دمکراسی است.

در جهان امروز مناسبات سرمایه‌داری به مثابه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید (پول، اسباب، تکنولوژی و زمین) و موازین اقتصاد بازار (تنظیم قیمت کالا بر پایه مکانیسم عرضه و تقاضا) هر چه بیشتر در جوامع بشری رخنه نموده‌اند. به خاطر تسلط روابط کالایی و تنزل در ارزش‌های انسانی، اکثریت مردم دنیا عمدتاً به صفوف مصرف‌کنندگان محصولات اقتصادی - فرهنگی سرمایه‌داری تبدیل گشته و زندگی آن‌ها ملامت از بیگانگی فکری و عملی شده است. بقایای نظام‌های پیشین «سوسیالیستی» (چین، ویتنام و لائوس) نیز با توسل به سیاست‌های مرسوم به «بازار اقتصاد سوسیالیستی»، مجموعه‌ای از بدترین عناصر در اقتصاد بازار (نابرابری، فقر و بیکاری) و در سوسیالیسم دولتی (تمرکز قدرت سیاسی - اقتصادی در دست حکومتگران و نبود حقوق مدنی) را به عنوان استراتژی توسعه اتخاذ نموده‌اند. در این میان قراردادهای بین‌المللی مانند گات و ماستریخت و همچنین نهادهای تنظیم‌کننده اقتصاد جهانی مثل سازمان جهانی تجارت، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نقش عمده‌ای را برای موزون کردن مناسبات سرمایه‌داری و اقتصاد بازار به عهده داشته‌اند.

اگر در قرن‌های پیشین زندگی مردم دچار اجفادات اجتماعی در ابعاد غارت، تصرف، بردگی و استبداد دوگانه مذهبی - سیاسی (که این جنبه هنوز در کشورهای مثل ایران، عربستان، افغانستان، سودان و پاکستان برقرار است)، بود، اکنون در شرایط جدید به خاطر رخنه مضرات سرمایه‌داری (مثل تقلیل اکثریت انسان‌ها به کالاهای زنده، استثمار نیروی کار آن‌ها از طرف اقلیت سرمایه‌دار و تعویض ارزش‌های همبستگی آفرین به انگیزه‌های سودجویانه و فرودگرانه) و تار و پود جوامع و رشد هر چه بیشتر اقتصاد بازار، ستمگری‌های اجتماعی بیشتر در قالب روابط مالی انجام می‌گیرند. در نتیجه، ناعدالتی‌ها و نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی ابعاد به مراتب وسیع‌تری یافته‌اند. شرایط مدرن سرمایه‌داری، عمدتاً پس از ظهور انقلاب صنعتی و تشکیل دولت‌های متمرکز سیاسی (سلطنتی، مشروطه و جمهوری) به وجود آمد. این نظام‌ها با اتکا بر سیستم وسیع و متمرکز تولیدی (شکل کارخانه‌ای) و استقرار قانون در عرصه‌های مالکیت و مناسبات حقوقی شرایط را برای غلبه تدریجی اقتصاد بازار تسهیل نمودند. در نتیجه، در طی چند قرن اخیر، به ویژه در غرب، به خاطر شیوع مناسبات اجتماعی بر پایه روابط کالایی (قیمت‌گذاری و معاوضه اجناس بر پایه پول) در اکثر ذهنیت‌ها و عادات مردم که سنتاً آکنده از نعدولت‌سوی و همبستگی آغشته به ارزش‌های مذهبی بود، خلل وارد شده، نوعی فرهنگ فرودگرایی توأم با مال‌اندوزی و مصرف‌گرایی جایگزین آن گردیده است. واقعیت این است که در دهه آخر قرن بیستم، پیدایش نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی در ابعاد وسیع‌تر و با شدت بیشتری، در تهن نمودن مناسبات انسانی از ارزش‌های برادرانه و مددکارانه تاثیر گذاشته، خصال آکنده از بیگانگی‌های فردی به رفتار عمده در بین انسان‌های مدرن تبدیل یعنی تسولیکندگانی، مصرف‌کنندگان، دارندگان و فروشندهگان کالا، تبدیل شده است.

تاریخاً، سرمایه‌داری مدرن در سه مرحله لیبرال، دولتی و نولیبرال ظهور نموده است. در قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، متناسب با ظهور تحولات سیاسی - حقوقی (انقلابات بورژوا دموکراتیک)، اقتصاد بازار رشد بیشتری نمود و طبقات منسجم سرمایه‌دار پیدا شدند. به تدریج لیبرالیسم اقتصادی (مناسبات حاکمی از وجود حداکثر آزادی عمل در روابط کالایی و پولی)، در اروپا تسلط یافت. در عین حال، در این دوره به خاطر اجتماعی‌تر شدن شیوه استثمار (فروش نیروی کار به عنوان کالا و افزایش بهره بر اساس مکانیسم ارزش اضافی)، کم‌کم نطفه‌های مبارزه اجتماعی مابین کنترل‌کنندگان تولید و توزیع ثروت (نخبگان سرمایه‌دار) و سایر طبقات و اقشار محروم جامعه شکل گرفت، البته جای تاکید دارد که برای طبقاتی ثروتمند و قدرتمند جامعه، موضوع کنترل جامعه و به ویژه محدود نمودن مخارج ناشی از فعالیت‌های اقتصادی (دستمزد و سایر مزایای مالی - اجتماعی) همواره مهم بوده است. در این رابطه است

که برای طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش تلاش در جهت بهبود وضع مالی و افزایش در حقوق، عمده گردید. در همان حال، به خاطر رشد مناسبات سرمایه‌داری و افزایش رقابت در عرصه اقتصاد بازار، برای حاکمین سرمایه‌دار مساله ضرورت برقراری امنیت اجتماعی در حیطه قراردادهای مالی - ملکی و آزادی حرکت برای سرمایه، به یکی از اهداف اصلی تبدیل گشت.

از این دوره به بعد، به تدریج اندیشه‌های لیبرالی در زیر پوشش الفاظ آزادی، دمکراسی و جامعه مدنی وارد گفتارهای سیاسی شد. مقوله آزادی، از قرن‌ها پیش، ابتدا در انگلستان و سپس بعد از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، در اغلب جوامع اروپا اهمیت یافت. در این دوران، در تطابق با خصلت رشد‌یافته و مترقی سرمایه‌داری رایج‌ترین پندار از آزادی، عمدتاً بر پایه تفسیر از حقوق طبیعی فرد عنوان می‌شد. بر طبق این دیدگاه یک شهروند از آزادی‌های معنی برخوردار است و با توجه به وجود قدرت بلامنافع قدرت سیاسی و واقعیت مناسبات اقتصادی بر اساس نظام بازار، برقراری قوانین اجتماعی و مناسبات پولی (تعیین واحد اقتصادی)، برای جلوگیری از استیلای آزادی‌های بی‌حد و حصر و وقوع «هرج و مرج»، ضرورت پیدا می‌کند. در این ارتباط دمکراسی در قالب روابط شهروندی با نظام حکومتی معرفی گشته، دولت نقش مرکزی پیدا می‌کند. در مجموع، بر پایه نهادینه شدن مالکیت خصوصی و اهمیت یافتن حقوق فردی، نظام سرمایه‌داری بعنوان «پیشرفته‌ترین» ساختار اجتماعی در تمدن بشری مطرح گردیده، از طرف ایدئولوگ‌های بورژوازی و از راه دمکراسی در گفتار رایج سیاسی مترادف با سرمایه‌داری تعریف می‌شود.

بر طبق برداشت لیبرالیسم (ایدئولوژی بورژوازی) از دمکراسی، انسان‌ها به مانند اتم‌های جدا از هم با اتکا بر انگیزه طبیعی جهت حفظ موقعیت فردی و متاثر از منطق منفعتمندی شخصی، در رقابت اجتماعی با یکدیگر زیست می‌کنند. بر اساس این تفکر، برای پیشرفت جامعه ضروری است که پایه‌ای‌ترین حقوق مدنی در ابعاد ارزش‌هایی به مانند برابری سیاسی، احقاق حقوق بشر، کاهش در نظارت اقتصادی از طرف دولت و جدائی ارگان‌های حکومت از نهادهای اقتصادی - اجتماعی ظهور یابند. در این راستا دمکراسی بعنوان یک پرسوه اجتماعی برای پرمودن فاصله بین دولت و جامعه تلقی گردیده و تشکیل نهادهای اجتماعی به مانند سرمایه‌های خصوصی، پارلمان، حزب و احقاق ارزش‌هایی مثل آزادی‌های فردی - اجتماعی به مثابه آزادی‌های بیان، قلم و انجمن و آزادی برای رقابت در عرصه اقتصادی بعنوان ارکان اصلی آن ظهور می‌یابند. بدین ترتیب بر اساس تفکر بورژوا - لیبرال، دمکراسی پارلمانی بعنوان «مناسبت‌ترین» پدیده مدرن اجتماعی برای مدیریت جامعه معرفی می‌شود.

البته تجربه «دمکراسی» در جوامع غربی نشان می‌دهد که بخاطر امکان تمرکز قدرت سیاسی در دست نخبگان حکومتی و همچنین فرمانروایی الیگارشی مالی، این نظام‌ها از محتوای واقعی دمکراسی، یعنی تقسیم عادلانه قدرت سیاسی - اجتماعی، شرکت موثر شهروندان و پیدایش ارزش‌های مساوات‌گرایانه و همبستگی آفر، تهی هستند. نگاهی به شرایط زندگی در دنیای امروز عیان می‌کند که پیشرفت اجتماعی آنگونه که کلاسیک‌های لیبرالیسم (آدام اسمیت، جان استوارت میل و دیگران) می‌پنداشتند، در جهت توسعه نیافته است که در آن شهروندان از حقوق برابر اجتماعی برخوردار گردیده، از لحاظ اقتصادی به رقابت سالم و رشد‌یافته با همدیگر پردازند. خیلی روشن است که تداوم فقر و نابرابری در جوامع امروزین نکته بالا را تأیید می‌کند.

در رابطه با ناهنجاری‌های موجود در مناسبات سرمایه‌داری، جنبش چپ در کل و به ویژه نوع سوسیالیستی آن بدرستی به سلطه مناسبات استثمارگر و ناعادلانه برخورد نموده‌اند. به گفته کارل مارکس اندیشمند بزرگ جنبش سوسیالیستی، بنیاد سرمایه‌داری بر روی «مالکیت و کنترل خصوصی بر وسایل تولید» قرار گرفته و مدرنیسم با اتکا بر این منوال، تدریجاً آنرا به دو قطب: اقلیتی فوق‌العاده ثروتمند و یک اکثریت محروم تقسیم می‌کند. بر طبق نظر اقتصادی مارکس، در راستای این پروسه از توسعه، بر مبنای دینامیسم درونی سرمایه‌داری، شکاف عظیم طبقاتی در جامعه رخ می‌دهد. بر طبق ارزیابی رادیکال وی از اقتصاد سیاسی (بورژوازی) قیمت کالا (ارزش اقتصادی) معادل با نیروی کار ضرور انجام شده بوسیله کارگر است. در واقع کارگر، در قالب یک کالا، آفریننده اصلی ثروت می‌باشد، منتهی، بخاطر تصاحب ارزش اضافه از طرف سرمایه‌دار، بخش عمده ثروت از چنگ تولیدکننده اصلی آن، یعنی کارگر، گرفته می‌شود. در این میان سرمایه‌دار تنها پول (سرمایه) و تخصص فکری (مدیریت) بکار می‌برد و در مقابل

کارگران که از ثروت و مقام اجتماعی محروم شده‌اند مجبورند که با تحمل شرایط ملال‌آور و آکنده از فقر، همواره چرخ اقتصاد را بگردانند. در نتیجه، در طی زمان، بخاطر تسلط تکنولوژی و ابزار کار بر زندگی یکساخت کارگر عوارض اجتماعی همچون بی‌امنی و بی‌آرامی و علاقمندی کاذب به اشیاء در زندگی آنها بوجود می‌آید. بنا بر نوشته مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست، طبقه بورژوازی (صاحبان وسایل تولید اجتماعی) در راستای فعالیت‌های سودجویانه، از طریق استثمار پروتاریا (طبقه کارگر مدرن) در جوامع پیشرفته و همچنین طبقات محروم در سراسر دنیا شرایط ناعادلانه و ظلم بوجود می‌آورد. مارکس در کاپیتال می‌نویسد که در اثر تمرکز سرمایه و پیشرفت تکنولوژی، توده‌های مردم، تدریجاً از شیوه زندگی قبلی (زراعت، صنعتگری و تولیدکنندگان کوچک) کنده شده و به افرادی «آزاد» و «غیروابسته» از ضوابط فئودالی و سنتی (مذهبی) ولی به قربانیان مدرن‌تر برای بهره‌گرمی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری تبدیل می‌گردند.

در واقع، جهان سرمایه‌داری در راستای مورد پیش‌بینی شده مارکس «توسعه» یافته است. البته، در طی این مدت سیر تحولات اجتماعی تحت تاثیر ویژگی‌های ناشی از عوامل: زمان و شرایط جغرافیایی، نیز بوده است. از اواسط قرن ۱۹ در کشورهای صنعتی، سرمایه‌های بزرگ و دولت‌های حامی آنها خواهان ظهور نظام بازار خودتنظیم بودند، زیرا استقرار آن به گردش سرمایه، کالا، نیروی کار و افزایش بهره‌گرمی می‌کند. در این رابطه پدیدار گشتن جامعه مدنی بر مبنای وضع قوانین اجتماعی در عرصه‌های اقتصادی - سیاسی و بخصوص استانداردهای سیستم مبادله پول ضروری بنظر می‌رسد. ولی همانطور که تاریخ سرمایه‌داری نشان می‌دهد این نظام علاج‌ناپذیر است و تنها می‌توان در مراحل با توسل به برنامه‌های دراز مدت اقتصادی از ظهور نوسانات شدید در مناسبات اجتماعی (برای مثال ورشکستگی و بحران عمیق و انقلاب آفرین) جلوگیری نمود. همانطور که مارکس ارزیابی نموده است، از نیمه دوم قرن ۱۹ به بعد با اشباع گردیدن بازار غرب از کالا و تنزل در قیمت‌ها، دنیا هر از چند سالی (بین ۵ تا ۱۰ سال) وارد دوره رکود و نتیجتاً بحران ادواری اقتصاد گردیده است. در سال ۱۸۷۰، با ظهور چنین شرایطی، بسیاری از جوامع اروپایی (به استثنای انگلستان، هلند و دانمارک) به سیاست دفاع از اقتصاد داخلی متوسل شدند. اقتصاد مرکانتیلیسم (استراتژی حمایت از صنایع داخلی) بتدریج جای خود را در برنامه‌های اقتصادی دولت‌ها پیدا نمود. دولت‌های مدرن، بعنوان رفیع‌ترین مراجع سیاسی، با تمرکز بیشتری به نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی پرداختند. در واقع تمرکز قدرت و افزایش مدیریت در دولت و اتخاذ سیاست دفاع از اقتصاد داخلی در روند صعودی سیستم بازار خلل وارد نمود. اینجا بجای تاکید دارد که اقتصاد بازار، عمدتاً بر پایه منتزیه‌های: تولید، اشتغال، قیمت، دستمزد و درصد بهره تنظیم می‌شود و در صورت ایجاد تحول در برخی از این عوامل مانند سطح تولید، اشتغال و تعرفه در آن ناهمگونی و نتیجتاً بحران غلبه می‌کند. تا به امروز ناهنجاری‌های اقتصادی همواره ادامه داشته است.

به هرحال، در اوائل قرن ۲۰ سیاست حمایت اقتصادی به اوج خود رسید و به گفته کارل پولاتی به استمرار «صد سال صلح» (۱۹۱۴ - ۱۸۱۵) که عمدتاً بر مبنای موازین اقتصادی لیبرالی همچون آزادی تجارت و آزادی عمل برای سرمایه بوجود آمده بود، در جنگ اول جهانی پایان داده شد (پولاتی ص. ۴ - ۲۳۳). پس از پیروزی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، لیبرالیسم اقتصادی ضربه بزرگ دیگری متحمل شد و سپس چندی بعد، طی بحران بزرگ در سال‌های ۱۹۳۰، نظم بازار و استاندارد طلا بعنوان واحد ارزش‌گذاری بین‌المللی پول، اعتبار خود را وسیعاً از دست داد. در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، اتخاذ سیاست‌های سوسیال دمکراتیک در اروپا و نوع کینزی آن در آمریکا تا اندازه‌ای به افزایش سطح رفاه اجتماعی و تقلیل در فقر و محرومیت کمک نمود. در عین حال اتخاذ سیاست‌های رفاهی نتایج متناقض دیگری را نیز در ساختار اجتماعی بیار آورد.

برنامه‌های درازمدت دول غربی، پس از مدتی علاوه بر پیشبرد امورات جامعه، در ضمن به حرکت‌های ضرور جهت حفظ خود دولت‌ها نیز تبدیل شد. در واقع در شرایط جدید رفاه اجتماعی، دو نوع قدرت عمده (سرمایه و دولت) ظهور یافت. در این میان اکثریت مردم در اداره جامعه سهم حیاتی نداشته‌اند و سیاست‌زدگی وسیع از مشخصات عمده جوامع غربی بوده است. بر این اساس روشن است که با وجود قدرت‌های عظیم مالی و ماشین‌های نیرومند دولتی، نه فقط از کیفیت عدالت اقتصادی و آزادی‌های اجتماعی کاسته می‌شود، بلکه هر چه بیشتر مضمون دمکراتیک در جوامع لیبرال -

دمکرات نیز رقیق‌تر گردیده است. همانطور که پیش‌تر اشاره شد، با تسریع گشتن سیر جهانی در اقتصاد بازار، تضاد روزافزونی مابین استراتژی دولتی و درجه رشد اقتصاد پدیدار گشت. نظارت دستگاه دولتی بر فعالیت‌های اجتماعی و از جمله بر سیاست‌های مالی مانند وضع قوانین اقتصادی در حیطه‌های مالیات، تعرفه و سرمایه‌گذاری عملاً در جهت رویارویی با گرایش عمده در اقتصاد جهان، یعنی آزادی عمل هرچه بیشتر برای سرمایه شکل گرفت و منجر به تقلیل قدرت در نهادهای و اهرم‌های کنترل‌کننده اجتماعی (پارلمان‌ها، احزاب سیاسی و سازمان‌های فعال در جامعه مدنی) گردید.

یکی از تأثیرات منفی ناشی از جهانی شدن اقتصاد، رشد التهاب‌یافته فعالیت‌های مالی جدا از رشد واقعی اقتصاد است. ذکر نمونه زیر مسئله را عیان می‌کند. در اواسط سال‌های ۱۹۹۰، روزانه بیش از یک تریلیون دلار در بازارهای جهان دست به دست می‌شد که تنها ۵ درصد از آن ناشی از تجارت واقعی اقتصادی بود، در حالیکه در سال‌های ۱۹۷۰ رقم مسدود (حجم واقعی فعالیت‌های اقتصادی) حدود ۹۰ درصد بود (گاردین، ۷ مارس ۱۹۹۵). وجود اینچنین اختلاف فاحش بین ارزش واقعی اقتصادی (۵ درصد) و حجم التهاب‌یافته مالی آن (۹۵ درصد) در فضای تجارت بین‌المللی، یکی از بزرگترین عوامل دخیل در ایجاد بحران اقتصادی در سطح جهان بشمار می‌آید. بویژه شرایط وخیم اقتصادی در کشورهای آسیای شرقی دلالت بر این ناهنجاری می‌کند. در دنیای سرمایه‌داری کنونی، بخاطر جهت‌گیری فعالیت‌های اقتصادی در راستای سیاست رشد صادرات و تجارت آزاد کنترل دولت‌های محلی بر مناسبات مالی هرچه بیشتر تحلیل رفته‌اند و در عوض خلا قدرت بوسیله شرکت‌های فراملی پر می‌شود. عجیب نیست که در اغلب جوامع (بویژه کشورهای پیرامونی) که از حقوق مدنی اولیه برخوردار نیستند، تحت لوی سیاست‌های منفعتمندی از سوی سرمایه‌های بزرگ، شرایط کاری فوق‌العاده غیرانسانی‌تر (دستمزد پایین، ساعات کار طولانی و...) از جوامع صنعتی است. البته، مزایای اجتماعی که در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم در غرب حاصل گردیده بود، نیز، در دهه اخیر به زیر ضربه رفته‌اند. کوتاه سخن اینکه جهانی‌تر شدن هرچه بیشتر اقتصاد بازار در تضاد کامل با دولت‌گرایی و سیاست‌های رفاه اجتماعی قرار گرفته است.

تفکر نولیبرال بر پایه اعتقاد به کارکرد موثر از طرف نیروهای بازار مثل مکانیسم عرضه و تقاضا، خردگرایی مالی (سودجویی فردی) و علم‌گرایی اقتصادی از اواسط ۱۹۷۰ به بعد اوج گرفت. ابتدا افرادی که قبلاً فردریک هایک و سپس میلتون فریدمن و مکتب اقتصاد دانگاه شیکاگو از پیشتازان این خط فکری بوده‌اند. هدف عمده این مکتب، رهایی هرچه بیشتر مناسبات اقتصادی از زیر کنترل دولت، آزادی عمل برای حرکت سرمایه و ایجاد انعطاف در قیمت‌ها و تدارک نیروی ارزان انسانی و تکنولوژیک (اتوماتیسم) کار است. در شرایطی که سرمایه‌داری با موانع ساختاری (محدودیت‌های بازاربایی و تنزل سطح سودآوری) و همچنین مقاومت انسانی (مبارزه برای تقلیل در زمان و شدت کار) روبرو است، ناچار به متدهای جدیدتر (جهانی‌تر) می‌آورد. در شرایط جدید چرخ اقتصاد جهانی کار فیزیکی کمتری می‌طلبد و در نتیجه از تعداد کارگران و نتیجتاً اعضای اتحادیه‌های کارگری، که به لحاظ تاریخی پایگاه اصلی مقاومت در برابر هجوم سرمایه به حقوق مدنی بوده‌اند، شدیداً کاسته شده است. در آمریکا طی چند دهه پیشین، تعداد کارگران اتحادیه‌ای از ۳۵ میلیون به ۱۵ میلیون در اواخر سال‌های ۱۹۹۰ رسیده است. بدینسان، با وقوع شرایط جدید (دوران پساصنعتی) به ویژه در کشورهای غربی، ساختار طبقات اجتماعی آرایش جدیدتری یافته‌اند و در کنار اقشار متوسط (کارگران سیدی - فکری و صاحبان سرمایه‌های کوچک) که هنوز اکثر جمعیت را تشکیل می‌دهند، بتدریج دو قشر دیگر یعنی یک اقلیت کوچک ولی فوق‌العاده ثروتمند در بالای مخروط و در پایین آن گروه‌های روزافزون حاشیه‌ای (مثل بیکاران شهر و روستا، کارگران نیمه وقت و بزرگسالان محروم) پدیدار شده‌اند.

در این راستا، بخاطر تغییر شرایط در ساختار اجتماعی و گسرویندگی درونی جوامع سرمایه‌داری و در همانحال افزایش در جهانی‌تر شدن اقتصاد بازار، فضای عمومی جامعه و کیفیت زندگی برای اکثریت مردم، هرچه بیشتر تحت تسلط سرمایه‌های عظیم بین‌المللی قرار گرفته است. سیر بازاری شدن اقتصاد جهانی که چندین قرن پیش شروع شده است و از اواخر قرن ۱۹ تا سال‌های ۱۹۸۰ از طریق سیاست‌های دولتی تحت لوای مکاتب متنوع ناسیونالیستی و سوسیالیستی محدود گشته بود، دوباره از اوایل سال‌های ۱۹۸۰ (بویژه بعد از روی‌کار آمدن ریگان در آمریکا و تاجر در انگلستان) با سرعت بیشتری بسوی نظام خودتنظیم

اقتصادی شتافت. شکی نیست که سمت‌گیری بسوی درهای باز در اقتصاد جهان نیازهای تقاضاآمیز خود رانیز در بین دولت‌ها می‌طلبد. تلاش‌های اخیر برای استاندارد نمودن واحد پول (شیبه سیستمی که تا قبل از ۱۹۴۸ بر اساس واحد طلا تنظیم شده بود) از تحولات ضرور نظام سرمایه‌داری در زمان حاضر است. هم‌اکنون واحدهای پول آمریکا، اروپا (یورو) و ژاپن، عملاً به سه استاندارد عمده پول در دنیا تبدیل شده‌اند. بر این منوال است که لیبرالیسم اقتصادی هرچه بیشتر خصلت جهانی می‌یابد.

موضوع مهم این است که آیا روند اوج‌گیری اقتصاد بازار، چه شرایطی برای عموم مردم بوجود آورده است. هم‌اکنون نخبگان اقتصادی - سیاسی دنیا، هرچه بیشتر خواهان محدود نمودن کنترل‌های اجتماعی (در اشکال دولتی، نهادهای مردمی و موازین قوانین مدنی) و در نتیجه انحصار قدرت در دست خود هستند. نهادهای اقتصادی جهان سرمایه‌داری مانند سازمان جهانی تجارت، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه همچنان بر طبل لیبرالیسم اقتصادی و گشایش هرچه بیشتر بازار سرمایه و تولید می‌کوبند. این در حالی است که در سال‌های اخیر اغلب کشورهایی (عمدتاً جوامع پیرامونی) که به رهنمودهای آن‌ها عمل کرده و سیاست‌هایی از قبیل گشایش نامحدود بازار داخلی بر روی سرمایه‌های خارجی، موازنه کردن بودجه دولتی (که معمولاً به قیمت کاهش یا قطع هزینه‌های اجتماعی و یارانه برای محرومین جامعه تمام می‌شود)، کم‌ارزش کردن واحد پول و افزایش درصد بهره اتخاذ می‌کنند، دچار وضع وخیم مالی شده‌اند. مناسبات بازار آزاد و وقوع حتمی بی‌عدالتی‌های اجتماعی ناشی از آن، در فضای فساد مالی و اداری، از طریق انباشت قدرت اقتصادی - اجتماعی در دست الیگارشی‌های جامعه و در نتیجه نبود دمکراسی واقعی (به مثابه مشارکت خلاق مردم در امور جامعه، در چارچوب توزیع عادلانه قدرت مالی - اجتماعی)، حاصلی جز بحران عمیق اقتصادی در عصر حاضر ندارد. جای تعجب نیست که اکثریت مردم در کشورهای تایلند، مالزی، فیلیپین، اندونزی، کره، برزیل، روسیه و در سایر جوامع دنیا امروز درگیر معضلات شدید اقتصادی - سیاسی هستند. فقر، بیکاری، فاصله روزافزون طبقاتی، نابودی محیط زیست، جنگ، اختناق و سایر اجفادات اجتماعی، اینک به واقعیت‌های تلخ زندگی برای انبوه توده‌های مردم و بویژه ساکنین جوامع پیرامونی تبدیل شده است. اخیراً برخی از دولت‌ها در این جوامع بحران‌زده (برای مثال مالزی) دوباره به سیاست‌های اقتصادی دولتی روی آورده‌اند و برخلاف رهنمودهای نولیبرالی IMF و سایر مراکز پر قدرت سرمایه‌داری، گرایش به نظارت دولت بر فعالیت‌های اقتصادی و بویژه سرمایه‌های خارجی افزوده گشته است. البته بنیاد این جوامع سرمایه‌داری (با ابعاد ویژه خودشان) از پایه خراب است و رجعت به سیاست‌های مرکانتیلیستی راه حل اساسی نیست.

ایران نیز مثل سایر جوامع در تنگنای بحران‌های اقتصادی ناشی از حکومت سرمایه در جهان قرار گرفته است و حتی به گفته خود رئیس جمهور آقای خاتمی، محتوا و مدیریت اقتصاد در ایران بیمار است. واقعیت این است که اقتصاد مملکت، حتی در چارچوب معمول مناسبات سرمایه‌داری هم عمل نمی‌کند. ساختار نظام شدیداً به فروش نفت بستگی دارد (صادرات کثیف محصولی) و گردانندگان جمهوری اسلامی با تسلط اقتدارگرایانه خود بر شئونات اجتماعی - اقتصادی و نفی قوانین پایه‌ای حقوقی از گردش آزاد سرمایه‌های داخلی و بین‌المللی ممانعت می‌کنند. در نتیجه بخاطر تنزل شدید در فعالیت‌های تولیدی و تمرکز ثروت غیر مولد در دست شخصیت‌های حکومت و همپالگی‌های آنان در میان سرمایه‌داران و بویژه تجار بزرگ، وضعیت مالی برای اکثریت مردم به مراتب وخیم‌تر شده است. و این در حالی است که در برخی از کشورهای دیگر پیرامونی نیمه‌صنعتی نظام سرمایه‌داری هنوز از پویایی نسبی برخوردار بوده، مدیریت داخلی در عرصه‌های اقتصادی - اجتماعی نسبتاً نتیجه‌بخش است.

در واقع در حالیکه در اکثر جوامع فاصله طبقاتی در حال افزایش بوده، همواره از قدرت مالی و اجتماعی اکثریت مردم (کارگران، کارکنان شهر و روستا و صاحبان سرمایه‌های کوچک) کاسته شده و در مقابل به انباشت ثروت و قدرت در دست سرمایه‌های بزرگ و حامیان حکومتی آنها اضافه می‌شود. با این حال چرخ اقتصاد اگر نه بر پایه کارکرد متقارن عرضه و تقاضا (اقتصاد لیبرالی) و تقسیم محاسبه‌شده کار و ثروت، ولی حداقل در چارچوب حمایت دولت و مناسبات کمابیش سرمایه‌داری و با اتکا به وجود قوانین اولیه حقوقی می‌گردد. اما در ایران بخاطر وجود مراکز قدرت در دست چندین گروه از روحانیون حاکم و حامیان سیاسی - اقتصادی آن‌ها، شرایط ویژه‌ای وجود دارد. هم‌اکنون شریان‌های اقتصادی کشور در دست گردانندگان اقتدارگرای دولت و بنیادهای وابسته به رژیم قرار دارد. الیگارشی مالی چه در سطح تجار و دلالت‌های بزرگ اقتصادی (بخش خصوصی) و چه در جامعه بوروکرات دولتی و گردانندگان بنیادهایی مانند «بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی، کمیته امداد امام، صندوق‌های قرض‌الحسنه، جامعه امام صادق» (کار ۱۹۹۴)، با استفاده از نبود حداقل موازین مدنی ادامه در صفحه ۱۱

توفان بالکان

قسمت اول

پژوهش: عیسی پهلوان، بیروز عبدالوند، آرش برومند

سده حاضر در شرایطی رو به پایان است که بار دیگر در اروپا آتش جنگ برافروخته شده است. این بار نیز مانند اوایل سده کنونی، شعله‌های بحران از کوره داغ بالکان برمی‌خیزد.

در تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۹۹ نیروهای ناتو طی تصمیمی بی‌سابقه در طول تاریخ این پیمان، بدون هیچگونه مجوزی از سوی نهادهای بین‌المللی شهرهای یوگسلاوی را آماج بمباران و موشک‌های ویرانگر خود قرار دادند. این جنگ که از سوی ناتو شروع گردید، ابعاد فاجعه آمیزی بخود گرفته است. از یکسو کشورهای عضو ناتو با بهره‌گیری از مدل جنگ ایالات متحده و انگلیس علیه عراق، با استفاده از آخرین فن‌آوری‌های نظامی، شهرها و زیرساخت‌های یوگسلاوی را بیرحمانه با خاک یکسان می‌کنند و افراد بی‌تقصیر از زن و مرد و کوچک و بزرگ را به خاک و خون می‌کشند، از سوی دیگر دولت یوگسلاوی سبانه صدها هزار انسان بیگناه را از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده و در جنگل‌ها طعمه سرما و گرسنگی نموده و یا بدست باند‌های شبه نظامی مثله می‌کند. تصویرهایی که گاه و بیگاه از صافی دستگاه سانسور ناتو و دولت یوگسلاوی عبور می‌کند، حکایت از آن دارد که در این پس «نمایش‌های ویدئویی» سخنگویان ناتو، جنگی هولناک در جریان است، جنگی که در آن مسئله بر سر نبرد «خیر» و «شر» نیست بلکه در پس آن منافع و سیاست‌های استراتژیک نهفته است.

این جنگ بر شمرده‌اند، چنان پرتناقض است که هیچ عقل سلیمی را قانع نمی‌کند.

ادعا می‌شود که هدف ناتو جلوگیری از سیاست (پاکسازی نژادی) توسط دولت «میلسویچ» است، واقعیت اما نشان می‌دهد که «مبارزه با پاکسازی نژادی» بهانه‌ای برای تحقق سیاست‌های جنگ‌افروزان ناتو است. طبق آمار کمیسیون آوارگان سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۴ در دریگری‌های بوسنی ۴۴٪ رانده‌شدگان مسلمانان، ۲۶٪ صرب‌ها و ۲۰٪ کرووات‌ها بوده‌اند. در این منطقه ناتو بجای اتخاذ سیاست بی‌طرفی با جبهه‌گیری در برابر صرب‌ها بر سیاست «پاکسازی نژادی» دولت بوسنی و هرزه‌گوین مهربانانه زده است. سه ماه پس از این عهدنامه دیتون ۱۲۰ هزار صرب در سکوت تائید آمیز ناتو فقط از سارایوو رانده شدند. (۲)

ادعا می‌شود که هدف از تجاوز ناتو به یوگسلاوی کمک به اقلیت آلبانیایی در کوزوو است، واقعیت آن است که تجاوز ناتو نه تنها گریه از مشکلات آلبانیایی‌ها نگیرد، بلکه مشکلات مردم کوزوو را صد چندان کرده است. با شروع این جنگ از یکسو عرصه بر نیروهای معتدل اقلیت آلبانیایی در یوگسلاوی تنگ شد و ابتکار عمل بدست باند‌های مافیایی که در پی برپایی «آلبانی بزرگ» اند افتاده است، از سوی دیگر مستمسکی بدست نیروهای افراطی در یوگسلاوی برای سرکوب بیشتر مردم کوزوو و آوار ساختن آنها داده است. نتیجه آن شده که در حال حاضر وضع اقلیت آلبانیایی و نیز مردم صربستان به مراتب بدتر از شرایط پیش از جنگ است و این جنگ دورنمای یک همزیستی مسالمت آمیز آلبانیایی‌ها و صرب‌ها در کوزوو را تخریب کرده است.

• سوق‌های تسلیحاتی ناتو برای تحریک

احساسات مردم کشورهای مسلمان ادعا می‌کنند که هدف این جنگ نجات مسلمانان از جنگ صرب‌ها است. واقعیت آن است که آنها بی‌گناهان و بی‌گناهان کوزوو می‌سوزانند، خود مسئول آوارگی میلیون‌ها فلسطینی‌اند و یا در کشتار مردم افغانستان بدست نیروهای طالبان سهم دارند.

ادعا می‌شود که هدف ناتو مبارزه با میلسویچ دیکتاتور است که «حقوق بشر» را نقض می‌کند، حمایت بی‌دریغ ایالات متحده، انگلیس، فرانسه، بلژیک، آلمان و سایر کشورهای عضو ناتو از دیکتاتورهای رنگارنگ در آسیا، آمریکا، لاتین و آفریقا چنان اظهار من‌الشمس است که دیگر جای برای بررسی این ادعا باقی نمی‌گذارد. برجسته‌ترین نمونه آن سکوت ناتو در برابر عضو خود، ترکیه است که نه تنها در خاک خویش بلکه گاه و بیگاه با تجاوز به خاک عراق دست به کشتار کرده می‌زند «از سال ۹۲ به این سو ارتش ترکیه بیش از ۳ هزار روستای کردها را ویران کرده تا پایگاه پشتیبانی از چریک‌ها را از بین ببرد» (۳)

برای پی بردن به هدف‌های واقعی تجاوز ناتو به یوگسلاوی ضرورت دارد که نخست چگونگی شکل‌گیری بحران‌های فزاینده در یوگسلاوی بررسی شود.

زمینه‌های شکل‌گیری بحران در بالکان

کشورهای جمهوری فدراتیو یوگسلاوی در سال ۱۹۴۵ بر پایه اتحاد ضد فاشیستی تحت رهبری تیتو شکل گرفت. در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی یوگسلاوی با فاصله‌گیری از شوروی و شرکت در بنیانگذاری جنبش غیرمتحدها سیاسی مستقل در گستره بین‌المللی را در پیش گرفت. در عرصه داخلی نیز یوگسلاوی از کشوری که در سال ۱۹۴۵ محصولات کشاورزی ۸۰٪ تولید آن را تشکیل می‌داد، به کشوری صنعتی بدل گردید. در تمام سال‌های پس از جنگ نمونه‌های حاکمی از جنگ و کشتار جمعی میان گروه‌های قومی مختلف در یوگسلاوی باشد، در دست نیست. در پایان دهه ۷۰ اقتصاد این کشور از رشد مهمی برخوردار بود. (۴) در شرایط حکومت تک حزبی و نبود ساختارهای دموکراتیک قدرت سیاسی و فقدان رسانه‌های گروهی آزاد در یوگسلاوی، رشد اقتصادی منجر به رشد سریع یک بوروکراسی غیر متمرکز گردید که از درآمدهای حاصله و سرمایه‌گذاری‌های مبتنی بر وام‌های خارجی برای ثروتمند شدن خود بهره می‌جست.

هرچند رشد اقتصادی در همه مناطق یوگسلاوی محسوس بود، اما فاصله میان جمهوری‌های مختلف که از لحاظ بافت جمعیتی و ساختار تولیدی بسیار متفاوت بودند، نیز تشدید گردید. این عامل بعدها به یکی از دلایل‌های فروپاشی یوگسلاوی تبدیل شد. با درگذشت تیتو و آغاز بحران‌های دهه ۸۰ در اروپای شرقی، دامنه بحران به یوگسلاوی نیز رسید. در نتیجه بحران‌های اقتصادی موجی از اعتراضات سراسر یوگسلاوی را فرا گرفت. افزایش قیمت نفت و نرخ بهره وام‌های پیش دولت یوگسلاوی را در باتلاق پدیده‌های فزونی فرو برد. در سال ۱۹۸۰ پدیده خارجی این کشور بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار بود. (۵) بر سر مسئله تقسیم بدهی‌های خارجی بین جمهوری‌های گوناگون اختلاف‌ها میان منطقه‌های مختلف بالا گرفت. مناطق ثروتمند زیر بار پذیرش بدهی‌های تعیین‌شده از سوی دولت فدرال نرسند.

این مشکل بنوبه خود به تضعیف پیوندهای میان این جمهوری‌ها کمک کرد.

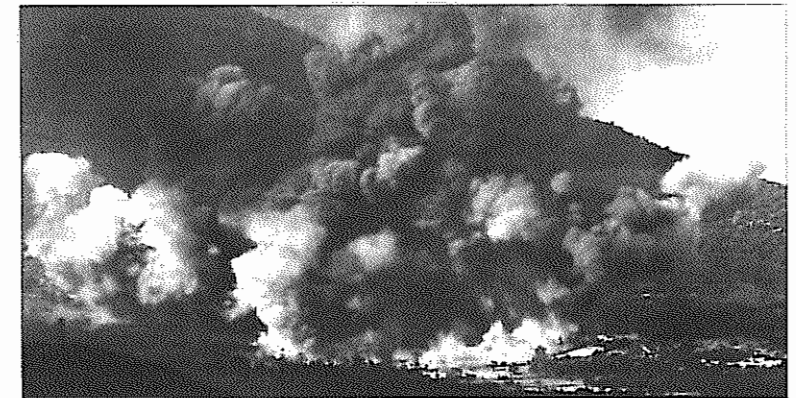
مدارک موجود نشانگر آن است که دولت ایالات متحده آمریکا با دقت ویژه‌ای این تحول منفی در یوگسلاوی را پیگیری می‌کرده است، بگونه‌ای که دولت ریگان طی یک فریاد امنیتی در سال ۱۹۸۴ تحت عنوان «سیاست آمریکا در یوگسلاوی» (NSDD 133) ایسن کشور را جزو مناطق «آسیب‌پذیر» رده‌بندی نمود. (۶)

رویدادهای بعدی نشان می‌دهد که کشورهای امپریالیستی بویژه ایالات متحده و انگلیس با سواستفاده از «آسیب‌پذیری» پیشگفته، بر اساس یک سیاست نولیبرالی، گام بگام یوگسلاوی را به لبه پرتگاه فروپاشی سوق دادند.

«اصلاحاتی» که در دهه ۸۰ زیر فشار وام‌دهندگان بین‌المللی صورت گرفت منجر به ویرانی بخش صنعتی و محو دستاوردهای اجتماعی در

افزون بر این کلیه آمریکایی‌های شاغل در موسسه‌های مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول موظف به اجرای این قانون شدند. بند دیگری از قانون مزبور به وزارت خارجه آمریکا اختیار می‌داد تا به گروه‌هایی که «دمکراتیک» تشخیص می‌دهد کمک مالی بپردازد. (۹)

در این میان اروپا نیز که خود به تنهایی جرات دست‌زدن به بکاری در بالکان را نداشت، با دیدن چراغ سبز آمریکا و برای عقب‌نماندن از معرکه، در فوریه ۱۹۹۱ به مواضع آمریکا پیوست. در تاریخ ۵ مه ۱۹۹۱، یعنی در روز پایان یافتن مهلت شش‌ماهه کناره آمریکا، جدایی طلبان کروات پادگان‌های ارتش را محاصره کردند. در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۱ اسلوانی و کرواسی اعلام استقلال نمودند. دولت آلمان - که از ماه‌ها پیش از آن تاریخ جدایی طلبان کروات را با سلاح‌های ارتش سابق آلمان شرقی



سلح کرده بود - به همراه واتیکان، بدون توجه به جامعه بین‌المللی، این دو جمهوری را برسمیت شناخته و تیر خلاص را به جمهوری فدراتیو یوگسلاوی زد.

بدین ترتیب با فروپاشی یوگسلاوی تحت تاثیر عوامل داخلی و خارجی، بحران برنامه‌ریزی شده در بالکان جهت مقله کردن این کشور وارد مرحله نوینی گردید. بدنبال اسلوانی و کرواسی در سال ۱۹۹۵ بوسنی و هرزه‌گوین نیز به همان شیوه از یوگسلاوی جدا گردید. در ادامه همین سیاست، جنگ‌افروزان ناتو با پیروی از طرحی که در جمهوری‌های پیشگفته به از مومن گذاشته شده بود، دامنه بحران را به کوزوو نیز کشاندند. طبق رسم‌های موجود ابتدا با بهره‌گیری از سبقت جمعیتی، قومی و مذهبی در کوزوو به اختلاف‌های قومی دامنی زده شد. به موازات آن، رسانه‌های گروهی غرب به افشای «پاکسازی‌های نژادی» بوسیله صرب‌ها در این منطقه و به شتابانندن چهره رهبران مخالفان صرب در افکار عمومی غرب پرداختند. سپس یکشنبه «ارتشی رهاییبخش» پدید آمد که مانند نمونه راهزنان در نیکاراگوئه و طالبان در افغانستان از طریق فروش مواد مخدر از لحاظ مالی تامین شده و می‌شود (۱۰).

در این کشور مستقر شوند. چنین خواسته‌ای همه درها را بر روی راه جز صلح‌آمیز بست. اکنون بار، کارشناس امنیتی حزب سوسیال دموکرات آلمان در این مورد گفت: «اگر آنچه که دوست فرانکفورتی‌ام «چمپل» گفته درست باشد، که [در

یوگسلاوی شد. بر اساس آمارهای موجود رشد صنعتی این کشور در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ به ۲/۸٪ کاهش یافت، در سال‌های ۱۹۸۸ - ۱۹۸۷ به صفر و سرانجام در سال ۱۹۹۰ به منفی ۱۰/۶٪ رسید. در سال ۱۹۸۹ دولت یوگسلاوی به باری مشاوران غربی برنامه‌ای برای بستن موسسات «غیر سودآور» باجرا درآورد. در مدتی کمتر از دو سال بیش از هزار کارخانه بویژه در بخش‌های الکترونیک، پلاستیک، ماشین‌سازی، صنایع مهندسی و شیمیایی که در مالکیت بخش عمومی بود (۷) تعطیل شد. (۸) در نتیجه این سیاست میزان بیکاری به ۲۰٪ رسید. در همین سال واشینگتن به مارکوویچ نخست‌وزیر وقت یوگسلاوی بشرط انجام «اصلاحات» زیرین وعده کمک‌های مالی شایانی داد:

- کاهش ارزش پول ملی
- ایجاد دستمزدها
- کاهش آشکار بودجه بخش دولتی و عمومی
- بستن کارخانه‌های خودگردان در بخش عمومی
- حذف پارانها

البته دولت یوگسلاوی پس از اجرای توصیه‌های ایالات متحده وام‌های وعده داده شده را دریافت کرد، اما این وام‌ها عمدتاً صرف پرداخت بهره وام‌های گرفته شده پیشین گردید.

در چنین وضعیتی طرح استراتژیک ایالات متحده آمریکا در مورد یوگسلاوی وارد مرحله تعیین کننده‌ای شد. در ۵ نوامبر ۱۹۹۰ کنفرانس آمریکا قانون Foreign Operations Appropriations Law 101-513 - قانونی در مورد اختصاص بودجه برای عملیات در خارج از خاک ایالات متحده - را برای سال ۹۱ تصویب کرد. بر اساس یکی از بندهای این قانون، بدون هیچ هشدار قبلی دولت ایالات متحده موظف گردید به کلیه حمایت‌های مالی خود را یوگسلاوی پایان بخشد و مناسبات بازرگانی خود را با این کشور قطع کند. در این قانون به دولت یوگسلاوی ۶ ماه فرصت داده شد تا شرایط برگزاری انتخابات در ۶ جمهوری این کشور را فراهم آورد.

مذاکره‌های رامیوچ] استقرار نیروهای ناتو در کل صربستان پیش‌بینی شده بود، آنگاه این نکته برای میلسویچ غیر قابل قبول بوده است. هنگامی که من به چنین مذاکره‌هایی می‌روم باید طبیعتاً خود را در موقعیت طرف مقابل قرار دهم. و آن عبارت از این است که میلسویچ با رویای صربستان بزرگ می‌بیند که کمتر از نیمی از یوگسلاوی سابق برایش باقی مانده، اسلوانی رفته، کرواسی، بوسنی و هرزه‌گوین، مقدونیه و تقریباً مونته‌نگرو نیز، و حالا می‌خواهد کوزوو را هم بگیرند، پس برای او چه می‌ماند. این آدم در وضعیتی است که در سه کنج قرار گرفته و می‌چنجد، حتی برای ادامه هستی خود» (۱۱)

با توجه به آنچه بر شمرده شد، حال این پرسش مطرح می‌شود که در پس این رویدادهای فاجعه‌آمیز چه مقصودهایی نهفته است؟ برای دستیابی به چه اهدافی است که قدرتهای بزرگ حاضرند بخاطر آن این چنین جنگ برافرازند و از روی اجساد هزاران انسان بیگناه بگذرند.

پانویس‌ها و منابع: (۱) دخالت ناتو و عهدنامه دیتون در دسامبر ۱۹۹۵ برای بوسنی و هرزه‌گوین آتش‌بس بهمهرا داشتند، اما در عین حال به معنای مجاز شمرده می‌شوند. کاترین ساماری، لوموند دینامیک بیزان آلمانی، ژوئیه ۱۹۹۸. خانم ساماری استاد دانشگاه پاریس - دافن و نویسنده کتاب «ورجانی یوگسلاوی: جنگی اروپایی» است. «در جریان جنگ بوسنی، نیروهای کروات ۳۰ هزار صرب را از منطقه کرابینا در کرواسی بیرون راندند، کهنسالان و افراد ناتوان را که نمی‌توانستند حرکت کنند را به گلوله بستند.» کلیتون و آلبرایت آتش را در کوزوو برافروختند، از Don Feder، نشریه Boston Herald، ۱۳ آوریل ۱۹۹۹.

بعلاوه یکی از هدف‌های «ارتش رهاییبخش آلمانی» که مورد تائید ناتو است، عبارت است از بیرون راندن صرب‌ها از کوزوو. در این مورد نشریه نیویورک تایمز در شماره ۲۹ مارس ۱۹۹۹ خرد نوشته است: «هدف ارتش رهاییبخش آلمانی نه فقط استقلال، بلکه بیرون راندن صرب‌ها از این ایالت است».

(۲) توماس دی فرانچسکو (مدیر بخش خارجی روزنامه Il manifesto در رم)، لوموند دینامیک بیزان آلمانی، نوامبر ۱۹۹۸. (۳) کلیتون و آلبرایت آتش را در کوزوو برافروختند، از Don Feder، نشریه Boston Herald، ۱۳ آوریل ۱۹۹۹.

(۴) کاترین ساماری، لوموند دینامیک بیزان آلمانی، ژوئیه ۱۹۹۸. همانجا (۵) Sean Gervasi, Germany, US and the Yugoslav Crisis, Covert Action Quarterly, Nr. 43, winter 92-93. (۶) در یوگسلاوی در کنار مالکیت دولتی و تعاونی مرسوم در کشورهای سوسیالیستی، نوعی مالکیت عمومی نیز وجود داشت که طبق آن موسسه‌های اقتصادی در مالکیت کارگران و کارمندان آن موسسه بود.

(۸) «صاحبان پنهانی قدرت در بوسنی: میشل شوسوردفسکی، لوموند دینامیک بیزان آلمانی، آوریل ۱۹۹۶. (۹) ترازوی بوسنی: نقش ناشناخته ایالات متحده، سارا فلاندرز، انتشارات Ahriman، نشر Bund gegen Aggression، سپتامبر ۱۹۹۶. (۱۰) نشریه مجاری Magyar Hirlap در شماره ۱۵ نوامبر ۱۹۹۷ نوشته است که معامله هرولین در مجارستان تقریباً در انحصار آلمانی‌ها از کوزوو است که با پول حاصل از فروش مواد مخدر، سلاح «ارتش رهاییبخش آلمانی» را تامین می‌کنند. در همین مورد نگاه کنید به نشریه «کوریبه دلا سرا»، شماره ۶ مارس ۱۹۹۸. (۱۱) مصاحبه با گون بار، نشریه Freitag، ۹ آوریل ۱۹۹۹، ص ۱۵.

۲۳۱، سپتامبر - اکتبر ۱۹۹۸، ص ۲۹. عجیب نیست که امروز بنا بر ارقام تهیه شده بوسیله سازمان همکاری اقتصادی و توسعه آمار رسمی بیکاری در ۱۹ کشور پیشرفته صنعتی بیش از ۲۵ میلیون نفر است (کار ۱۹۷). فاصله طبقاتی در این جوامع رو به افزایش دارد و برای مثال در آمریکا بر طبق محاسبه (انجمن برای تغذیه و توسعه)، یک درصد از قشر فوقانی جامعه صاحب ثروتی بیشتر از ۹۲ درصد جمعیت است و در این کشور مدرن و فوق صنعتی بیش از ۳۰ میلیون نفر دچار سوء تغذیه می‌باشند. (نی‌شن، ۲۱ دسامبر، ص ۲۱ - ۲۰). البته وضعیت اقتصادی - اجتماعی در جوامع نیمه صنعتی و توسعه‌یافته به مراتب وخیم‌تر است. در جهان امروز تسلط روزافزون سیاست‌های نولیبرال اقتصادی (آزادی هرچه بیشتر سرمایه‌های جهانی از قیودات مرزی و ملی) به تقلیل در قدرت مالی و حقوقی طبقه کارگر و اقشار حقیقی‌گیر و حذف قسمت عمده مدهای اجتماعی از عمل‌گرای و احیافات مختلف اجتماعی نبود دموکراسی واقعی به مثابه تقسیم عادلانه قدرت و ثروت و شرکت خلاق مردم در اداره جامعه نمی‌تواند الگوی جذابی برای اکثریت مردم دنیا باشد. © Karl Polanyi, 1957 - 1994, The great Transformation, the Political and Economic of our Time, Beacon Press, Boston.

جامعه (عدم وجود امنیت فردی - اجتماعی در تمامی ابعاد زندگی) و لذا انتخاب روش و هدف زندگی بر پایه انگیزه‌های فردی - خانوادگی (دارونسیسم اجتماعی)، مقصدی بجز انباشت ثروت در دست یک اقلیت خیلی کوچک سرمایه‌دار و ایجاد وخامت هرچه بیشتر در زندگی اکثریت مردم (در ابعاد مختلف اقتصادی - اجتماعی) نخواهد داشت. با توجه به اینکه ساختار سرمایه‌داری، همواره مولد تناقضات درونی است و در صورت رشد مستند اقتصادی ظهور تورم پولی و سپس رکود تولیدی حتمی‌الوقوع می‌باشد و رجوع به سیاست‌های پولی (مانند کنترل تورم و حفظ ارزش پول) و کنترل سرمایه‌های خارجی (طبق موازیتی که در شیلی وجود دارد و برخی از جوامع آسیای شرقی مانند مازو) و تادیب کشورهای اروپایی به افزایش قدرت دولت در مدیریت اقتصاد تمایل نشان می‌دهند، صرف‌نظر از اینکه قانونیت و اصلاحات اجتماعی - سیاسی (که ایران هنوز شدیداً نیازمند به اعمال) حاکم شود، سرانجام بحران‌زا است. یکی از عوامل دخیل در ظهور بحران ساختاری، در دهه‌های اخیر ناشی از رشد تکنولوژی و اتوماتیزاسیون و در نتیجه مصرف بیشتر سرمایه در این عرصه (سرمایه ثابت) و در مقابل تزلزل در لزوم نیروی کار یعنی اشتغال (اعدتاً سرمایه متغیر) است و همانطور که پیش‌تر اشاره گردید بقول لیونل ژوسپین نخست‌وزیر سوسیالیست فرانسه، «سرمایه‌داری بدترین دشمن خودش است» (نیو لفت ریویو، شماره

وقوع اوضاع خانمان‌برانداز تر می‌دهد. هم‌اکنون وضعیت مالی مردم در مقایسه با اوائل انقلاب بسیار وخیم‌تر گشته است. در سال ۱۳۷۵ قدرت خرید مردم با توجه به تعدیل نرخ تورم ۵۸ درصد نسبت به سال ۱۳۵۸ کاهش یافته است و بیش از ۴۰ درصد مردم در زیر خط فقر زندگی می‌کنند (حشمت رئیسی، کار شمار ۱۹۵). البته حتی در صورت کاربرد تجویزات سرمایه‌های بین‌المللی و قرار گرفتن در مناسبات نسبتاً پویا و قانونمند سرمایه‌داری یعنی توسعه اقتصادی و سیاسی بطور همزمان (تامین حقوق مدنی و رشد پایدار اقتصادی)، آنگاه جامعه با تنگناهای معمول در جوامع پیشرفته روبرو خواهد شد. دوباره، اینجا ذکر این نظر جای تأکید دارد که سرمایه‌داری به مفهوم نظام اقتصادی استوار بر مالکیت و کنترل خصوصی بر وسائل تولید و «موثرترین» مکانیسم آن یعنی پروسه تقسیم کار و توزیع ثروت بر اساس مناسبات بازار آزاد، سرانجام منجر به وقوع ناهنجاری‌ها در ابعاد ساختاری (تخصیص سرمایه بیشتر و تکنولوژی پیشرفته‌تر، در نتیجه اشتغال کمتر، کاهش در تقاضای مصرف‌کنندگان و نهایتاً رکود و بحران اقتصادی) و در زندگی انسان‌ها «رواج بیکاری، فقر و بی‌عدالتی و غیره» خواهد شد. توسعه و تجدد به سبک سرمایه‌داری در ۲۰۰ سال گذشته نشان داده است که پیشرفت اقتصادی در چارچوب فرآیندهای عینی و ذهنی (ناعادلانه و رقابت‌جویانه) یعنی ارزیابی از شرایط براساس واقعیات ناگوار

دموکراسی و سرمایه‌داری، یک رابطه ناهمگون

ادامه از صفحه ۱۰

(۱۳۷۷). وی و اقتصاددان دانشگاهش، دکتر حسین درگاهی برای جلوگیری از روند رکود اقتصادی و قراردادن آن در مسیر پویایی سرمایه‌داری (بالابری سطح رشد تولید و اشتغال) به ذکر یکسری پیشنهادها عملی می‌پردازند که برخی از آن‌ها از این قرار است: تلاش برای «سالم‌سازی بازار سرمایه»، «توسعه صادرات فعالیت‌های اقتصادی»، قضایی و قانونمند کردن فعالیت‌های اقتصادی، توسعه نظام تامین اجتماعی، اتخاذ برنامه‌هایی در جهت «انضباط مالی و پولی و کنترل نرخ تورم» برای «آزاد سازی بازار» و «توسعه صادرات غیر نفتی» (اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۲ - ۱۲۱، سرداد - شهریور ۱۳۷۷، ص ۱۵۶). رادحل‌های طرح‌شده در بالا شبیه نسخه‌هایی است که نهادهای اقتصادی بین‌المللی مثل IMF برای تمام جوامع رشد‌یافته (که تقریباً همه آن‌ها دچار ناهنجاری‌های اقتصادی هستند) تجویز می‌کنند. به هرحال با اینکه خیلی از دست‌اندرکاران و مدیران در بخش‌های دولتی، نیمه‌دولتی و خصوصی ادعای می‌کنند که جامعه دستخوش رکود عمیق اقتصادی است ولی موثرترین «راه‌حلا» از سیاست‌های نولیبرالی جهانی قرائت نمی‌رود. با در نظر گرفتن رشد روز افزون جمعیت و کاهش ذخائر نفتی در چند دهه آینده، یکچنین شرایط اقتصادی متأسفانه نشانه‌هایی از

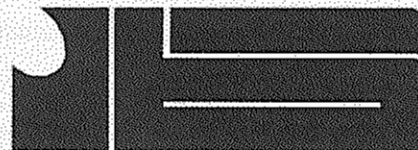
۸/۳۳ درصد خواهد رسید (ایران تایمز ۸ آبان

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک:
اروپا: شش ماه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

دارنده حساب:
شماره حساب:
کد بانک:
نام بانک:
I.G.e.v آدرس:
22 44 20 32
37 05 01 98
Stadtparkasse Köln
Germany



چهارشنبه ۲ تیر ۱۳۷۸ - ۲۳ ژوئن ۱۹۹۹ دوره سوم - شماره ۲۱۰
KAR. No. 210 Wednesday 23. Jun. 1999
G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

نشست سالانه سران «گروه ۸» در میان شدیدترین تدابیر امنیتی برگزار شد

جهانی شدن به جنوب ضربه می‌زند؟

برگردان از مجله باد جنوب
نویسنده رابرت پوت

تحولات جدید جهانی فاکت‌های جدی را برای کسی که قصد اثبات این قضیه را داشته باشد ارائه می‌دهد. بانک جهانی در گزارشی که در آوریل ۱۹۹۹ انتشار یافت، به این موضوع می‌پردازد که اقتصاد کشورهای در راه رشد در جریان جهانی شدن ضربات جدی خورده‌اند.

در این گزارش آمده، اقتصاد کشورهای در راه توسعه در سال ۱۹۹۸ فقط ۱/۵ درصد رشد داشته و این از سال ۱۹۸۲ به بعد بی‌سابقه بوده است. بنابه پیش‌بینی‌ها این وضعیت تا سال ۲۰۰۱ میلادی ادامه پیدا خواهد کرد و از سال ۲۰۰۱ به بعد این کشورها می‌توانند با نرخ رشد اقتصادی ۴/۵ درصد حساب کنند، نرخ رشدی که این کشورها به هر حال حداقل روی آن حساب می‌کردند.

نرخ رشد اقتصادی سرانه پیش‌بینی شده که در سال گذشته فقط ۰/۳ درصد بود، در سال ۱۹۹۹ به ۰/۱ تنزل خواهد کرد.

در مقابل پدیده‌ای که بشدت رشد پیدا می‌کند بدهی‌های خارجی هستند. این بدهی‌ها در سال ۱۹۹۸، ۶/۴ درصد افزایش یافته و به یک رکورد جدید ۲/۴۶ بیلیون دلار آمریکا خواهد رسید، این در حالی است که این کشورها ۱۶/۵ میلیارد دلار آمریکا از بدهی‌های خود را پرداخته‌اند (۱۲/۵ میلیارد از این مبلغ فقط بهره‌های این بدهی‌ها بوده است). در حالی که حجم واردات این کشورها ۳/۹ درصد افزایش یافته، صادرات آنها ۶/۲ درصد کاهش و به رقم ۱۶۸۵ میلیارد دلار رسید. تناسب بدهی‌های خارجی و صادرات از ۱۲۹ درصد به ۱۴۶ درصد افزایش یافت و حتی در آفریقا از ۲۰۲ به ۲۳۲ درصد رسید.

یکی از علل اصلی این وضعیت از طرف بانک جهانی نزول شدید قیمت مواد اولیه اعلام شده که در سال ۱۹۹۸، ۱۶ درصد کاهش یافت. قیمت فلزات و مواد نفتی خام به نسبت بالاترین قیمت آنها در آگوست ۱۹۹۵، ۳۳ درصد کاهش داشته، مواد اولیه کشاورزی ۲۱ درصد ارزان‌تر از آوریل ۱۹۹۶ عرضه شدند.

افزایش عرضه، کاهش تقاضا از جمله علل این وضعیت می‌باشد و اینها هم نتیجه تکنولوژی جدید، شرایط اقتصادی سیاسی جدید و روند خصوصی‌شدن اعلام شد.

این گرایش موجود بنابه پیش‌بینی‌های بانک جهانی ادامه پیدا خواهد کرد و رشد اقتصادی اگر اصلاً امکان داشته باشد چندین سال دیگر ممکن خواهد بود.

این وضعیت استفاک برای یک اکثریت فقیر به معنی رشد اقتصادی و تحولات مثبت برای یک اقلیت ثروتمند است. بطوری که کشورهای صنعتی و در درجه اول ایالات متحده غلبه بر بحران اقتصادی خویش را تنها مدیون افزایش مصرف و تقاضای داخلی هستند بلکه بحران گریبانگیر کشورهای در حال توسعه هزینه واردات از این کشورها را در سال ۱۹۹۸، ۶۶ میلیارد دلار کاهش داد.

نتیجه وابستگی اقتصادی به صادرات مواد اولیه برای کشورهای در حال رشد روشن است و در نتیجه این کشورها هر چه بیشتر به تولید کالاهای صنعتی پرداختند ولی نزول و کاهش قیمت فقط به مواد اولیه خام بسنده نکرد بلکه کالاهای صنعتی را هم فراگرفت. بطوری که هزینه واردات کالاهای صنعتی ایالات متحده از کشورهای آسیای جنوب شرقی در سال ۱۹۹۸، ۹/۵ درصد و از کشورهای آمریکای لاتین ۳/۳ درصد کاهش داشته است.

مسئله اینجاست که کاهش قیمت کالاهای صنعتی تولیدی این کشورها یک پدیده گذرا نبوده، بلکه این کالاهای هرچه بیشتر خاصیت مواد خام اولیه را به خود می‌گیرند یعنی اینکه قیمت آنها در یک نگرش جهانی هرچه بیشتر متزلزل است و نوسان پیدا می‌کند.

پدیده انتقال سرمایه به کشورهایی که نیروی کار ارزانتری دارا می‌باشند در این رابطه نقش مهمی ایفا می‌کند.

بطور مثال تولید نیمه‌رساناها در تراشه‌ها در آسیای شرقی را در نظر بگیرید که کاهش قیمت آن در سال ۱۹۹۷ یکی از علل مهم بروز بحران اقتصادی در آسیای جنوب شرقی بود.

یک علت دیگر به گفته ییلماز آکیوز رئیس اقتصادی کنفرانس سازمان ملل برای تجارت و توسعه (UNCTAD) انتقال عمومی درآمد از درآمد کار به سرمایه است!!!

از آنجائیکه کشورهای در حال توسعه هر چه بیشتر درهای خود را به روی سرمایه می‌گشایند و درصدد ایجاد بازار کار ارزانتری هستند، تولید کالاهای با دستمزد بالا همچنان کاهش پیدا خواهد کرد. یعنی از روند جهانی شدن آنها بی‌بهره می‌برند که تکنولوژی پیشرفته را صاحب بوده و یا حداقل در راه رسیدن به آن هستند و آنها نیکه بصورت خزنه به دنبال آن هستند از این روند ضربه خورده و خطر بحران‌های جدید تهدیدشان می‌کند.

سوالی که همچنان بدون جواب است آنکه ال‌ترناتیو جهانی شدن چیست؟

روسیه به نمایندگی از دولت متبوع خود خواهان عضویت کامل این کشور در گروه ۷ با حقوق مساوی شد که مورد قبول اعضای این گروه قرار نگرفت. روسیه صرفاً در مذاکرات و جلسات سیاسی اجلاس شرکت خواهد داشت و حق شرکت در جلسات اقتصادی آن را ندارد.

دولت روسیه در این اجلاس خواستار بخشودگی پدیده‌های خود شد. دولت آلمان با ۷۵ میلیارد مارک که بزرگترین طلبکار این کشور است با این مسئله به شدت به مخالفت برخاست. این احتمال وجود دارد که بانکهای شخصی معروف به «کلپ لندن» که جزو طلبکاران خصوصی دولت روسیه هستند، افلاس مالی این دولت را اعلام نمایند. در این صورت دولت روسیه مجبور به بازپرداخت ۲۶ میلیارد دلار بدهی خود به این بانکها خواهد شد.

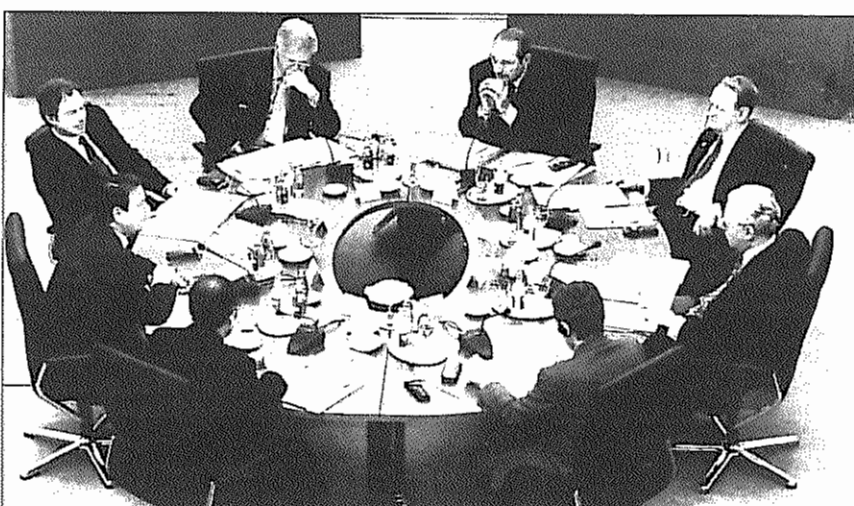
بیانیه پایانی اجلاس

با پایان یافتن اجلاس سه‌روزه کلن، رهبران سران هفت کشور صنعتی بیانیه‌ای انتشار دادند. در این بیانیه تقویت قرارداد بین‌المللی منع توسعه جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، تقویت تدابیر خلع سلاح، همکاری در مورد امنیت، کنترل تسلیحاتی و کاهش خطرات برای محیط زیست نیز مورد توجه قرار گرفتند. در این بیانیه همچنین از دولت اسرائیل و فلسطینی‌ها خواسته شد تا هرچه سریع‌تر مذاکرات خود را از سر بگیرند.

بیانیه پایانی از مردم کوزوو خواست تا با اتحاد برای «ایجاد یک دموکراسی» متشکل از تمام قومیت‌ها در کوزوو، تلاش کنند.

مقامات جمهوری اسلامی یکی از دلایل تشکیل «اتحادیه مجالس» را نزدیکی بیشتر مجالس با ملت‌ها در مقام مقایسه با دولت‌ها ذکر کرده‌اند، اما روشن است که اکثر کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی یا مانند پادشاهی عربستان اصلاً مجالس یا تعاریف متعارف ندارند و یا از مجالس صوری و فرمایشی برخوردار هستند. در مجالس که مسامحتاً متعارف قلمداد می‌شوند نیز روش‌های قانون‌گذاری مشابهی وجود ندارد.

با این وصف تنها فایده تشکیل چنین نهادی انتقال تجارب معین قانون‌گذاری میان نمایندگان کشورهای عضو می‌تواند باشد. شاید از این طریق و پس از گذشت زمان معینی اشکال نظام‌های قانون‌گذاری این کشورها به یک‌دیگر نزدیک شود. اما این بهتر نیست که این نمایندگان چنین تجاربی را از نهادهای قانون‌گذاری کشورهایی که بیش از یک صد سال برقراری نظام پارلمانی در آنها می‌گذرد و دهها سالست که به شیوه‌های دموکراتیک اداره می‌شوند، کسب کنند؟



یکی از موضوعات مورد بحث سران گروه ۸، بازسازی کوزوو بود. بازسازی مجدد محوره‌های ارتباطی، صنایع سنگین، کارخانجات تولید لوازم مصرفی، راه‌آهن، ایستگاه‌های قطار، کارخانجات پتروشیمی، صنایع تولید برق و ابرسانی میلیاردها هزینه دارد که یوگسلاوی به تنهایی از پس تامین آن برنمی‌آید. سران ۸ گفتند تا زمانی که «میوشویچ» بر سر قدرت باشد از کمک به بازسازی امتناع خواهند کرد. سازمانهای کمک‌رسانی غیر دولتی می‌گویند: ناپودی تاسیسات یوگسلاوی زندگی را بر مردم این کشور تنگ کرده است و کمک به بازسازی امری سیاسی نیست. اتحاد اروپا و ژاپن اعلام نمودند طی سه سال آینده ۳/۷ میلیارد دلار برای بازسازی کوزوو اختصاص خواهند داد.

روسیه پشت در می‌ماند
سرگئی استپاشین نخست‌وزیر

صندوق بین‌المللی پول بیش از ۱۰٪ از ذخایر ۳۲۰۰ تریلن دلار خود را بفروش بفرساند تا بدهی این کشورها را پرداخت نماید.

اجلاس گروه ۸ و یوگسلاوی

پس از توافق ناتو با دولت یوگسلاوی برای حل و فصل مسازعه بالکان، نمایندگان روسیه و آمریکا روز جمعه گذشته در هلندگی در مورد جزئیات حضور نیروهای روسی در ایالت کوزوو نیز به توافق رسیدند. بر اساس توافق حاصله ۳۶۰۰ سرباز روسی در قالب نیروهای حافظ صلح بین‌المللی (در مناطق تحت کنترل نیروهای آمریکایی، فرانسوی و آلمانی) در کوزوو مستقر خواهند شد. ۷۵۰ نفر از این سربازان در حوالی فرودگاه شهر پرتشتینا مستقر خواهند شد و این فرودگاه مورد استفاده مشترک نیروهای حافظ صلح می‌باشد. نیروهای روسی بدون هماهنگی با ناتو وارد شهر پرتشتینا شده بودند.

اتحادیه مجالس کشورهای مسلمان تشکیل شد

نمایندگان مردم» در شرایط کنونی بین‌المللی دانست و خواهان «تقویت همبستگی میان مسلمانان با حفظ تنوع موجود میان آنان» شد. در آخرین روز برگزاری اجلاس، شورای اتحادیه مرکب از نمایندگان سه گروه جغرافیایی شامل آفریقا، آسیا و کشورهای عربی (چاد و مالی از آفریقا، بنگلادش و اندونزی از آسیا و عربستان و مغرب از کشورهای عربی) و کمیته اجرائی تشکیل شد. بر اساس مصوبات اجلاس، تهران به‌عنوان مقر دائمی دبیرخانه اتحادیه تعیین شد. دبیرکل اتحادیه نیز برای یک دوره ۴ ساله مشخص گردید. کمیته اجرائی ۷ نفره اتحادیه برای مدت ۳ سال انجام وظیفه خواهد کرد و ریاست آن بر عهده شورای اتحادیه می‌باشد. به این ترتیب جمهوری اسلامی ایران که از زمان به‌عهده گرفتن ریاست سازمان کنفرانس اسلامی نتوانسته است در صحنه بین‌المللی منشاء اثر خاصی

باشد، با صرف هزینه و انرژی زیاد نهاد جدیدی را که قاعدتاً نباید عمر درازی بیابد تشکیل داد. در دورانی که حتا سازمان کنفرانس اسلامی با سابقه و اعتبار معین خود در صحنه بین‌المللی بی‌اثر است، تنها علت تشکیل چنین نهادی به ابتکار جمهوری اسلامی این است که رژیم شاید بتواند توجه‌گر بی‌عملی خود از زمان به‌دست گرفتن ریاست این سازمان باشد. در زمانی که اتحادیه بین‌المجالس نیز با وجود گستردگی خود فعالیت محسوسی ندارد و در موقعیتی که اتحادیه بین‌المجالس عرب هم در لاک خود فرو رفته است، مشخص نیست که چرا تشکیل یک نهاد بنیادین آنان از نظر آقایان ضرورت پیدا کرده است. تجربه اتحادیه بین‌المجالس و نوع برخورد نمایندگان کشورهای عربی نشان می‌دهد که اگر آنان وقت و بودجه‌ای داشته باشند، قطعاً در جهت تقویت اتحادیه خود به کار خواهند گرفت.

اسلام و حاکمیت ارزش‌های اسلامی شگفت‌انگیز است. خامنه‌ای براساس این باورهای خود از شرکت‌کنندگان اجلاس «اتحادیه مجالس کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی» خواست که «پیام حیات بخش اسلام را به جوامع صنعتی تشنه معنویت و خسته از مکاتب شکست خورده» برسانند و اظهار امیدواری کرد که روزی جهان اسلام شاهد برپایی مجلس مشترک نمایندگان امت باشد. با این وجود وی در بخش دیگری از پیامش که در تناقض روشن با جملات یاد شده است، از «تهاجم فرهنگی» غرب اظهار نگرانی کرد و امواج صوتی و تصویری را بدتر و نافذتر از کشتی‌ها و هواپیماهای جنگی دانست که با تبلیغ غربگرایی موجب ذلت و اسارت مسلمانان به خصوص جوانان می‌شوند. اما در سخنرانی خاتمی عناصر بیشتری از واقع‌بینی مشهود بود. وی هدف تأسیس نهاد جدید را «تدارک مشارکت و تأثیرگذاری در تحولات بین‌المللی» و «تسهیل ارتباط و همکاری‌های

هفته گذشته نشست سالانه سران هفت کشور بزرگ صنعتی جهان و روسیه موسوم به «گروه ۸» در شهر کلن فدرال برگزار شد. در این نشست که به مدت سه روز به طول انجامید سران کشورهای انگلیس، کانادا، فرانسه، ایتالیا، آلمان، ژاپن، ایالات متحده آمریکا، و روسیه به بررسی مهمترین مسائل جهان پرداختند. موضوعات دستور کار نشست، بررسی کاهش بدهی‌های کشورهای جهان سوم، مسئله کوزوو، بازسازی اقتصاد خسارت دیده بالکان و اوضاع روسیه است.

رئیس پلیس شهر کلن «وایپریش گرانیتسکا» هفته گذشته اعلام کرد برای حفاظت از جان سران گروه ۸ از یک سال پیش کمیسیون مخصوصی تشکیل شده بود. ۱۲ هزار مأمور پلیس و گارد مرزبان و واحدهای ویژه ضد شورش طی سه روز اجلاس، شهر کلن را به تصرف خود درآوردند.

حدود صد هزار نفر در دو اجتماع جداگانه علیه این اجلاس دست به تظاهرات زدند. از مهم‌ترین خواسته‌های تظاهرکنندگان، بخشش قروض کشورهای فقیر جهان سوم از سوی کشورهای ثروتمند جهان بود. «پیمان کلن ۹۹» از منتقدین این اجلاس، نیز در فراخوان جداگانه‌ای، تظاهراتی که در آن حدود ۲۰ هزار نفر شرکت داشتند را سازمان‌دهی کرد.

بخش بدهی با کلاهبرداری «اسکار رودریگس» استقف کشور هندوراس در این تظاهرات لیست سمبلیک بیش از ۱۷ میلیون امضا جمع‌آوری شده از سراسر جهان برای بخشش قروض کشورهای فقیر را به «گرهارد شرودر» صدراعظم

در روزهای پایانی هفته گذشته، هیات‌هایی از نمایندگان مجالس حدود ۴۰ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی به دعوت سران رژیم در تهران گرد هم آمدند تا به پیشنهاد حکومت جمهوری اسلامی نهادی را که «اتحادیه مجالس کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی» نام گرفت پایه‌ریزی کنند. دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی، دبیر کل اتحادیه بین‌المجالس و معاون دبیرکل اتحادیه بین‌المجالس عرب نیز از جمله دعوت‌شدگان به اجلاس مؤسس نهاد مزبور بودند.

اصلی‌ترین دستور کار سه روزه اجلاس، تصویب اساسنامه اتحادیه و تعیین ارگان‌های آن و تعیین کلی‌ترین وظایف آن بود. در نخستین روز اجلاس پیام خامنه‌ای به اجلاس خوانده شد و پس از آن خاتمی سخنرانی کرد. خامنه‌ای در پیام خود بدون آنکه اشاره‌ای به منابع اطلاعاتی و آماری خود داشته باشد، ادعا کرد که سرخوردگی از تقلید بیگانه و بازگشت به اسلام به سرعت در جهان اسلام فراگیر شده و علاوه بر ایران که اسلام در آن گسترش می‌یابد، در دیگر کشورهای اسلامی هم سرعت گرایش به